ShivaDoc.com

ShivaDoc.com

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب کشف اسرار قاسمی

مؤلف کاشفی

مترجم

موضوع در علم لیمیا سیمیا و لیمیا

۳
۱۲۴

شمارهٔ ثبت کتاب

۲۹۷۳

۵
۳۴۹

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب کشف اسرار قاسمی

مؤلف کاشفی

مترجم —

موضوع در علم لیمیا سیمیا و کیمیا

۳/۱۲۴

شماره ثبت کتاب

۲۹۷۳

۵

۲۴۹

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۳۴۲



# هذا کتاب کشف اسرار قاسمی

## در علم کیمیا و سیمیا و لیمیا و ریمیا و هیمیا من تالیفات ملا حسین واعظ کاشفی قدس الله سره

بر مرایای وجودات زکیه مرسوم و معلوم بوده باشد که خادم جناب میرزا محمد ملک الکتاب مخاطب بخان
صاحب شده دفعه کتاب اسرار قاسمی تالیف ملا حسین کاشفی که دامن عصمتش از لوث کذب مبرا و صحایف
جان پرورش بخاصه الوان روح افزا با آنکه مملو از اشکال است خالی از اشکال که الحق حاوی اسرار
بدیعه و جامع انوار لطیفه است بزیور طبع در آورده و این کتاب بدیع لدی الاراده بعضی از احباب
که توجه قلب بسمت آن مناسبت استماع نموده آنرا طالب شده که در این مرة تدبیری نموده که کشف
اسرار آن و خرق رموزات انکار بیانش که فی الحقیقه بحری است پر از گوهر و معدنیست با جواهر
پرده ستر بعالم شهاده ظاهر و باهر نمایم مدتی در این بحر عمیق غرق بوده و در اوج خیال مبهوت که
رجای طالبین و آمال قاصدین بچه نهج میسر خواهد شد تا آنکه سمند خیال این طریق دلالتم نمود که این مطلب انشر
و اعلان بجایت بند نمایم و از اصحاب خبرت و بصیرت مدد خواهم که کتاب اسرار قاسمی اصل که در
کنار عصمت مصون و در کتبخانه های ملوک هندوستان مسطور است طلب المرضات الله تحصیل نموده
اجبار خاطر فاتر داده له الحمد به توفیقات حضرت رب سعی توجهات باز یافته که آن اسرار الهی کتاب
مذکور بخط مصنف بدست آمد بدقت تمام ملاحظه نموده حل مشکلات و معضلات آن بطریق وضوح و تعلیم
متداول مسطور آمده و بکشف اسرار قاسمی نامیده که عالی و دانی از آن بهره مند و با سرار و رموزات لطیفه
آن بهره مند خواهد شد انشاء الله تعالی و بعید عباده با سباب السموات و الارضین و الحمد لله رب العالمین

بموجب قانون ۲۵ سنه ۱۸۴۷ عیسوی در دفتر رجستری گورنمنت سرکار هندوستان
ثبت گردید کسی بدون اجازت طبع
ننماید

ShivaDoc.com



# بسم الله الرحمن الرحیم

باسمه سبحانه وتعالی حضرت قاسم الطیبات وعالم الخفیات له الحمد فی الغدوات والعشیات
بعون عنایت بی نهایت حضرت سید سادات ومنشأ جمیع سعادات اعنی حبیب لازم
الترحیب خود را صلوات الله وسلامه علیه وعلی عترته المقربین لدیه کسوت صفوت
پوشانید وبمنصب علوم جلوهٔ جمال ارزانی فرمود که ویعلمهم الله والحکمة وچون
بر زبان معجز نشان در طلب حقایق دانش دعای ضراعت انتمای ارنا الاشیاء کما هی
جاری داشته تاکید اجابت را این کلمات معالی سمات تعیین فرمود که وقل رب زدنی
علما واز اینجا معلوم میشود که در خزاین قدرت جوهری شریفتر از علم ونفیس تر از دانش
نیست وسرایهٔ اوتوا العلم درجات مؤکد این صورت ومؤید همین است وحضرت ولایت
رتبت مظهر العجائب ومظهر الغرائب وارث مرتبه جزوی ومدرس مدرسه سلونی مطلع انوار
الرضا علی المرتضی علی محمد واهل بیته جلایل الصلاة وکرایم التحیات در فضیلت علما وشرف
علم میفرماید شعر ما الفخر الا لاهل العلم انهم علی الهدی لمن استهدی ادلاء
نظم علم بود زندگی جان ودل علم دهد تازگی آب وگل علم نسیم چمن جان بود رایحه
روضهٔ رضوان بود روشنی دیدهٔ امید اوست واسطهٔ رحمت جاوید اوست هر که
بسر چشمهٔ دانش رسید آب حیات ابدی در چشید دهمت اولی انواع علوم وفنون
ان دو قسم است جلیه وخفیه جلیه آنکه بسمت اشتهار یافته اکثر علما بر قواعد





قوانین آن مطلع میشوند واحاطه دقایق ورقایق کلیات وجزئیات آن میسازند وخفیه
آنکه در زوایای اختفا مانده هر کس را وقوف بر حقایق اسرار وبدایع آثار آن میسر نشود وبریاضت
تام ومجاهدهٔ لاکلام اطلاع بر قانون استخراج خبایا واسلوب استنباط خفایای آن دست ندهد
واز جملهٔ خفیات علوم خمسه محتجبه است که از حروف اوایل اسما آنها بر وجهی که حکمای یونان
وضع فرموده اند نکته کله سر مستفاد میگردد وبزبان اشارت دو حرف دیگر در نام هر یک بعد
دو حروف مبادی باصح اللغات بیان نمایند بانکه این علم دریاییست مشتمل بر اصناف غرائب
وهر صدفی محتوی بر جواهر رغایب دو حرف آخر از هر اسمی همان لغت ندای باسماع ارباب
طلب میرساند مصرع عاشقی کو که بشنود آواز اول آنها علم اکسیر است آن
علمیست که بتبدیل قوی اجرام معدنی بعضی ببعضی تا حاصل شود ذهب وفضه از باقی فلزات
واز ا کیمیا خوانند در این علم کتب وتصانیف بسیار است چون سبعه وسبعین ومنتخب جابری
وشذور الذهب وکتب ورسائل جلدکی ومجریطی ومیزان واشعار خالد وطغرای حضرت مولوی
وسلطان ولد وابن عمود وغیر آن دوم علم طلسمات است وآن علمیست که بدو دانسته میشود کیفیت
تمزیج قوی فاعله عالیه بمنفعله سافله تا فعلی غریب از آن حادث گردد واز ا لیمیا گویند ودر این علم
تصانیف جیداست چون صحف هرمس الهرامسه وطلسمات طمطم هندی ودوالیس اسکندرانی
وهیاکل وتماثیل ابوبکر بن وحشیه ومانند آن سوم علم تسخیرات وآن معرفت احوال سبعه سیاره
از حیثیت تصرف ایشان که فواعل علوی اند در قوابل سفلی ودعوات وخواتیم وبخورات ایشان و
بخورات ایشان وتسخیرات روحانیات وعزائم جنیان ومعرفت اقداح ومنادل ومثل آن واین
علم مسمی باشد به هیمیا واز کتب معتبره درین فن شاملین وسر مکتوم ورسائل طالیه وغیر آن چهارم
علم خیالات است آن علمی است که بآن تصرف در خیالات میکنند ونتیجه اش احداث امثالات
خیالیه است که آنها را در خارج وجودی نیست این علم بسیمیا مشهور است ودر وی مؤلفات
حکمای قدیم بسیار است چون نوامیس افلاطون ومختصر جالینوس وخلاصه کتب بلیناس پنجم
علم شعبده است وآن معرفت قوی جواهر ارضیه است ومزج آن بیکدیگر تا از آن قوتی حادث
گردد که از آن قوت فعلی مقرون بقرابت صدور یابد واین علم را ریمیا خوانند وضوابط آن در

ShivaDoc.com



رسائل خسروشاهی سماوی حیل و دکوکن ابن عراقی مذکور است و کتاب سحر العیون لعبد الله
مغربی که بکتاب ابن الحلاج مشتهر شده مشتمل است بر علم سیمیا و ریمیا و رساله عیون الحقایق و
ایضاح الطرایق نیز از مؤلفات حکیم ابو القاسم احمد السماوی فنون دیگر را جامع است با زوا
اید و فواید دیگر و آن دو کتاب را شیخ شهاب الدین سهروردی از لغت یونانی بلغت عربی
ترجمه فرموده اند و بعضی کلمات را بجهة طلسمات نوشته و فایده آن بکسی میرسد که بلغات غریبه
و اصطلاحات ادبیه و اقلام متنوعه و خطوط غریبه واقف باشد و بی تعلیم استاد ماهر و تلقین
معلم کامل وصول بآن مقصد اقصی محال است از نزول دران مرصد اسنی بمجرد وهم و خیال رباعی تجرعه
غم کسی بجامی نرسد تا خون نشود دلی بکامی نرسد از گلشن حکمت و گلستان هنر بوئی
که دهد بهر مشامی نرسد پس بنا بر عموم فوائد و شمول عوائد آن دو کتاب که لب لباب و
مقبول اولو الالباب است مثال بیمثال لازم الامتثال عالیجناب نقابت انتساب رایت
نصاب لایت الکتاب جلال الحشمة الدوله قویم الدین والملة میرزا بابا خسروی میر
سید قاسم لازال مؤیدا من عند الله بالنفس القدسیه مخصوصا من عیان فضله بالکرامة الالهیه
سمت صدور یافت که این فقیر حقیر حسین بن علی الواعظ الکاشفی یداه تعالی بالطف
الخفی آن دو کتاب را که هر یک بحقیقت گنجی است مشتمل بر گلهای تازه و مخزنی است محتوی بر نقود
و جواهر بی اندازه بلغت فارسی ترجمه کند و در هر زاویه که خاصیه باشد و ذکر من خبایا فی زوایا
بر طبق توضیح نهاده نوعی سازد که هر یکی از طالبان صادق و محرمان اسرار و دقایق بجهد استعداد
و استحقاق خود از آن فایده توانند گرفت مصرع اندر خور خود بجرعه یا جامی پس این
امر مطاع را بخلوص تمام اطاعت نموده بترجمه کتب مذکوره اشتغال رفت قواعد عمومی که هر
دو کتاب بران اشتمال داشت باز داندی که از کتب دیگر در بیان فنون خمسه رسیده بود
انضمام داده و بر نظمی خاص بعبارت روشن ایراد نموده و این رساله را که بکشف الکشاف
اسرار قاسمی مسمی گشته بر پنج مقصد مبنی ساخت اول علم سیمیا دویم علم ریمیا سیم علم کیمیا
چهارم لیمیا پنجم هیمیا و هر مقصدی مشتمل بر چند اصل و خاتمه و هر اصلی منطوی بر چند فصل و وصل و تنبیه
تفصیل او میاید و من الله الاعانة والتوفیق و هو بتحقیق رجاء الطالبین حقیق



**مقصد اول** در علم سیمیا و کلیات آن بر چهار اصل و خاتمه اشتمال دارد **اصل** بباید
دانست که اصل همه عملها درین سه چیزست عظام و تادیه مدار اعمال سیمیا بر این اصول
ثلاثه است و بیان هر یک از اینها در فصلی مذکور میگردد **فصل اول** در استخوانها و آن عبارت
است از سه استخوان هدهد و خواتیم ثلاثه و اسماء ثلثه متعلقه و منسوبه بآن و کیفیت حصول آن بر
اینمنوال است که بگیر باسم الله تعالی و برکته و رحمته هدهد را بیست و چهار روز بریاضت وی
اقدام نماید و او را در قفس محبوس ساخته طعام از حب السوس خوراند و بجای آب گلاب خوشبوی
اشاماند در روز بیست و پنجم کارد تیزی که از نحاس احمر ساخته باشند بستانند و این اسم اعظم را
بقلم طلسمات براین وجه که مسطور است

این صورت طلسم بهتر و درست است

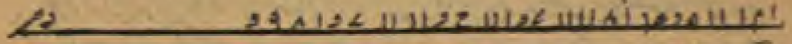

و در نسخه دیگر چنین دیده شد

و در نسخه دیگر طلسم برین نهج دیده شد

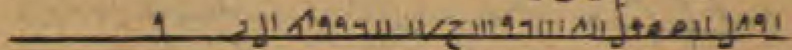

یا طشتیل اغیثونی لما ارید بران کارد بنویسد و این وقتی باید که قمر متصل باشد بجمادی و در طالع
اینکس که عامل است و اگر طالع او معلوم نباشد طالع ساله گیرد و قمر را بصاحب طالع اتصال
محمود دهد و صاحب طالع نیز قوی حال باید پس او را بآن کارد ذبح کند بر لوحی از رصاص خالص
تمام باید بود که یک قطره خون از او بزمین نریزد بجهد که تمام عمل باطل شود پس سرش را از تن
جدا کند و دلش از میان دو کتف بیرون آورده و تاج او را از مغز سرش جمع کند و اطراف بازو بگ
او را فرا گیرد و سه پر که اطول پرهای ذنب اوست بآن ضم نماید و در اثنای تقلیب اطراف جمجمه
پرهای در آن دو طرفی پاک محفوظ دارد و در ظرف آن بمبالغه از فضلات کرده و در دیگی اندازد
و با آتش معتدل بپزد و گوشت و شوربای او را تمامی تناول نماید و البته جهد نماید تا استخوانها

او شکسته خائیده نشود و خاییج نکند و یک قطره از آن غایب نشود پس جمیع استخوانها را
فراگیرد و آنرا در طاس آب اندازد و باحتیاط تمام در نگرد یک استخوان بزرگ چند بر سر آب
آمده و یکی دیگر در وسط آب قرار گرفته و یکی دیگر تهٔ آب رسوب کرده این سه استخوان را بر دارد
و نشان کند که مدار عمل بر اینهاست و باقی استخوان ریزها را با آن سر و بال و دل و جگر نگاه
داشته بود ضم کند و در ظرف آبگینه سطین یا طین حکمه با آتش بپزد تا خاکستر گردد و آنرا رماد الاول
خوانده و در ظرفی پاکیزه نگاه باید داشت تا وقت عمل عمل آن در فصل رماد مذکور خواهد شد
و در این فصل اعمال عظام نوشته میشود در سه فصل وصل اول بدانکه آن استخوان که در تک
آب رسوب کرده طبع تراب دارد و اهل آن را خاتمی هست که او را شمعون خوانده و عمل او
بر معدنیات و نباتات است و آنچه تعلق بکره و صحرا دارد و او را خاتمی است که از آن خاتم الطاعه
گویند و او را در این عمل بجای عزیمت است در علم تسخیر حرفی اسمی دارد که در وقت عمل بدان تکلم
باید نمود و آن بمنزلهٔ عهد و قسم است در تسخیرات پس آن خاتم را بر آن عظم باید نوشت و اسم روحانیت
و آن برای این جهت که گشیده وقت عمل با جور باید نوشت و اسم او این است علهنا
کنطلشیثا و چون کسی خواهد که عمل کند بر استخوان و هر آینه عمل او در ارضیات خواهد بود دست باشد
آنچه از معدنیات یا معدوات از آن مثلا طاسی بزرگ از مس یا ظرفی گیرد و آن استخوان را که خاتم

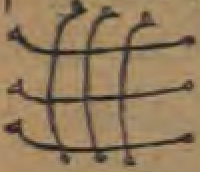

واسم روحانیت او بر آن مکتوب است بر بالای [illegible] صاحب
یوم یا لیل و خداوند ساعت که عمل بدان واقع شود استمداد نموده
نام ایشان را برد و باسم [illegible] قسم آن عظمت متکلم شود و پنجاه و یکبار بخواند
پس بگوید یا شمعون خذ علی هذا العیون آن طاس با هر که حاضر باشد از نظر حاضران غایب
شود بر وجهی که حاضران مطلق از او نبینند تا وقتی که استخوان برداشته شود و از تکلم بدان اسم خاموش
گردد و اینعمل نمونه ایست که جمیع امثال او در وهم شده و بدین استخوان در جمیع اجزاء ارضی و جبال و کیاهها
یا قی بر وجهی که خواهند تصرف توان کرد چون بعد تعالی توفیقه وصل دوم بدانکه آن عظم
که در وسط آب بود در طبع هوا است و اسم روحانیت او زیتون است و او را خاتمی است بر
این منوال که نوشته شده و اسم او این است کمطهیشا و عمل او عظم در هوائیات است





و در طبع هوا است و در ابر و برق و رعد

و باران و برف و امثال آن و این عمل
بنهایت است و برای امثال این عمل بیاوریم چون زیتون کسی خواهد
که چنان غزا نماید که بآسمان بالا میرود دیگر باستخوان مذکور را بعد از کتابت خاتم و اسم روحانیت
بران و اسم قسم را چهل و نه بار بخواند و از دست خود چیزی مانند رسن و چوب و امثال آن بر هوا افکند
و نام روز و شب و ساعت هر دو گوید یا زیتون خذ علی العیون و گوید آنگه زحم بنگرید حاضران
محل چنان بینند که او بالا میرود و با آنکه خود در میان قوم خود نشسته باشد و همه از آن تماشا در تعجب
و تحیر مانند و تصرف در این عمل از حیز حساب و شمار بیرون است وصل سیم آن استخوان که بر
سر آب بود طبع نار دارد و اسم روحانیت او سلیمون و خاتم او این نقطه و اسم قسم او این است
کیعلهونیثا و عملش در ناریات است که بهر نوع که خواهد تصرف تواند
کرد مثلا اگر خواهد که چنان نماید که آتشی عظیم افروخته است و او در میان نشسته و با آتش
بازی میکند دیگر عظم مذکور را و اسم روحانیت و خاتم بر او نویسد و چهل و دو بار اسم قسم
او خواند و صاحب روز و شب و خداوند ساعت را یاد کند و گوید یا سلیمون خذ علی العیون
مردم را آتش در نظر آید گوید زحم که آتش بر نگرید همه او را در آتش بینند و حال آنکه او با همه
ایشان نشسته باشد و مثل این عمل در ناریات بسیار است والعاقل یکفیه الاشاره و نکته
باید دانست که این سه روحانیت که مذکور شد فایض اند و روحانیت نیر اعظم اند و تسلط ایشان
در جمیع اعمال سیمیا و شعبده و تصرف در خیالات و تلبیس بر عیون نزد علمای این فن ثابت است
و هر یک از این روحانیات مقدم جماعتی اند از ارواح که آن جمیع همه مطیع این سه روحانیت
اند و هر که محافظت و مداومت کند بر این اسماء او را خدم و اتباع پدید آیند که در هر چه فرماید
امداد نمایند و معاونت کنند و شرط کلی معرفت ایام و ارباب ساعات است و بعضی از مفرده
ارباب فصول سنه را نیز دخل داده اند و در خاتمه ایمائی بدین معنی خواهد رفت فصل
دوم در بیان عمل رماد و آن نیز سه نوع است رماد اول و در فصل سابق شمه از آن
صورت تحریر رفت رماد ثانی و آن رماد خلاف و صورت عمل بر آن وجه باشد که از انبج
خلاف را از اشیا بر دارند آن مقدار که باشد و در غیب جاری باشند یا کنار

ShivaDoc.com



شب پنجشنبهٔ اول یا آخر ماه ربیع الاول بوقتیکه زحل در تثلیث عطارد باشد و در غره جدید
اندازند و در غیر ماه ربیع الاول نیز چنانچه اعمال در انجاه اتمم واکمل است والبته در شب پنجشنبه
اول یا آخر ماه باید بوقت تثلیث زحل و عطارد و هنگام برافروختن ایشان از آتش این اسما هفت نوبت
این اسما را باید خواند اسماء طهیر محیا این است طَهیرٍ مَعْلیش بَعْشیش اَمَدْیوش اَبْدیوش
اَدْوش مادوش صَمیوش دالیش هادوش بَهوش الوغاث تبغاث طَلیوث
شَلیوث اَجب یا لیطروش بطیوح تداش قدوس رب الملائکة والروح اجیبوا ایتها
الارواح النمسیة النورانیة واقضوا ما امرکم بحق هذا الاسم العظیم حملشلیثاع
بطاطاطلط ضیک هیس هیس شلیع لغزها ماهادش وکل ناهش بعویده
تبله ستکتال و بعد از خواندن این اوراد باید داشت بوقت مذکور و در یونیه اخگر باید
افکند و مسدود الراس دفن باید کرد اگر افراخ چهار راه در سر چهار راه و اگر سه راه در سر
سه راه و اگر دو راه بر ممر دو راه و در یکی عمل نیت و اولی آنست که چهار باشند و چون دفن
کنند هفت شبانه روز باید محافظت نمود تا کسی بر آن مطلع نشود یا جانوری بوی ایشان قصد بر نبش
نکند و در شب هشتم در وقتی که مردم در خواب باشند و آواز فرونشسته باشد آن ظرف را بیرون آورند
و دو تا آرا ایشان را نیند روی در روی آورده و یکی یا دو از ایشان بسته اگر بوده باز اسماء
مذکوره را هفت بار بخوانند و بر ایشان دمد و بیرون آورده و اما انکه داشته را گوشت و پوست
و استخوان بسوزانند تا خاکستر شود پس او را محفوظ سازند که رماد ثانی است آنرا رماد
ثالث در خاصیت از رماد اول و ثانی بیشتر است آن رماد را از سیر اسود گیرند و این چنان
باید که یک رنگ باشد بعلامتی و نقطه از لون دیگر با او نباشد و طعمه و آب او باید که برده جهت
باشد و طعمهٔ او چنان است که از نان گندم بیست و گیر بگیرد و بمقدار خمس وزن او روغن زیت
اسود اضافه کند و هر دو را همادون بکوبد نرم بغایت تا بایکدیگر ممتزج گردند چون مرهم پس آنرا
به قسم منقسم بسازند و در هر شبانه روزی یک قسم بوی خورانند و آب و خمر انگوری باشد مخلوط
به نیت مذکور و بعد از سه شبانه روز که برین وجه تطعیم و تنقیه کرده باشد او را در درون
دیگ سفالین تنگ کرده که نو باشد و بر سر و روی چیزی نه پخته باشد و در زیر وی آتش کرده

بکار



بکار دیو لاد و آب دار گرم بغایت تیز باشد ذبح نموده بروجهی که خون و بر هیچ چه در خارج نریزد پس
دل او را بیرون آورد از جسد او و بشکافد و هفت دانه از تخم خروع در درون آن دل نهد و شکاف
از ابریشم محکم بدوزد تا آن حبوب از وی بیرون نیاید پس در دیگ افکنده بعد از آنکه تمام او را
با خون در دیگ نهاده باشد و در بلبناسی بر او ریزد و عمل این قدر در این وجه است که بگیرد حب
ودیگ حب الخروع واز او وزن باید و بهمان وزن خولنجان مصری حاضر کند و هر یک را جدا جدا
بکوبد در غایت نرمی و بیبیزد و بحریر تنگ چشم تا چون غبار بیخته شود و آنکه با هم بیامیزد و این قدر در
در آن دیگ باشد تا با خون و سایر اخلاط که در دیگ است آمیخته شود و سر دیگ را محکم کند آنکه تنوری
کرسازد و آن تنور را که قبل از این طین ساخته باشد و خشک گردانیده در آن تنور نهد و چون او را
پر خاکستر کند و باید که مقدار یک شبر خاکستر بالای دیگ باشد پس یکشب آتش در آن تنور بسوزد تا
هر چه در دیگ است محترق گردد و یکشبانه روز رها کند پس دیگ را بیرون آرد و دل سوخته
را فرا گیرد و حبوبی که در وی بوده بنگرد هر چه سوخته باشد باز در دیگ اندازد و آنچه نسوخته باشد نیکو
نگهدارد که بجهة اخفا بکار آید آنکه رمادی که در دیگ است بیرون آرد و محافظت نماید که برای عملهای
کلی میتوان کرد و این را رماد ثالث گویند و خاصیت هر رمادی در وصلی آورده میشود وصل اول
در خاصیت رماد اول و آن انقلاب انسان است از صورتی بصورتی و عمل در این عمل بخور است
و ساختن این بخور چنان باشد که بگیرند حب الخروع و حب الاس و حب الورد و حب بیرمج
از هر یک سه درم جدا جدا هر یکی را نرم بکوبند تا چون غبار شود پس بیزند و با هم برامیزند و بوزن
مجموع رماد مذکور اضافه نموده به لکم صفا و یا تجام معجون کنند آنکه از وی حبوب سازند هر حبی دو
دانگ و برای تجربه محافظت نماید و چون خواهند که عمل کنند رماد مذکور را به مرانسان بگلاب
حل سازد و بر هر ورق باشد بنویسند اسمی از اسمای ثلثه که مختص است بدان منفرد یا مرکب یعنی حرف
حرف نویسند بقلم داودی که علامت خاتم بر تم زنند بر همان وجه که مذکور شده و اسمای مختصه
هر یک بخوانند و آن ورق را بدست گرفته ایشان را حاضر کرده اند و بدست وی دهند و یکی از حبوب
بخور را بر آتش نهند در زیر جامه او و گویند کن الطیر الفلانی او الحیوان الفلانی فانه یکون
تشکل بشکله بقدرة الله تعالی و در هیچ رساله بیان قلم داودی نکرده و این فقیر صورت

حب الخروع
تخم بید انجیر

ShivaDoc.com



صورت آن طلا سفید اگر ده اسماء ثلثه را بحروف مفرده تجاذبت کرده تا عامل در اثنای عمل فرو نماند اما
شمعون برا این وجه نویسند النتخفر [illegible] ۱۸۵ [illegible] عه [illegible] ۱۸۱ اما اسم شمعون
برا این وجه نویسند [illegible] ۲ نتخرکی [illegible] و اما دسیمون [illegible]
[illegible] واضع این قلم حضرت داود علی نبینا و علیه السلام شمعون [illegible]
[illegible] دیتون [illegible] دسیمون [illegible]

وصل چهارم در خاصیت مداد ثانی و بر و عمل بسیار است وقتی که مداد ساخته و آن
در فصل ثالث گفته خواهد شد و اگر مداد ساخته اند عمل اخفا حاصل میشود و کیفیت این عمل
چنان است که فراگیرد هفت عدد تخم خروع یا لوبیا و در خون گربه سیاه بیاغازد و هفت شبانه
روز بعد از آن بیرون آرد و هفت روز دیگر در خون گربه سیاه پرورش دهد بعد از آن دفن کند در
خاکی که غبار مداد مذکور آمیخته باشد و بدین خون آن تر کرده و این دانها اندک وقتی برویده و شاخهای پدید آید
و تخم او برسد پس تخم لوبیا را با دانهای خروع جمع کند و آینه صافی در برابر روی خود بدارد و یک
دانه در زیر زبان بگیرد و در آینه بنگرد تا وقتی که شخص خود را در آینه نه بیند آن حب را نگاه دارد
و باقی را بیفکند که با آن هیچ کار نیست پس هر گاه خواهد او را نه بیند آن حب را در زیر زبان بگیرد
و هر جا که خواهد رود و هیچکس او را نه بیند بقدرة الله تعالی وصل پنجم در خاصیت مداد ثالث
و آن این است که مداد ساخته اخفا بکار آید بر آن وجه که حب در دستی که از حبهای مذکور هفت روز در
میان این مداد پرورش دهد پس بیرون آرد و هر گاه که حب در دهان نهد و اسماء مذکوره طیری بخواند
و قدری از این مداد بر گریبان جامه خود بریزد و مقدمری که بهتین افتاده و هر جا که خواهد رود
مطلقا بنظر کسی در نیاید و باقی خواص او در فصل چهارم گفته خواهد فصل ششم در مداد از کیفیت
مدا همان مداد است که با چیزی مختلط میسازند و بدان کتابت میکنند و خاصیتی بر آن کتابت مترتب
میشود و مداد سه نوع است مداد اول که جزو مداد اول سازند و مداد ثانی که از مداد ثانی حاصل
کنند و مداد ثالث مداد ثالث است ما خواص سه مداد را در سه وصل ذکر کنیم وصل اول
در خاصیت مداد اول قبل از این در وصل از فصل ثانی یکی از خواص او در قالب خوش مذکور شد
بر سبیل اجمال پس اگر تفصیل خواهد مثلا که انسانی را خواهد که طیری گرداند مداد مذکور را چنان



ضماد مخلوط سازد و بدستور مذکور در اسمی که بر طبع هوا است عمل کند و بر ورقی که خواهد کتابت
فرماید و بدست کسی دهد و بخورش نحت آتراب و تجیز نماید و باسماء مخصوصه و جانیه او متکلم شود
و گوید که حامل اسماء اگر فلان را در عین ناظران طیر فلان گردان که بقدرت الهی انچه نام برده باشد
بر آن وجه شود و شرط کلی آنست که بر آن ورق این اشکال سطور را بنویسد و هی هذه
[illegible]
[illegible] نوع دیگر انسان را که خواهد حیوان گرداند مداد مذکور را بدم انسانی
حل کرده و بر ورقی بنویسد همان اسم ثانی را بکیفیت مذکوره و این شکل نیز ثبت کند [illegible]
[illegible]
[illegible] و تجیز و تکلم باسماء مخصوصه فلان را در چشم هر که او را بیند
فلان کن بر همین تدبیر است که مذکور شد و بقدرت ربانی انچه نام برده همان شود و از شکل غافل
نشود که آنرا الجنت یونانان فلقطیر گویند یعنی پاسدهنده کار و از پیش برنده کار وصل ثانی
در مداد دوم و آن مداد ثانی باشد و ممزوج و محلول بدم سنور اسود و خواص این بسیار است
و از جمله پنج خاصیت اینجا مسطور میگردد و ظهور هر خاصیتی موقوف بر فلقطیر است یعنی حرز که
بر آن مداد نوشته شود و تعلیم طبیعی خاصیت اول اگر بدین مداد فلقطیر او را شب یک
شنبه بر طشتی از نحاس نویسند و او را پر آب سازند و دسته ورق از درخت اولان در آب افکنند
و لز ابر آتشدان نهند و آتش نرم نرم در زیر آن بر افروزند تا گرم شود پس خود آرند و باشی
از همان درخت ابر اتحریک نمایند و باسمائی ظاهری که در اول فصل ثانی مذکور شد متکلم کرداند
آوازی لذیذه و صوتی حسن و صدائی روح بخش از آن آب ظاهر شود اگر تغنی کنند همان سمع
رسد و اگر چیزی بخوانند همان چیز شنوند و اگر نوحه کنند همان نوع صوتی پدید آید و در گریه شده نیز
همین معنی وجود گیرد و فلقطیر او این است [illegible] ع ما ۹۹ [illegible]
[illegible] خاصیت دوم چون خواهد که طیران کند از مکانی بمکانی فلقطیر این عمل را به
مداد مذکور بنویسد بر خطی که از پوست شتر ساخته باشد و از دست در آویزد چنانکه دست
او را مس نکند و از چوب درخت قضبی بدست گیرد و باسمای طیری تکلم کند و متوجه شود بمکانی

که مطلوب است که در وقت و ساعت بدانجا رسد بنوعی که هیچ مرغی طیران بدین مقدار
زمان نتواند رسید و فلقطیر او این است [illegible] خاصیت ششم
اگر فلقطیر این عمل بهمین مداد مذکور بر عمودی از حدید که طول آن مقدار شبری باشد بنویسد و او
را در موضعی غرس کند مثل درختی و بوقت اسماء مذکوره را بخواند هر که بدان موضع رسد مردی بیند
ایستاده و اژدهائی بدست گرفته که آتش از دهن او بیرون میاید از آن صورت بترسد و از آن
مقام بگریزد و فلقطیرش این است [illegible] خاصیت
چهارم اگر کسی در شب جمعه بدین مداد فلقطیر او را بر هر دو کف دست بنویسد و بر بامی
بلند یا پشته عالی یا کوهی مرتفع بر آید و هر دو کف بگشاید و اسماء معلومه بخواند فی الحال عمودی
از نور برو فرود آید و بنوعی او را احاطه کند که از نظر مردم غایب گردد خاصیت پنجم
فلقطیر مخصوص همین عمل بمداد مذکور بر قطعه حریر زرد بنویسد و آن را در زیر نگین عقیق که بر خاتمی ترکیب
کرده باشد ببندد و آن انگشتر با خود نگهدارد و چون خواهد که در میان مردم غایب گردد و انگشتری
در انگشت بنصر از جانب چپ کند و دست خود در آستین کشد و اسماء مذکوره بخواند و گوید
بقوت این اسماء پنهان میشوم و بهر جائی که خواهد رود و کسی او را نه بیند و فلقطیر این است
[illegible] فصل ثالث در مداد تالیف و آن
رماد سیمی است که بچیزی محلول و مخلوط ساخته مداد میسازند و بدان کتابت میکنند و خواص او از
حد متجاوز است و از آن جمله هفت خاصیت آورده اند با فلقطیر هر یک خاصیت اول
چیزی از این رماد با خلّ خمری که سرخ باشد برآمیزد و در ظرف زجاجی بدان بنویسد فلقطیر این با را
بر کاغذ پاک و در هم پیچد و در عمامه خود نهد و از این رماد داخل طعام کنی در آب یا شیر یا
هر چیزی که خواهد و دست او در دست گیرد هر جا که خواهد برود از عجایب و غرایب هر چه را او
بخیال خود بگذراند آن کس را معاینه بیند و ترا خبر دهد مانند کسی باشد که از عقل بر طرف بوده
و چون خواهی که با خود آید آن بطاقه را از عمامه بیرون آورده در عمامه او وضع کن با خود آید و هر
چه دیده باشد تمام باز گوید و حروف فلقطیر این است [illegible]
[illegible] خاصیت دوم این رماد را بوزن برابر زعفران



یا رنگ زرد و دیگر قطعه از پوست باغت شده بیرنگ فرا گیرد و بشکل درهم و دینار ببرد و فلقطیر
او را بدین مداد بروی بنویسد و از ابرو ادویه و نزدیک هر کس که خواهد و جائی بایستد که آن کس
ویرا نه بیند و از آن رماد اندکی پیش وی بریزد و با سماء مذکوره تکلم کند پس خود را بوی نماید و آن جلد
که بشکل دینار است بوی دهد و چون بگیرد در نظر زری خالص تمام عیار بیند و اگر آن رماد
را با آب آمیخته باشد و از آن بر کاغذ نویسد نقره پاک بی عیب بنظر وی در آید و فلقطیر او این است
[illegible] خاصیت سیم رماد مذکور را با خون آدمی ممزوج کنند و فلقطیر او را بدین مداد
بر قصب پاک نویسد و در وقت نوشتن اسماء مذکوره را تکرار کرده باشد آنگاه آن قصب را در مکان
تاریک نصب کند پس چراغی برافروخته بدان موضع درآرد و اسماء را میخوانده باشد هر که بدانجا در
آید شخصی بیند ایستاده اگر خون مذکر باشد مردی بیند و اگر خون مونث باشد زنی بیند و آن شخص مذکر
با لباسهای خوب و شکل زیبا متوجه قبله باشد و آن مونث در غایت حسن و جمال روی بجانب مشرق بود
و از مشاهده این شخص مردم متحیر و متعجب مانند و بر همین نوع باشد تا وقتی که حروفی بر قصب مکتوب است
محو سازند آن صورت نیز غایب گردد و همان قصب بماند فلقطیرش این است [illegible]
[illegible] خاصیت چهارم اگر رماد مذکور را با آب باران حل کرده
حروف فلقطیرش در زیر هر دو قدم خود نویسد و بمسجد جامع یا مصلی یا مجمعی که خواهد برود و بنشیند تا وقتی
که همه مردم جمع شوند پس مقداری از آن رماد در میان ایشان نثر کند و برخیزد و بسرعت روان گردد
و با سماء مذکوره تکلم شود مردمان بینند که روی بهوا میرود و هر زمان ارتفاع او بیشتر میگردد پس اگر
حب خفا با خود دارد و در زیر زبان گیرد تا از نظر ایشان غایب گردد و ایشان در هوائی نگرند و او را
بجویند و او همان جا نشسته ایستاده و هر چه میگویند میشنود پس اگر خواهد خود را ظاهر کند و مقالات ایشان
بر ایشان باز گوید تا تحیر و تعجب ایشان بیفزاید و فلقطیر او این است [illegible]
[illegible] خاصیت پنجم این رماد را بخون هر مرغ که خواهد حل سازد و بدان حروف فلقطیرش بر کف
دست خود بنویسد و جمیع اسماء را بخواند و این مرغ که خونش را گرفته نام او بر زبان براند و از
رماد مذکور قدری بر روی آن مردم فشاند و از جای خود متحرک شود که ترا بصورت آن مرغ بینند بهمان
لون و هیئت و حروف فلقطیرش این است [illegible]

خاصیت ششم چون خواهی دریائی یا جوئی بزرگ بخشکی نمائی و این عمل ابوالحسن عمانی است صاحب
کتاب سحر العیون یوسف بن احمد میگوید که از شیخ ابوالحسن این عمل را مشاهده کردیم فرا گیر تراب زیر موضعی
که خواهی و عوض آن زبدة البحر در آن موضع بریزد و بخور کند باسماء ظهیری و از آن رماد خالص غیر
ممزوج بر بالای فرش کند و با آب بحر یا نهر قدری از رماد مذکور حل ساخته بر قطعه کاغذی سفید این
پنج کلمه که نظیر او است بقلم غیر طبیعی نویسد که ساپوسال بکلیکوش اثیلو یعوشال
و در مواجهت ناظران بدارد و همه ایشان در آن مکان دریائی بینند که امواج او متلاطم باشد یا نهری عظیم
مشاهده نمایند و نمایش بحر و یا نهر تعلق بخیال عامل دارد و آب ممزوج برماد خاصیت هفتم بگیرد
دم الاخوین و زرنیخ و باشمک باز بجار سبز ساخته باشد عجین کند و بسازد کوزی نو و این رماد را
بهمان یاسمین حل کرده اسماء خمسه که در خاصیت سادس گذشت بدان مداد در آن رکوی نویسد و آن
عجین صورت شمعی ساخته در آن رکوی بپیچد و در میان شب طشتی پر آب سازد از آب باران یا آب نهری
بزرگ و آن شمع را در وسط آب تعبیه کند و اسماء مذکوره با عشی ظهیری بخواند و ببیند که طاوسان پدید
از هر مکانی روی بدان آب نهاده و بر حوالی طشت دوران کنند و سر با آب فرو کنند و خود را
در احسن صور جلوه دهند و این از عجایب اعمال است والله اعلم وصل ششم در نوامیس و این اعظم
اعمال سیمیا و اخفاء عوست حکما گفته اند که علم نوامیس اکثر الفواید و اوفر الشرایط است یعنی منفعت
بسیار اما مشقت او بسیار است حکیم حسین بن اسحق که مترجم عشر مقالات حکیم افلاطون است چنین
آورده که نوامیس علمیست که بدو نماید چیزها آنکه خلاف عادت باشد یا در عالم اکبر یا در عالم اصغر اما
در عالم کبیر شاید که در علویات باشد چون اخفاء قرص شمس و اظهار آن در شب و ابراز کوکب در روز
میتوان بود که در سفلیات بود و چون مشی بر آب و حمل اشجار با ثمار در غیر وقت آن و نمودن برگ سبز از درخت
خشک و بود اشجار و انهار آن و نمایش بین السماء والارض است چون رعد و برق و صاعقه و برق و
باران و امثال آن اما در عالم صغیر چون انقلاب صورت انسان بصورت حیوان و اخفاء از چشم مردم و نمودن
خود را بصور مختلفه و مانند این و ناموس دو نوعست یکی کبری و یکی صغری اما کبری امور کلیه و صغری جزئیه
دارد و کیفیت تاثیر آن بر جمیع ارباب الباب که اذهان سلیمه و طباع مستقیمه دارند واضح است
و هر یک از اعمال ناموسین در فصلی تمام ثبت می یابد و هو الموفق و منه الاعانة فصل اول



در اعمالیکه بناموس اعظم دارد و از آن عملها از حیز احصا خارج است سه نوع عمل مشهور گشته تعیین
و تعریف و تدبیر این انواع ثلثه در سه وصل ایراد کرده میشود بتوفیق الله تعالی وصل اول
در تعفینات و عمل اکثر تعافین بحجر الشمس است و آن مجربست که شب روشنی دهد چون چراغ افروخته
و حوالی خود را منور سازد و چون آن حجر دست آید او را کوفته با برابر او آب گرم را خمیر سازد و بگیرد بتره
یا شات هر کدام که خواهی جمع کن مراد را تا وقتی که فم رحم او گشاده گردد و قبل از خروج منی در
بیرون آرد که خود را پس انگیز حمول را در وی نه و یا از اعاده عمل کن با دخال آن تا وقتی که منی در وی
ریزد و آن حجر حمول وی را از خروج مانع خواهد شد پس اگر بقره است خون بی نوع او بر روی او
بمال و اگر شاة است روی و را بخون شل او ملطخ بسازد و او را در خانه تاریک که آفتاب بر وی نتابد
بگذارد و سبوس گندم و شراب میداده باشد و در هر هفته مقدار یک رطل از آن خون که روی
او بدان آلوده است در طعام و شراب او بدهد تا وقتی که بزاید و باید که قبل الولادت جلد
یا لیشرا آماده ساخته باشی و آن حجر الشمس است و حجر الکبریت و حجر التوتیا و الاخضر و حجر المغناطیس
همه اجزا برابر کوفته و بخته با آب برگ بید خمیر کرده و حبها ساخته هر یک بمقدار نخودی در
سایه خشک گردانیده و بعد از جفاف سحق کرده مانند ذروری و در ظرفی زجاجی محافظت
کرده پس چون وضع واقع شد آن مولود را در میان این ذرور خوابانی که فی الحال در کسوت
بشری جلوه نماید آن گاه مادرش را در جاندم نقل آری و خون او را در ظرفی نگاه داری
و آن صورت حیوانی بشری را در اناء عظیم و واسع از آبگینه یا رصاص در آری و بگذاری تا
سه شبانه روز بگذرد و هر آینه جوع بر وی غلبه کرده باشد و مضطرب گشته پس او را از
خون مادرش اطعام کنی هر روز آن مقدار که بخورد تا هفت روز که بخورد و صورتی عجیب
و هیئتی غریب بر وی پدید آید و برای عجایب اعمال بکار آید و این را تعفین اکبر گویند و از جمله
خواص این صورت آن است که او را در کوی سفید پیچیده و در پیش روی او آینه صافی وضع کنند
و جهان ذره و تبخیر نمایند در بیست و نهم یا درسی از ماه قمر ظاهر گردد چنانچه در شب چهاردهم
مینماید تا وقتی که آینه برداری یا صورت را غایب سازی اگر در اول ماه این صورت را
ذبح کنی و خون او را خشک ساخته کحل نمائی هر آدمی که از آن خون بر می صورت او منقلب

ShivaDoc.com



گردد بصورت انچه منی در ودیعت نهاده و اگر در آخر ماه شکم این صورت را بشکافی در وقتی
که در شکم او باشد بگیری و در کسی های صورت و تغیر گردد و مانند کلبی شود و اگر این صورت
را تا چهل روز تغذیه کنی بخون و منی و شیر و جائی بداری که آفتاب را نه بیند پس بیرون آرے
و شکم او را شق کنی و هنوز زنده باشد هرچه از احشای وی بیرون آری نگاهداری هر گاه که بدین
در جلین خود را بدان بیالائی در طرفة العین از هر جا بهر جا خواهی طولا و عرضا توانی رفت
و باز توانی آمد بقدرت الهی و اعمال این صورت بسیار است بر این مقدار اختصار افتاد و هو
اعلم بالرشاد **تعفین دیگر** بگیرد حجر الشمس یا زهرهٔ باز سفید عجین کند و بیار د و روی
و چنانکه در تعفین سابق گذشت با وی عمل نماید اگه فرج او را بخون سنگ پشت بیالاید تا وقت
وضع حمل و در این مدت او را گوشت عشته و دم ضفادع و شراب چشانده آمیخته با خون حجام تا زمان
وضع حمل و قبل از آن باید که برگ درخت فندق و زبد البحر و حجر التیس اجزا برابر کوفته بگیرد
و بخون سلحفاة و زهرهٔ سمندرون که مرغ مشهور است و بر کنار آب بصره بسیار میباشد عجین
ساخته و بعد از جفاف سحق چون ذرور گردانیده آماده دارد تا چون آن صورت متولد گردد
فی الحال که هنوز تر و تازه باشد از آن ذرور بروی افشاند و در اثنای یک بزرگ وسیع
الرأس در آرد و چهل روز او را بهمان طعام و شراب که مادرش را میداد تغذیه و تنقیه نماید
بعد از چهل روز او را بیرون آرد حیوانی بیند بصورت انسان الا انکه یکپای داشته باشد
و از او بسی کار بر آید و هر عضو او عملی را شاید و اگر چشم او را بر کنده و خشک کرده بساید و بدان اکتحال
نماید روحانیان و جنیان را بیند و اگر مغز سر او را با عنبر بیامیزد و کحل سازد و در چشم کشد کنوز
و دفاین را بیند و اگر زبان او را خشک کرده بکوبد و با شربتی بنوشد کلام روحانیان بشنود و
زبان جن بفهمد و اگر دل او را خشک سحق نماید و با زهرهٔ ماهی که او را توریوس نامند و در بحر عمان
باشد و ماهی زاده چون تاج خروس بغایت مشهور است بیامیزد و حبها سازد و در میان دو
درخت که با یکدیگر نزدیک باشد مجمره نهد و یکی از این حبوب تبخیر کند شجرتین بیکدیگر میل کنند
بروجهی که باتصال نزدیک باشد و اگر حبی از آن با آب حل کرده دست خود را با آن بیالائی
و در زیر درختی بنشینی شاخ و برگ آن درخت بجانب تو میل و سجده کرده و اگر مغز سر این صورت را



با مغز سر انسان که تازه باشد بیامیزد و برابر هر دو بوزن **مشک طرا شیح** آن یار کند
حب ساخته در سایه خشک گردانده و در زیر درختی که خشک و بی برگ باشد بخور کند در وقت و
ساعت تازه گردد و ثمره باو پدید آید **وصل دیگر** در تدخینات که چون بدان تدخین
کنی در نصف اللیل که ماه بدرجه بدریه نزدیک باشد فی الحال نور او محو گردد و منخسف نماید
و این نیز عجیب است بگیرد ورق شجره که سراج القطرب گویند و بکوب آنرا و باز هره بزه و
زهره گاو کوهی و مغز سر بز کوهی برابر بیامیزد و بند قها سازد بمقدار نخودی و در سایه خشک کند
و در شبی که خواهی در موضعی عالی بر آتش از آن تدخین کند و در غیر ایام خوف چون عشر
اول و آخر از ماه تا قمر منخسف بینی و در کتاب خسروشاه ساوی آورده که چون بدین دخنه
تدخین کند بر قدر در آسمان ستارگان بیند و مرغان بزرگ مختلف اللون با هیئت عجیبه
**تدخین دیگر** که در هوا عجائب دیده شود و انواع تماثیل و غزلان و اسب و سوار و چیزی
بسیار و غیر آن و این دخنه افلاطون است اجزای آن زفت و عود چینی و زیبق و پیه سگ آبی و روغن
و صبر از هر یک ده درم و صمغ وادی یک مثقال هر یک را علاحده بکوبد الا زیبق که به
اجزای کوفته حلایه کرده مجموع را بیک رطل زیت برآمیزد و بنادق سازد هر بندقه سی
درم و بعد از جفاف بر آتشی که از بعرات بز سرخ حاصل شده باشد تبخیر نماید تا عجائب بیند
**دخنه دیگر** و این را دخنة الرجال گویند و بدین تدخین او در هوا مانند کاس محرق در تجزه و
دم الجماعین خشک شده از هر یک ده جزو کلیج پنج جزو شجرة التوت برابر مجموع همه را بکوبد
و بیامیزد و شحم سمک و ماء التوت عجین کند و حبها سازد مثال فلفل و در ظل خشک گردانیده
و چون عمل خواهد کرد در آتشیکه از زبل بقر حاصل شده باشد زمانه او فرو نشسته باشد تبخیر
کند در روزی کثیر الغیم در مکان عالی آنچه گفته شد بیند **دخنه دیگر** که آنرا دخنة الامطار
گویند و این عظیم ترین دخنها است و منفعت او بسیار است هرگاه که کسی خواهد که باران
آید در تابستان که گرمای عظیم کند بگیرد حربا یعنی آفتاب پرست و ذبح کند و دم
او را گرفته خشک نماید پس بگیرد قطا سود که لون او بغایت سیاه باشد بی آمیختگی برنگ
دیگر خصوصا بیاض و اگر بری باشد بهتر بوده و عمل کامل تر آید و چون گرفته شد بر بندد و

ShivaDoc.com



از آن دم مذکور مجفف مقداری برنجم کلی شرکند و بده و بعد پس جرابی مذکور مذبوح
را سلخ کند و طبخ نماید تا نیک مهرا شود و آب از آن نگاه دارد مجبوس دارد از آن بخور اند پس
از آن آب بوی اشا مانده سه روز دیگر مطلقا چیزی ندهد تا نیک گرسنه گردد و صباح روز
چهارم سام ابرص خصوصا ابیض طعام وی کند و بعد از آن که آن حیوان عطش شدید بروی طاری
خواهد شد باید که از تخم سراج القطرب مقدار شده و قدری آب فتره ان بجبر حاصل کند و سه وقیه
دیگر شراب عتیق با آن ضم نماید و بوی دهد و یک شبانه روز بگذارد تا خشک گردد پس گوشت
و استخوان او را بکوبد و خون او را با جگر برآمیزد و آن مدقوق را بثقل وزن و از این شراب
و دم مذبوح تنقیه کند آن گاه خشک گرداند و بثقل شعر بیزد و بیخته را وزن کند و بمقدار
نصف او شعر کلب بیت و عظم او سوخته باشد و ذرور شده با آن منخول ضم کند و دیگر باره
سحق نماید تا خوب بیکدیگر ممزوج گردد و چون خواهد که عمل کند قدری از دجره و حجرات که انجره
بر فوق حاصل شده باشد بروی ریزد و باید که این دوا تدخین کند که بقدرت الهی
چون بخار بالا رود باران روی بزمین شده و تا بخور میسوزد و همین عمل میکند و اگر تا یک جا تجربه
همین صورت واقع شود و چون خواهد که مطر منقطع گردد آتش را فرو نشاند و تجربه ثانی کند
**وصل سیم در بند زمینیا** و انواع آن بسیار است و از جمله چند نوع ایجاب می
گردد بعون الله تعالی و توفیقه **نوع اول** و توقف بر خاطر و آن عمل حکیم کامل افلاطون است
میفرماید که بگیرد موش دشتی را بوقتی که از خانه خود عنقریب بیرون آمده باشد و او را در
آب اغراق کند و اگر آب مطر نیسان باشد بهتر بود و اگر آب یکی از انهار اربع بود بهتر
یعنی سیحون و جیحون و نیل و فرات عمل کامل تر آید و بر تقدیری او را اغراق کند در
آب تا بمیرد و باید که چون بمیرد بیجان او را خشک سازد و بوزن او لحم کردان و ربع
وزن او قلب بوزنه و مثل آن مال طوطی مخ کوی که تر باشد بگیرد و همه را بکوبد و با
یکدیگر خلط کند و نگاهدارد هر که درهمی از این دوا با شیرینی تناول کند بعد از آن
لحظه متکلم شود بحکمت و هرچه بشنود یاد گیرد فی الحال و هر آنچه در خاطر مردمان میگذرد
واقف می گردد **طریق دیگر** که از صاحب شامل اکبر منقول است و اگر چه این



عمل علم غریبیست اما چون در این کتاب که ترجمه کرده میشود آورده بود خواستیم که اسقاط
ننمائیم چه فایده او بغایت عظیم است هر که خواهد که آنچه در خاطر مردم میگذرد بر خاطر او خطور
کند باید که یکهفته روزه دارد و افطار بغیر حیوانی کند و بدین اسما بسبعه که نامهای بزرگست
و مفاتیح العلم گویند مداومت نماید این است **شمید بدیع میلیهون لالمون دمکد**
**عوش هاجوفیتیا هیلوبیو** هر روز هزار بار تلفظ کرده و در آخر تمام این عدد
یازده بار صلوات بفرستد و سه بار بگوید **اَللّٰهُمَّ اکْشِفْ عَنْ قَلْبِی حِجَابَ الْغَفْلَةِ وَ**
**عَلِّمْنِی مَا لَمْ اَکُنْ وَ بَیِّنْ لِی عَنْ کُلِّ مَا اَسْئَلُ عَنْهُ یَا مَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَلَا مَعْبُودَ سِوَاهُ** پس
یازده بار دیگر صلوات فرستد و چون **شش** روز بدین دعا مداومت کند روز هفتم اثر
ظاهر گردد هر که پیش وی آید هرچه در خاطر بگذراند فی الحال بر خاطر آن کس بگذرد و در
آن باب از وی کلامی واقع شود **نوع دیگر** سریعتر است و این چنان باشد که
در روزی مسافت یکماهه را قطع کند و این در کتاب سر الاسرار است منقول از حکیم لادن
طرابلسی و وی فرموده که هر که قدری از جلد ثعبان و جلد عوزه یعنی مرغابی سفید و پوست
گردن خروس کبود رنگ و پوست روی کفتار و پوست دوک یعنی دجاجه سینه و پوست
غزال و جلد فرس بشرطیکه مجموع ذبیحه باشد و آن جلود را دباغت دهد و از آن نعلینی
بسازد که فوق و تحت آن جلد فرس باشد و بروز دوشنبه وقتی که عطارد مستقیم السیر باشد
و سعود و قمر متصل بیکی از سعود و پس چون خواهد که بمکانی دور رود دیگر روز بپوشد منتقی النعلین
را در پوشد بر طهارت و باید که روزه دارد و براه آن موضع در آید که طریق در زیر قدم او
مطوی گردد و یکی از مشایخ مغرب درین باب طریقی دیگر عمل کرده است و فرموده که
طی مکان بر این وجه میشود که بگیرند پوست نمر و جلد دو که هر دو ذبیحه باشند و دباغت
دهد بعضی را بر بعضی ترکیب کند و باید جلد نمر در فوق و تحت باشد و نعلینی بسازد و بروز
دوشنبه وقتی که قمر متصل بعطارد و عطارد مستقیم السیر باشد پس اشکال را که مذکور خواهد شد بر
جلد آهو بره بنویسد و بر ران راست بندد در وقت توجه بشی که آنچه دیگری بیکماه رود او
بیک روز رود که هیچ رنجی بوی نرسد و همین آنست که این کلمات که خواهد آمد بر بادا و د

ShivaDoc.com



وشبانگاه ورد سازد و از یازده بار کمتر نخواند و هرچند بیشتر خواند بهتر باشد اما اشکالی که
بر جلد غزال باید نوشت این است

۱۱۱ مدل دح ۱۱۱ ۸ ۲ — ع ۹ ۱۱ ۱۱ ۱۱۱ ۲ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱

دا ح ۱۱ ۹ دع ۱۶۷ ۴ ۱۳ ۱۱ ۹ ع ۱۱۹۹ — ع ح ۱۱۶۷ ۱۱ ۱۱ دد د ۱۱ ۱۱ هـ

به به به به به به لر لر لر لر مهر مهر مهر مهر سو سو سو لر لر لر لر

وکلمات که بر آن صبح و شام مواظبت باید نمود این است یا مطیشا انوخی نخیم اعلالی
الوفاخ طیوخ ما قوخاد ولخیم اموسمیل اللهم سهل وتیسر ولا تعسر یا من لا اله
الا هو ولا معبود سواه و در وقت توجه و مبداء رفتن هر دو دست خود را بر سر زانو
نهد و روانه گردد و شیخ بر آب ابوزکریای رازی صاحب مقالات عشره که بر عادات
مشهور است اینچنین فرموده که هر که را داعیه این عمل باشد باید بگیرد از خطاطیف بریه اینچه نزدیک
باشد باول ثبات شعب در کوزه نو رنگ کند بخته یا کبره کرده در تنور نانوائی نهد تا همه بسوزند
و خاکستر شوند پس از آن را در آورده کند و برابر آن آب کرفس بگیرد و بوی تنقیه کند تا تمام در
خورد و خمیر شود و از آن تنک ساخته در سایه خشک کند و بعد از آن سحق نماید تا وقتی که مانند
غبار شود پس در شیشه پاک افکنده و گلاب بروی ریزد چندانکه بر زبر او در آید و بسیار
نگاهدارد که او را در سیمیا اعمال بسیار است و حکیم رازی فرموده که اگر بدین دوا بر نعلین
که از پوست تمساح و دولفین دوخته باشد طبقه بر بالای طبقه و تحریر کرده چنانچه رسم نعلین است
وقتی که قمر در سرطان باشد بر تثلیث مشتری این خطوط را بنویسد که با سماء النبیین معروف است
پس آن نعلین را در ساعتی مسعود بپوشد و کلامی که با سماء شیخ اشتهار یافته بخواند قدم بر آب
نهد فرو نرود بلکه بر روی آب برود چنانچه هر کس عیانه ببیند و خطوط این است هـ ه ۷ ۲

۲ ۲ ۷ ۲ ۲ ی ۲ هـ ۲ هـ ۲ سو ۷ ۲ — ع ۱۴۲۳ ط ۶ ط ۸ ۱۱۱ ۶ م ۶ ۳ — وکلام شیخ این است
یا قهر مقهر یا شکوت یا مجحونا شکو بیا لجم یا هشترا اعینونی علی ذلک ودیگر
از اکابر سهروردی در مقالات خود براین وجه آورده که هر که خواهد بر آب رود بگیرد پوست
دولفین و جلد تمساح و جلد ماهی و جلد فرس الماء و نعلین مطبق از این جلود مدبوغ بساخ





وجلد تمساح فوق و تحت باید و بر هر جلدی از این جلود اربعه مدبوغه حروف معروفه پنج و نیم
و نار و مطر بنویسد پس بر هم دوزد و قرصی باید بطارد و از برج ثابت الی و چون این نعلین
بپوشد و قدم بر آب نهد و باسماء ارباب قبص وهیم و ساعت متکلم شود و تکرار کند آن دعا
و بقدرت الهی عبره کند آبرا بروجهی که قدمش تر نشود اما حروفش که باید بر جلد نوشت
این است حروف الریح ۹۹۹۹ حروف الغیم ۲ هـ حروف النار ۲ هـ حروف
المطر ۲ ۷ ۷ ۲ نفع الرابع طیرانست از بلدی ببلدی حکیم عبدالله مسیحی در
کتاب سدره ذکر کرده که بگیر شاخی از شاخهای درخت سدر و آن درختی است مشهور
در بادیه آن شاخ باید که سبز باشد و از و شکلی سرطان بسازد و در او پوشان جلد جرذون و
مرغابی پس هفت قصبه فراگیر که در میان تهی باشد هر یک بقدر شبری و بر هم ترکیب
کن چنانچه موسیقار می‌سازند و این اسماء عظیمه را بخون کرکس بر هفت پاره پوست شتر
مرغ بنویسد و کلام صیت را هفت بار بخواند و بر آنجا دمد و آن پوستها را در سر آن نیها
ببندد و نفس در آن قصبات کند و باواز بلند بگوید یا خدام هذا الاسماء ارفعونی من
هذا المکان الی مکان کذا او الی البلد الفلانی و بهن عمل ابجای آورد بعد از آن کلام
صیت را آغاز کند تا مرتفع گردد باذن الله تعالی و اسماء عظیمه که بر جلد بنویسد این است
سطشلونتهوا هیال الهل بکیسلهونیثا الحنوهیال الهل الوحا الوحا الساعه
الساعه بما امرکم بکا دالعامل اما کلام صیت این است اسماء دونش سلهندوش
الاماد عتونی من هذا المکان الی البلد الفلانی و بهن عمل را یکی از تلامذه ارسطو
در زمین یونان کرده بود و بعد از تجربه این وجه نوشته که وقتی که آفتاب در حمل باشد و زحل
در میزان فراگیر د قصبه که در آن سال رسته باشد و از بیخ آن قصبه هفت بند بشمارد و مبدأ
عقد ثامنه ببرد و روی بجانب شرق آرد و این عمل کند و در وقت قطع قصبه این کلمات بگوید
عت لجهطیر ایثلهید وش بهوا الشهوشا و این قصبه بجای فرس است بعد از این اسماء
را بنویسد در پوست غزالی بخون کرکس و عقاب و تبخیر کند بعود هندی و مریخ بیروح و صمغ
مصطکی و مصطافون بخور بیست که ترسایان فرنگ و روم مباخره در کلیسا می‌خورد می

سوخته اند و اسماء این است لمقلخ مهعلش معاشلخ عیعلش بعصلش ملکخ مصطلخ
مصطهلخ معلصاص طلش بعضجا ـــ [illegible]
وال و چون این اسماء نوشته باشی و تبخیر کرده آن پوست را در پیچ و در موم
سفید بگیر که مشک و کافور آمیخته باشد آن گاه بگیر شاخی از درخت زیتون و حفره در سر شاخ
کن و این اسما را بر پوست غزال بنویس مشک و زعفران و در موم پیچ و در آن حفره زیتون نه
سر آن بموم محکم ساز اسماء اینست هصطیلش هلص ملقیع والماملصلح هلطش
یلحقه ومجه [illegible] و این شاخ بجای تازیانه است
پس بگیر هفت رنگ از قطن و هفت دختر بکر بده که اوان ایشان نیز مختلف باشد تا بریسند و
و از آن رسنی بتاب و در دیان این سبب کن که آماده کرده یعنی قصبه برای بند تازیانه باشد
از چرم گاو دو دوالی بافته مثلث هفت گره بر او زده و باید که این سبب و تازیانه مهیا بود
پس عصابه از حریر سفید بستان و این اسما با مشک و زعفران بروی نویس مستلخ بخ ذیخ
یا دصلیلیما یاطرطس علطیطش یاطبطع موهشنبح یاطرطش علط علطیطش یاطبطع
موهشنبح موسطیودش و چون نوشته شد عصابه را نیز محافظت نمای و چون اراده
طیران کنی هر جایی که خواهی اول کوه بلند برای بعد از آنکه نصفی از شب گذشته باشد و مجمره از
از آهن با خود ببر و آتش مهیا کن که از ذغال انگور سفید گرفته باشند و از ابرا فروزد و در آن مجمره
تا وقتی که میاد زبانه کند پس بخور عود هندی و مصطکی و مصطاخون میخ بر روح و تبخیر کن پس
قصبه را سوار شو و هفتاد بار این عزیمت را بخوان و بدان تازیانه قصبه را فرو کوب و پا بهم
بازنه و چشم را بدان عصابه ببند که رو حانیات این عزیمت تو را بر داشته بمکان مطلوب خود اورد
عزیمت اینست ادونای ششخ بخ هلج یوه یا مبدیح ملوجح یا دشیمتا شمخیتا یا
جلجمیتا ماسطورش یاطبلش ملطیودش علطیطش نیطظلخ مسطهطولخ یا هیا
شراهیا ادونای اصبائوت ال شدای صوشیحیتا شاحوشیاهوشیتا هو بهو
القوی القادر الذی لا یحول ولا یزول المجیل الجل بحق هذه الاسماء العظیم اذهبونی
من هذا المکان واحملونی الی البلد الفلانی فی هذه الوقت والساعة و این عزیز

[illegible]



از عمل غرایب است و حکما از جمله اسرار شمرده اند و گویند که اگر کسی ابطلسمات کند فایده
عظیم ببیند اما با شرایط بجا آورد اول آنکه ساعات نیک و بد در هر امر لازم است و جدول
ساعات روز و شب از کواکب این است

## الزحل

چون ساعت زحل برسد نیکوست
مقام ساختن و کدخدا شدن و زراعت
کردن و کندن جوی و نشانیدن درخت
و دیار دهقانیان و حاجت با ایشان
و کارهای پنهانی و طلسمات و دشمنی بیع و
شرا و فرزندی که در آن ساعت
متولد شود با دولت باشد و عمرش دراز
باشد و نشاید مصاحبت و حرکت و فصد و
حجامت و معالجه و دیدار ملوک و سلاطین
دیدن و آلات حرب و نو بریدن و نو پوشیدن
مشتری چون بدین ساعت برسد
خوب است تعویذ مصارت و طلب حاجت
و نقل و حرکت و سفر کردن و دیدار ملوک و
حکام دیدن و ابتدای کارهای عظیم و نو
بریدن و نو پوشیدن و بیع و شرا و جامه
نیکوست و فرزندی که در این ساعت متولد
شود صالح و پاکیزه روزگار باشد و نشاید کارهای پنهانی و آلت حرب و کارهای فساد و دیدار
مفسدان دیدن و دشمنی و عمل فاسد کردن در این باب گفته است مریخ چون ساعت

| | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | جمعه |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | جمعه |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

جدول شمس ساعات روز است — جدول شمس ساعات شب است

ShivaDoc.com



مریخ رسد خوب است برای اراده حرب و طلبات شکار و بریدن لباس و کار فاسد کردن و دیدن
سلاطین و اکابر منیات و طلب حاجت سفر و تجارت نو پوشیدن فرزندی که در این ساعت
متولد شود در خون ریختن حریص بود **الشمس** چون ساعت شمس رسد نیکست ابتدای کار
های عظیم و نو بریدن و نو پوشیدن و بیع و شری و طلسم و دوستی خوب است و فرزندی که در این
ساعت متولد شود در اثر عزیز با اقبال و اصحاب دانش باشد و نشاید تجارت و حرکت و طلسم
حاسدی هرچه بدین ماند **الزهره** چون ساعت زهره رسد نیکست تزویج و مصاهرت و طلسم
الفت و دیدار زنان و معالجه بیمار و نو بریدن و نو پوشیدن و هر متولدی که در این ساعت
تولد شود طرب و دوست باعیش باشد و نشاید کودک تعلیم دادن و ابتدای کارهای عظیم و
طلسم حاسدی و هرچه ماند اینها باشد **عطارد** چون ساعت عطارد رسد نیکست کودک
تعلیم دادن و کتابت و کارهای تازه و نو تعمیر و کسب و طلسمات الفت و محبت کردن هر فرزندی
که در این ساعت متولد شود عالم و دانا و زیرک بود و نشاید فصد و حجامت کردن و سیر سفر بریدن
لباس و نشاید آلات حرب و کار فاسد و معالجه بیمار و کارهای پنهانی درین باب گفته شد **القمر**
چون ساعت قمر رسد نیکست پیغام فرستادن و فصد و حجامت کردن و دارو خوردن
و دیدار ارباب اهالی و سیر سفر کردن و بریدن و پوشیدن و آنچه بدینها ماند والله اعلم
بالصواب **نوع دیگر** امطارات در غیر وقت و این عمل عجیب است و مشهور نزد براهمه
بگیر غوالی و اغراق کن در هر آبی که باشد تا بمیرد پس بگیر کلبی اسود در غایت سواد فرو
بند در خانه و از آن مذکور اولی بدین مذکور اخری بدهد و از همان آب که مذکور را در وی
اغراق کرده او را بچشان و او در روز اول فریاد بسیار کند بدان التفات مکن و در این
روز بگیر سنور اسود در نهایت سیاهی و او را نیز اغراق کن تا بمیرد و مقداری بدوده
روز سیم از آن مغرق مقدم بدهد و در روز چهارم مغرق ثانی روزی ازین و روزی از آن
و آب هر دو از همان آبست که غرق ایشان در آن بوده تا ده روز بگذرد و در روز یازدهم
چشمهای او منقلب شده باشد و بر فتح آن قادر نبود و این علامت صحت عمل است
پس بگیر برگ درخت میوسوس و آن شبیه است ببرگ سداب و گلی دارد چون گل باقلا که در



دیار چین و هندوستان پیدا شود و از آن بر کما مقداری وقیه بگیرد بدان مجوس بده که
فی الحال تمام را بخورد و فریاد عظیم کند پس بگیرد دیگی بزرگ سفالین و آن مجوس را دست و
پای بسته در آن دیگ نهد و پر از آب کرده و سر دیگ را مضبوط بند نموده و در زیر آن
آتش افروزد تا وقتی که آن مهرا شود و چون آن شیء مهرا شود دیگر از آتش برداشته بگذارد
تا سرد شود پس آن دیگ را بکنار دریا یا حوض آب برده در آب ریخته هر استخوانی که اول بر
روی آب آید بگیرد و آنچه بعد از آن متصاعد شود هم بگیرد چون آن دو استخوان بدست آید
نگاه دارد پس هرگاه خواهد که باران ببارد این دو استخوان را برابر آسمان نگاه دارد
فی الحال باران باریدن گیرد و چون خواهد باران بایستد استخوانرا بپوشاند و بر یکدیگر
ماله باران منقطع گردد و مکرر تجربه رسیده **فصل چهارم** در اعمال ناموس اصغر و انواع
آن بسیار است و از مجموع آن مجموع آورده میشود و در پنج وصل **وصل اول** در
تعفنات و تعفین اکبر این است که بگیرد ورق کاهو و آن را بخون جمل بیالاید و بر روغن و
چرب کنی بعد از آن در ذبل فرس دفن کنی وقتی که در اثنای رصاص کرده باشی و سرش محکم
ساخته و تبدیل ذبل میکن و تعفین میده چنانچه رسم است تا دابه از آن متولد شود
بر صورت ماری و سر او شبیه باشد بسر شتر و او را دو چشم سیاه باشد و دو بال خورد و باید
که مقداری از خون جمل داشته باشد هرگاه که چشم بگشاید اندکی از آن بروی بریزد چنانچه
در هر شبانه روزی بقدر ربع رطلی که پنج سیر طبی باشد تخمینا بروی و در دهن وی ریزد که
فی الفور بیاشامد تا سه روز بمقدار اوقیه از دم جمل عوض دم نزدیک او افکند که اثنای
الحال بخورد و چهار روز هر روز چنین کند چون از تولد او هفت روز بگذرد او در اثنای فتح
شود و شکلی مدور پیدا کند پس در این محل چیزی از بول جمل بروی ریزد که فی الحال بیاشامد
و حرکت او ضعیف شود سر او را به بندد تا سه ساعت بعد بگشاید و کاردی تیز در درون او
برد و بر گردن او بنده فرو برد و زور کند تا خون او بر جوشد و در اناء جمع شود و در آن خون
خواص بسیار است هر که تحت قدمین خود را بدان بیالاید بر آب تواند رفت که قدمش
تر نشود و اگر در آتش رود کف پایش نسوزد و آتش فی الحال فرونشیند و هر جا که رود

زمین در زیر قدم او مطوی گردد و مسافت بسیار در زمان اندک قطع کند و اندر رفتن
بسیار رنج بوی نرسد و اگر از آن قدری در روی خود بمالد از نظر مردم مخفی گردد
و اگر در سر ماله و سر خود را در زیر آسمان برهنه کند باران بارد در غیر وقت مترجم کتاب
عفی الله عنه گوید ایراد این تعفین در باب ناموس اکبر از حسب استاکی چون مؤلف
در این باب آورده بود اتباع لازم نمود تعفین جنکی و این را نیز از نوامیس اکبر
باید دانست بگیرد لوبیا و او را بخون حمار تلویث کند بقدر آنکه تر گردد و در میان حمار
دفن کند سه ماه زمین را ببول مذکور تر میدارد تا سه ماه بگذرد و از وی ماران سرخ
بشکل هولناک گزنده کشنده تولد کنند انها را فرا گیرد و در ظرف زجاجی غلیظ جسیم که
سر او تنگ باشد و شکم او فراخ در افکند و یک هفته بخون حمار تطعیم کند پس سر او محکم
سازد بلکه تطیین کند بطین حکمت و سه هفته بگذارد که حیات یکدیگر را بخورند و یکی بماند
طون با نواع الوان که یونانیان او را طوس خوانند و او را تاجی باشد مثل تاج خروس
و تر و یک شانه او از هر دو طرف بالها باشد که در آن ظرف از طرفی بطرفی تواند پرید و در آن
محل از آنجا او حذر باید کرد و بباید گذاشت تا از حرکت باز ماند پس سوراخ دماغ خود را
به پنبه که بروغن بنفشه یا بادام آلوده باشد بباید بست و پوستی محکم در دست باید کشید
و کاردی در غایت حدت از فولاد در دست راست باید گرفت و سر ظرف را باید گشاد
و بدست چپ او را سرنگون باید کرد در ظرفی از فخار که دیواری داشته باشد مثل تغاری
و اگر سر ظرف زجاجی تنگ باشد و بیرون نیاید گردن شیشه را بباید شکست تا آن دابه
از شیشه در افتد و فی الحال کاردی فولاد بر حلق او باید گذاشت و در این محل او را اضطرابی
عظیم خواهد بود و حرکات عظیم عنیف خواهد کرد باید بهیچ وجه کارد از حلق وی بر ندارند
تا بمیرد و حرکت وی منقطع گردد پس خون او را باید گرفت و خشک کرد و آن در سیمیا
بکار رود بلکه در علم الکسیر استعمال کنند و بر اجساد لایقه ذایبه طرح کنند صبغی ثابت
دهد و در این علم سر او بکار آید و گوشت او پس هر که سر او با خود داشته باشد چون
در زیر ابر عظیم که باران می آورده باشد و آن سر را بیرون آرد بجانب ابر حرکت دهد





فی الحال باران باز ایستد مؤلف کتاب فرموده که اکثر اعمال سیمیا بدین جانور بسته
از اخفا و طی الارض و طیران و مشی بر آب و امثال آن اما کیفیت آن را بیان نکرده و
بحال باز گذاشته لیکن از غیر اعمال سیمیائی خاصیتی چند آورده چنانچه حامل این سر در
بر لشکری که باشد آن لشکر بر لشکر دشمن غالب شود و اگر متوجه فتح قلعه شود فی الحال
مفتوح گردد و بهر حاجت که توجه کند بر آورده شود و بر هر بیماری که بندد مرض او زایل گردد
و اگر زنی یا کودکی با خود دارد از آفات جن ایمن گردد و حامل او هر جا رود مردم در پی او
روند و متابعت نمایند و اگر از گوشت بوزن دانگی بکسی دهد فی الحال بمیرد و از وی
در بعض کتب خاصیتی چند دیگر آورده اند که چون طلوس را بکشند هفت زاغ را بر سر وی
ذبح کنند تا بخون ایشان ملطخ گردد و چهل روز در زبل خیل رطب دفن کنند جانوری متولد
متولد گردد سر او چون سر مرغ و چشم او در تاریکی میدرخشد چون چراغ افروخته و این تمثال
را حکمای یونان کوتاریس گویند و معتقد ایشان آنست که او را عمل بسیار است و نزد و بیزد
و مراد او را اعمال بسیار است در سیمیا و هر که او را با خود نگاهدارد تصرفی که خواهد در خیال هر کس ایجاد
کند میتواند کرد و هر صورت که بخاطر گذراند در متخیله دیگری میتواند که بنماید والله اعلم بالصواب
تعفین جنکی بگیرد خروس که در وقت زرع خون خروس بروی پاشیده و با آن سبز
شده باشد و رسیده و از ابدم الحمام تلویث کرده در انائی سیمین یا رویین افکند و در زبل
خیل دفن کند تا وقتی که متعفن گردد و صورتی متولد شود و روی وی بروی انسان ماند و بدن
او ببدن مرغ و او را دو بال باشد چون مرغان و او زیاده از هفت روز زنده نماند شاید
قبل از هفته بمیرد و چون بمیرد او را بر صابی و مومیائی و شراب بیالاید و در دیگی نو که از چینی
باشد بپیچد و با خود دارد خواص عجیب مشاهده کند اول آنکه متوجه هر موضع که شود زمین
در تحت قدم او مطوی گردد دقیقه از سبع هر چه پیش وی آید چون ببر و پلنگ همه
مطیع وی شوند چنانچه بر وی سوار شود و منقاد و مسخر وی باشند هشتم تا چهل روز از
خوردن طعام و آشامیدن آب مستغنی بود و اگر قبل از موت آن تمثال شکم او را شق کنند
و آبیکه از آنجا بیرون آید در ظرف زجاجی نگاه دارند قدری پنبه بزرگ سرچوبی را از آن

تو ده گرده در گوش شد کلام جن بشنود و اصوات حیوانات را فهم کند و این عمل از
جمله اسرار مکتوم است رحمه الله امرء حله و کتمه **وصل دیگر** در تدخینات دخنه
بجهة امتحان شجره و میل او بجانب عامل بگیرد مغز سر کرکس اسود و استخوان آدم همه را
جمع کند و بهم کوبد و چهل روز در زمین نمناک دفن کند پس بیرون آرد و خشک کند و جزوی
ازین با جزوی از استخوان آدم که کهنه باشد بکوبد و بدان تدخین کند در زیر درختی هر
درختی که باشد شاخهای آن شجره منحنی گردد بر وجهی که بزمین برسد و بر همان منوال بود
تا وقت انقطاع بخار **دخنه دیگر** خاصه بجهة امتحان نخله و تعجب در اشغل قبل مبشرات
بگیرد اطراف عصابه آدمی که از دیرگاه مرده باشد و سنان و دو باقی عظام بالیه و برگ
شجره وزن التمار و بستان افروز و قدری از طلع نخل بکوبد و دخنه سازد و در زیر درخت
خرما که بغایت بلند باشد تبخیر کند بر آتشی که هم از حطب نخل سوخته باشد بعین که دخان متصاعد
شود نخله منحنی گردد بجانب آن دخنه چنانچه سر آن درخت بزمین نزدیک رسد **دخنه دیگر**
و این اعظم دخن است باستی که مؤلف در تدخینات ناموس اکبر ذکر کرده و چون در اینباب
آورده بود اقتصار او انسب نمود حکمای هند و اهل بابل اصل اعمال سیمیا را بر این دخنه
نهاده اند و بدین تصرف توان کرد که در خیالات مردم و تسلط وهم بر ایشان و استحضار روحانیات
و انقلاب اعیان در تخیل حضار مجلس متصرف توان شد بنمایش سحاب ممطر و تحریک جماد و
رعود و بروق و صواعق و تسخیر حیوانات و امثال آن هرچه خواهد و عمل دخنه بالمیه این است
بگیرد بیروج الصنم و برابر او خون انسان و خون خروس سفید یا کبوتر بیضا و دم هدهد و دم
ارنب مجموع اینها مجفف و از دهن شیرج القعد ار که مجموع را بدو عجین کند اقراص سازد
و چون خواهد که اراده عجایب کند بجی او را گوید که چشم بپوشد و روی بگرداند پس ازین
دخنه تدخین و با سماء سبعه متکلم گردد و گوید عتوا له یا ایها الروحانیون کلما تشغلی
عنه وما طلبوا منی تام مطلوب بیرد پس گوید چشم بگشا چون دیده بگشاید انچه مطلوب است
معاینه بیند و اسماء سبعه این است حطا حطا فحجا علون ها سط ... سغبت
یا من له الاسماء الحسنی والصفات العلی والضیاء والبهجة والبهاء، ربنا تم علیک

دیگری



ولیجیبون طائعین یفعلون بی کذا و کذا اجیبوا ایتها الارواح العالیة بحق
من قال للسموات والارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین امین ورب
العالمین **وصل سیم** در نوامیس اطعمه و اشربه اما ناموس اطعمه بر این نوعست که
بگیرد بادام شیرین آنقدر که خواهد از پوست جدا کرده بروغن لاولا که شیرین و پاکیزه
باشد بجوشاند تا بریان شود و بنفشه تر و تازه ربع آن بگیرد و آن مغلو را بوی مخلوط سازد
و نیک برهم بمالد و در مکان خنک در سایه بنهد و افلاطون گفته که در زبل فرس دفن
کند و هر گاه دوا خشک شود و بنفشه پخته گردد آن را برفق جدا کند و دیگر بنفشه تر و تازه بروی
ریزد هفت نوبت چنین کند در هفت روز بر هر رطل از دوای مغلو مثقالی کافور قیصوری
طرح کند پس اخراج دهن کند ازوی و در ظرف زجاجی مخلوط سازد پس بگیرد کبابه چینی درم
و کف ضان برابر او و در نسخه افلاطون بجای ضان کندی آورده و بدان دهن ترتیب کند بعد
از آنکه مجفف و مسحوق بود و ترتیب آن است که تنقیه و تشریب نماید تا وقتیکه دیگر تشریب
نکند آنگه بر دارد و در ظرف زجاجی از غبار محفوظ سازد و هر گاه خواهد یک مثقال تناول
نماید بعد از ریاضت چند روزه تا دو هفته و سه هفته بغذا احتیاج نشود **نوع دیگر**
و این از اعمال بزرگ است بگیرد کنجد و حب مل و با آب شیرین بجوشاند و در آفتاب خشک کند پس
از آن بکوبید نرم و بوزن او توز مقشر از هر دو جلد اعنی قشر و شل و شکر ابیض پاک از فضول
و هر یک را جدا بکوبد و با یک دیگر مخلوط ساخته دیگر باره بساید تا نیک ممزوج و مختلط
گردد پس مسحوق ورا با این دو مسحوق بیامیزد و بار دیگر همه را با هم سحق نماید و حب سازد
و هر حبی بوزن دو دانک وقتی که معده از طعام خالی باشد یک حب بلع کند که یک
هفته از طعام مستغنی باشی و زینهار که بر روی این دوا طعام و غذا نخوری که بیم هلاک
باشد و زیاده از دو دانک نیز مهلک است چه دل را فرو گیرد و ظیم متقبض سازد و متأخران
شرط کرده اند که اول تنقیه بدن باید کرد از اخلاط ردیه و شربتی از سده خطمی باید نوشید
پس مقدار ده سیر آب گرم باید خورد و دوا را بکار باید برد بر وجهی که گفته شد و اگر کسی خواهد
که باز عود کند بدان غذائی که بدان معتاد بود دیگر باره باید تنقیه بر سده خطمی کند که دوا

ShivaDoc.com



زود آید چون سیاهی سوخته و بعد از آن اندک اندک غذا باید خورد تا بقرار اصل باز
روند و گفته اند که اگر از سحوق اول بوزن دو مثقال یا جلی از سویق آمیخته بخورد همین عمل کند
یعنی تا یک هفته بطعام خوردن محتاج نشود و تقدیم ریاضت و تناول دوا از جمله واجبات
**نوع دیگر** که محتاج بطعام و شراب نشود گویند افلاطون از این دوا بر چهل روز یک
مثقال مینوشید و محتاج نمیشد بستانند دو رطل بادام و پوست از وی جدا کنند و در دهن
لاولا طبخ نماید تا خشک گردد و برگ بنفشه در وی افکنند و سه روز در بطن الفرس دفن
کنند و بیرون آورده اخراج دهن کنند و نگاه دارد کبد آهو و کبد خب طبخ کند و در روغن
لاولا و ورق بنفسج کوفته در وی افکنند و چون پخته شد خشک کنند و بمیزد با دهن محفوظ
بسرشته و بوقت حاجت بکار برد و هر یک مثقال از آن تا بفاصله چهل روز بکار برد
از آب و غذا مستغنی است **وصل چهارم** در ناموس السهر هر که خواهد که خواب
نکند بگیرد دو تخم اذن کلب و اندکی از آن بخیی آشامند در شیرینی یا آب صافی در آن شب
مطلقا خواب نکند و اگر شیئ مذکور را با برگ نان و تخم در خرقه بندد و بر بازوی چپ
خود بندد و گرداند شبها در خوض و ضار بر پشت مرکب او را خواب نگیرد **نوع**
**دیگر** جانوری که او را بوم خوانند بگیرد و بکشد و در وقت قتل او ملاحظه کند که یک
چشم او بسته باشد و یکی گشاده پس آن چشم مفتوح را بیرون کند و در رکوی پاک دوخته
از گردن در آویزد خوابش نیاید تا وقتی که از گردن باز نکند و گفته اند چنین بوزنه
نیز همین عمل کند و این طلسم را بوقت گشتن آن نوشته ببندد دست بسته نماید خواب

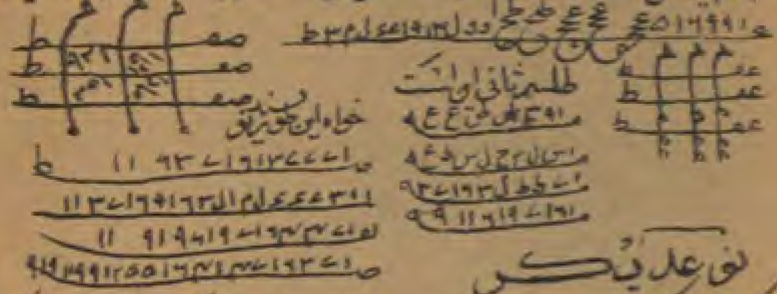


**نوع دیگر**
بگیرد اصطرک و حب النیل و دل حمار و راسن و جند بیدستر از هر یک جزوی همه را بکوبد

و بیزد



و بیزد و بر انگشت افروخته تبخیر کند بوی آن بمشام هر که رسد خواب نکند بقدرة الله
تعالی **وصل پنجم** در ناموس الاکحال بهترین کحلها آن است که رؤیت روحانیان
شود و آنرا کحل اعظم خوانند و عملش بر این وجه است که بگیرد چشم کرکی و دیده هدهد و
عیون شبپره افراخ الخطاطیف و دیده غراب و مرارهٔ جدی و همین قدر اسود بری و مراره
او همه را خشک کند در موضعی که آواز خروس بدانجا نرسد و بعد از جفاف بکوبد و همچنین
کند بعد آتش ندیده و در زیر طشتی از مس پاک قلعی نا داده یا ظرف زجاجی بر آتش نهد
تا دود آن بالا رود و در طشت یا ظرف جمع شود تا وقتی که تمام آن بسوزد پس آن دوده
را بردارد که کحل اعظم است آن کحل را بامداد بوقت طلوع شمس در چشم کشد میلی از
چوب سدر و تا نصف النهار اکتحال کند بدان و دیده را بگشاید که روحانیان را ببیند و
قرین هر انسان را از جن مشاهده کند و اگر مجنون باشد شیطان او را معاینه بیند و این
طلسمات را از مشک و زعفران نوشته با خود دارد تا که از جمیع بلاها محفوظ بماند

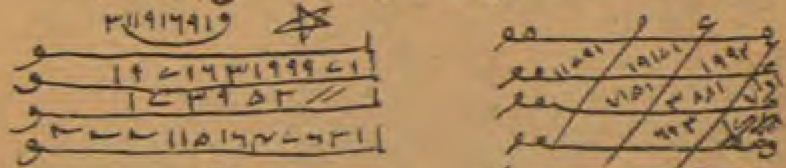

**نوع دیگر** در رؤیت جن بگیرد بیض النمل با مغز راوس ذباب اخضر و سحق نماید و بدان
اکتحال نماید جنیان را معاینه بیند **نوع دیگر** در رؤیت جن بگیرد بیض النمل و مراره
قطا اسود و مراره و جاجه سیاه و خشک کن و سحق نموده با یک دیگر مخلوط سازد و بدان اکتحال
نماید جنیان را معاینه بیند و بعضی گفته اگر کحل را با برادتین مذکورتین آلوده کند و در چشم کشد
بهمان صورت روی نماید و هیچ حاجت بجفاف و سحق ندارد **کحل دیگر** جهت رؤیت
دفاین و کنوز بگیرد گربهٔ سیاه که مخلوط بلونی دیگر نباشد و در خانه ببندد تا نیک گرسنه شود
پس دو سیر روغن گاو طوعا و کرها بوی تطعیم کند و علفش بیاویزد و ظرفی در محاذات
او نهد تا آن روغن از حلقش فرو چکد و در آن ظرف رود پس آنرا در زیر کاسه دود کند
و آن دوده را کحل ساخته در چشم کشد کنوز و دفاین را معاینه بیند **کحل دیگر**

برای همین کار بگیر دل سان زاغ و قلب هدهد و در سایه خشک کند و سحق کرده با عسل بیامیزد
و بدان اکتحال نماید کنوز تحت الارض ظاهر شوی در اید کحل دیگر جهت مشاهده عجایب
بگیر زهره شور اسود و خون خروس خشک کرده بساید و چون سرمه در چشم کشد که عجایب
بسیار در خواب بیشمار مشاهده نماید در دیده هرکه کشد جان سو عجیب معاینه کند کحل دیگر
هرکه خواهد در خواب بیند اندفاین و احوال غائب و غیر آن بگیرد خون حمام خشک کرده و
سعد و شحم ذنب الخزار برابر عجین کند و شب بدان بخور سوزد و کحل العجائب که عنقریب
گذشت با پوست بیضه اصفر مسحوق مخلوط آمیخته در چشم کشد بخسبد مطلوب را معاینه بیند
والله اعلم **اصل ششم** در اعمال خفا قبل ثم گذشت است اما این عمل چون فاضل
ترین عملی است در سیمیا اکابر او را افراد کرده درین باب سخن بسیار گفته اند برای
وقوع آن علمای مختلف کرده و آن اعمال هم کلی میباشد و هم جزوی و هر یک در فصلی
نوشته میشود **فصل اول** در اعمال کلیه خفا غیر از آنکه مذکور شده باید دانست
که اصل در خفا صاحب الخروج است و عمل او با نواع کرده اند و بر غیر جنه مذکور نیز عمل
فرموده اند در جزئیات و اعمال صاحب خروج بر سه نوع است کبیر و وسط و صغیر و هر
یک در وصلی آورده میشود **وصل اول** در عمل کبیر و آن چنان است که شجره سراج
القطرب را پیدا کند و آن درختی است که شب چون چراغ درخشد پس از آن هدهد را
بگیرد و در پای این درخت ذبح کند و خون او را در بیخ این درخت بریزد و پنهان کند دل
آن مذبوح را در تحت شجره و روز دیگر بیرون آرند و بموضع خالی برند که آنجا سنور اسود بری
وحشی شدید السواد وابسته باشد به او تطعیم کند و چون دو روز بگذرد روز سیم باز هدهد دیگر
را در زیر شجره مذکوره ذبح کرده و دم او را در اصل شجره بریزد و قلب مذبوح را در همان موضع
کفیتن مدفون ساخته روز چهارم بیرون آرد بهمان محبوس تطعیم کند و روز پنجم باز یکی از هدهد
مذکور شده بهمان دستور ذبح نموده عمل نماید و روز ششم قلب مدفون را بگذارد و در روز هفتم
بیاید و آن درخت را بیزد و آن دل را بیرون آرد چون بخانه رسد درخت را قطعه قطعه نموده
در دیگی افکند آب در آن جا کند و بجوشانند تا وقتی مهرا شود پس فرو گیرد و آب را



با و بیامیزد و در رکوی پاکیزه بسته با خود دارد از نظر خلق مخفی گردد بسم الله الرحمن الرحیم
یا مخبیثا یا نغیثا یا قلیثا یا طلیثا یا بجیثا یا هلیلا یا الیثا یا لطوعیثا یا
وضیثا یا میثا یا مخبیثا واین دو عمل محتاج به تجربه است **ششم** بگیرد دیده را
خفاش و در خرقه نو دوزد و بر بازوی چپ بندد و سخن نگوید و نخندد تا او همه کس بیند
و کسی او را نه بیند **چهارم** بز سالخورده را ذبح کند و خون او و مغز سر او و هر دو چشم
را بهم برآمیزد و در سایه خشک کند و بکوبد پس از آن در صره کتان پاکیزه نهد و بر رشته
کتان بر بازوی راست خود بندد هر جا که رود کسی او را نه بیند **وصل دوم** در اکتحال
بگیر زهره خرگوش و عین قط اسود و سرمه سوده و هر سه را با یکدیگر بیامیزد و بعد از سحق
و سحق اولین و این نامها را بر پوست آهو نویسد و آنرا میان سرمه دانی گذارند تو از اثر
آن کحل خواهد رسید از آن کحل در چشم بکشی کسی ترا نه بیند اسماء طلسم این است بسم الله
و بالله ماد دوما و ما دله ما طظر ۱۸۳۸۱۱۱۴۵۱۸۸ مجه سلمه و نوع
دیگر کحل شحم ضبع را سرمه کند هر جا که رود کسی او را نه بیند خواه شب باشد خواه روز
والله اعلم **وصل سیم** در اکتسا و آن سه نوع است **اول** هشت ضفدع را
بگیرد و در آخر خریف پوست بکند و پوستهای ایشان را نمک کند و دباغت دهد

بدستوری که پوست گوسفند را می کنند و بر هر پوست مدبوغ

این شکل نویسد پس این پوستها را بر روی
طاقیه دوزند که از کاغذ ساخته باشد و بر سر نهد از نظر خلق مخفی گردد
بقدرت حق سبحانه و تعالی **نوع دویم** جبه از تختهای سرخ بدوزد و تاجی هم از آن
جنس ترتیب دهد و این اسماء را بر گرد گریبان و حوالی سر آستین و گرد اگرد تاج نویسد اسماء
این است یا تمحیثا یا لفتال یا ملعیثا یا طلیثا
یا دغیثا یا هلیلا یا الفیثا یا الحوثیا
یا دحیثا یا مخیثا یا تمخیثا یا لتغیثا یا لکلیثا
یا طلیثا یا دهیثا یا هلیلا یا الفیثا

لعلاکم یا لطف بنا الطالع کم یاد لفیا بکی یا بیتا السماء یا الحیثا لمصلاکم و بوقت حاجت جیب پوشد و تاج بر سر نهد از نظر مردم غایب شود

دیسیم چون آفتاب در برج سرطان رسد یا میزان یا جدی و قمر در برج ثور از نحوس بری و به سعود متصل پس بنویسد این حرفها را بر جلد آهو و در روغن یاسمین افکند

[illegible] ۸ مح ۹ له ۱۳ له ۳۱۱ مصح ۲ مصاعه

پس انگشتری از طلای پاکیزه در روز چهارشنبه بساعت مریخ و این نقش بروی کند حرف این است م‍ـ‍ـب و اهکو پس بوقت حاجت این خاتم در انگشت کند وقطره از آن روغن در چشم مالد و هر کجا که خواهد برود از نظر مردمان محجوب و مختفی ماند والله اعلم بالخفایا و واهب العطایا

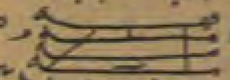

## اصل چهارم

در ترجمه کتاب سر الاسرار مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در ذریع و ترتیب حب الخروع و این فصل منطوی در دو وصل است **وصل اول** از فصل اول بگیرد حب الخروع و در زیر زبان نگاه دارد تا وقتی که بشکافد و اثر نمود او ظاهر شود پس بگیرد کر بسیاه و دیده او را بکند و بجای آن از تراب احمر مملو کند و حب مذکور را در آن دفن کند پس آبیکه ممزوج باشد بدم فصاد تسقیه نماید و باید که این روز شنبه باشد و آفتاب در اوایل برج حمل باشد متوجه شرف و اگر در درجه شرف بود بهتر باشد و بوقت تسقیه گوید امرئی هذا البزر فی علو ذحل و رفعته اگر این کلمات را چند نوبت تکرار کند اولی باشد و چون از این روز سیزده روز بگذرد و آن روز پنجشنبه باشد بهمان آب ممزوج تسقیه نماید و گوید مکرر را ادنی هذا البزر فی سعادة المشتری و یمینه و بعد از سیزده روز دیگر که روز سه شنبه باشد در حال تسقیه تکرار گوید ادنی فی هذا البزر فی سیاسة المریخ و هیبته و بعد از سیزده روز دیگر که روز یکشنبه از آب مذکور تسقیه نماید و تکرار در آن حال گوید ادنی فی هذا البزر فی سلطنة الشمس و بهائها پس از آن بگذرد تا سیزده روز دیگر روز آدینه باشد در تسقیه بدین کلمات تکلم کرده تکرار ادنی فی هذا البزر فی طرب الزهرة و عیشها پس چون سیزده روز دیگر





بگذرد نوبت تسقیه بروز چهارشنبه رسد دیگر بدین کلمه مکرر را تکلم کرد ادنی هذا البزر فی کیاسة العطارد و ذهنه پس فرو گذارد تا سیزده روز بگذرد و در روز دوشنبه در آید بوقت تسقیه مکرر گوید ادنی هذا البزر فی ساعة القمر و عجلته پس دیگر آب ندهد تا خشک گردد و باید که هر عقودی از وی در خریطه باشد مضبوط تا چیزی بر زمین نیفتد و اگر وقت تساقی سبعه دعوت کوکب که نوبت اوست بعد دی خاص بخواند عمل کامل تر بود و این دعوات در سر الاسرار نیاورده اما این فقیر از حضرت شیخ المشایخ قدوة العرفا شیخ قطب الملة والدین محمد البرعشی قدس سره این نکته را استماع نموده و آن دعوات را یاد گرفته از روی شفقت و مهربانی بر طالبان درین ترجمه داخل گردانید تا نقصانی بدین عمل نرسد **وصل دوم** در دعوات کواکب **دعوت زحل** که تعلق بروز شنبه دارد و اول تسقیه این است لفخیم فجاج انجج طماج طموخ بیروخ شملوخ کمدوخ سمعونش آنوش هیوش آنوش اجب بالذی اعطاک علو الشموخیة وبالاسم الذی احتجب بنور دنباری سماء الغیوب اجب یا کتقیائیل بحق هذه الاسما و عدد قرائت این دعوت در کبیره ۴۰ است و در وسط ۲۱ و در صغیره به عدد که خواهد بخواند **دعوت مشتری** که تعلق بروز پنجشنبه دارد که نوبت تسقیه دوم است طیقیاش غدلیش اشمهیاش حالشعال اجب یا صرفائیل بحق هذه الاسماء والکلمات الطمطم بخضر نجحة مکبش کشش متطیح طیناش العجل العجل یا صرفائیل بحق الخلعة الخاصة و ریائیل و عقیائیل و صرخیائیل و عدد تلاوت این دعوت در کبیره ۹۵ و در وسط ۳۳ و در صغیره **دعوت مریخ** که تعلق بروز سه شنبه است در تسقیه سیم سلیهوت قرهمرحرویش ایدوش لهیوش رب العزة والسلطان طوا طوبا طوبا طوبا طوبا یا عیشا وهیشا مهلیر عبد هیشا الوحا العجل الله العجل یا صمیائیل بحق هذه الاسما اجب و عدد خواندن این دعوت در کبیره ۸۲ و در وسط ۱۳ و در صغیره **دعوت شمس** که تعلق بروز یکشنبه دارد و نوبت تسقیه چهارم است بیدلوش هیاش بکلدش دهقاش بطناش صعبوش طلوش طهمادش اجب یا دونیل بحق هذه الاسما.

ShivaDoc.com



یا دوغائیل وعدد قرات این دعوت در کبیر ۲۸ و در وسط ۱۴ و در وسیط ۱۳ و در صغیر
چهار دعوت زهره که تعلق بروز جمعه دارد وتقیه نجم است ویذاشِ علیوشِ
هلقیوشِ دزهاشِ طیماشِ شلوشِ ادهوشِ طهادشِ اجب یا غنیائیل بحق هذه
الاسماء علیک ونصاب این دعوت کبیر ۱۷۵ و وسیط ۹۶ و صغیر بالمرتبه ۱۰ و بالمرتبتین
۵ دعوت عطارد که تعلق بروز چهارشنبه است وتقیه شمس هبوشِ یوشِ
حلوشیثا مکیشِ دادفِشِ علیشِ دمهزیشِ معدنیشِ وبشم العجل یا میکائیل بحق هذه
الاسماء علیک ونصاب این دعوت کبیر ۱۱۸۹ و وسیط ۴۳ و صغیره دعوت
قمر که تعلق بروز دوشنبه وتقیه مختم دارد باشِ عدوشِ ها ویشِ ابویشِ طلشِ
طماشِ یاششِ هنبانوشِ دغانوشِ اجب دعوتی یا جبرئیل بحق هذه الاسماء علیک
وعدد قرات کبیر ۲۸۹ و در هریک از وسیط وصغیر ۷ والله اعلم **وصل ششم** در
خواص ومنافع این حبوب قبل ازین گذشت که عاقید این شجره را در خریطها باید کرد تا حتی
وقت نشود چون حبات خشک گردد وجائی کامل باید از آ از جمیع قشور پاک باید کرد وبه
آئینه امتحان باید نمود چنانچه پیش ازین گذشت تا حب خفا بدست آید وچون این
حب حاصل شد اول حبوب را در آب صاف باید افکند وچون در آب افکنند
که بعضی از حبها بر روی آید وبعضی در میان آب ساکن شود وبعضی در زیر آب قرار گرفته و
برخی در وسط آب متحرک وقدری از حبات بیکدیگر متصل گشته وبعضی رنگ متغیر گشته
وهر نوعی ازین حبوب برای کاری شایسته است خواص آنها در هفت وصل رقم یافته
**وصل اول** در حب خفا وان خاص برای همین کار است وچون ان حب خفا
امتحان حدانه بدست آید فرا گیرد ونگاه دارد وازان شش نوع دیگر که گفته شد از هریکی
یکی جمع باید کرد وبگوید که سید بی نیکو وبراهی وشرو الی باید که اطراف آن تختیان
بوده باشد سطح بوقت حاجت آنجا را باید پوشید وبدان حبات کوفته تبخیر نماید در
جامه مذکور پس از ان حب خفا در دهن باید نهاد وتا از چشم مردمان غایب گردد وپیش از
غایب شدن این طلسمات را نوشته بسوزاند وفی الفور از نظر خلق پنهان خواهد گردید



ط ۱۹۹۹۹۹۱ ۹ ط ۱۹۹۳۷۱۹۶۳۷۱
ع ۱۹۱۹۹۵۷۱۹۷۱۱۷ ط ۱۹۳۷۹۱ ط ۱۶۳۱۹۹۷۱
ط ۱۹۳۹۷ ۱۱۱۳۰ و
ط ط ط ۱۶۳۷۱۹۳ و طلسمات این بود که گذشت واین نقش را نوشته بر
بازو بندد تا از بلا ها محفوظ ماند ووقتی که خواهد ظاهر شود فی الفور تعویذ از بازو جدا کند
واز آب چاه تازه روی خود را بشوید این است

**وصل دوم** در
۹۱۹۱۱۹۹۳۷۱۹۳۷۵۳۷۱۹۹۷۱

منافع حبات که بر روی
آب ایستاده اند بدانکه
خاصیت این حبوب محبت
وقبول دل سلاطین و
علما وبرآمدن حاجات
از ایشان ودوو فور عزت
وحرمت وبخت وحشمت

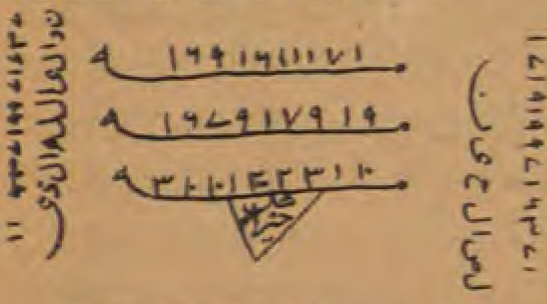


میان جمیع عالمیان ودو انگری واستغنا از خلق وچون میل این حالات پدید آید هفت
دانه از حبوب فوقانی یعنی از انها که بر روی آب بوده اند بگیرد وهفت دانه شیر اسود
ومثل آن شیر ابیض وهمین عدد خردل سفید ومانند او فلفل سفید وهفت قطره مخ آدمی
هریک برابر شیره ومجموع را در خرقه پاکیزه افکند وبر بازوی راست خود بندد تا انچه مذکور
شد مشاهده رود وزیاده بران نیز الله تم **وصل سیم** در منفعت آن حبات که در
تک آب مستقر بوده اند انها برای عمارت ونشاندن نهالها بکار آید هرگاه از حبات مستقره
در تحت بنائی یا در زیر نهالی نهند اگر عمارت بود سالها باقی ماند واز خرابی ایمن باشد
وآن درخت عالی راسخ گردد واگر آن حبوب را سحق کنند وبآب مخلوط ساخته عمل تخمیر
وتعب باشد واین طلسمات را نوشته بر درخت مذکوره بندد تا که میوه او خوش مزه

ShivaDoc.com



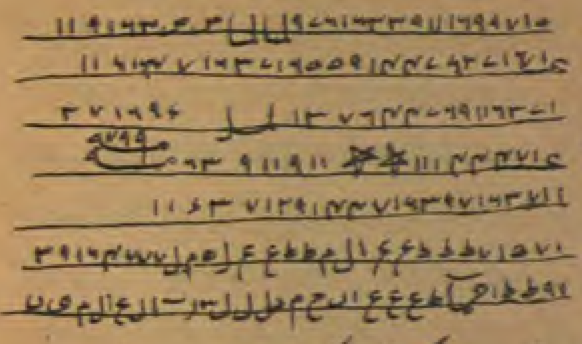

و شیرین شود بسیار روغن
این را بتجربه آورده ام
اینست طلسمات **وصل**
**چهارم** در بیان حبات
متحرکه در وسط آب
خاصیت آن حبات قطع

مسافت بعید است در زمان قریب چون کسی خواهد که از بلدی به بلدی رود خواه بعید خواه قریب در موضعی رود که از مردم خالی باشد و دو دایره بکشد یکی برای این بلدی که در وی است و نام این بلد در وی نویسد و دایره دیگر در آن جهت که بلد مطلوب در آن صوبست و نام آن بلد نیز در درون آن دایره بنویسد و بر گرد هر دایره این اسماء را بنویسد بروجهی که تمام حوالی دایره فرو گیرد و اگر کلمات با تمام رسد و از دایره چیزی باقی ماند باز از سر گیرد تا حول دایره با تمام رسد اسماء این است لف میطیطرون و هو کسطاس کیطموس بعد از آن حبه از آن حبات متحرکات فرا گیرد و با قطعه از عود قماری بر مجمره نهد و در دایره که اسم بلد حاضر است ایستاده باشد چون بخور بر آتش نهد پای راست برداره و در دایره بلد مطلوب نهد و چشم فرو پوشاند و چون رایحه بخور بشام وی رسد و بهمان چشم پوشیده پای دیگر برداره و در دایره بلدی دیگر که مقصد اوست بنهد پس چشم بگشاید خود را در بلد مطلوب یابد و این طلسمات و نقش را اول بسوزاند

نقش معین این است — نقش معین این است

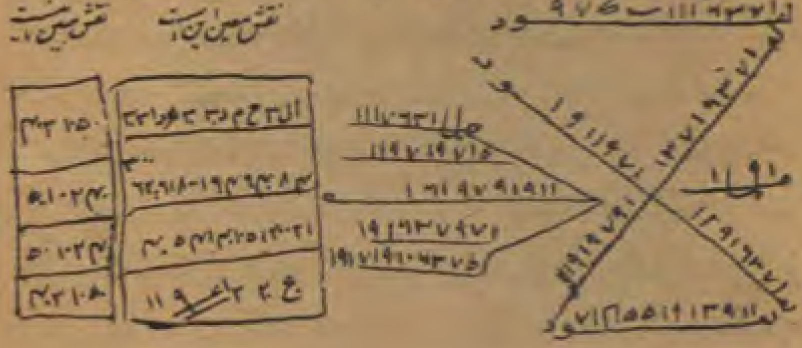





**فصل پنجم** در نفع حبوب که در وسط آب ساکن بوده خاصیت آن امساک مخصوص است و بندگان گریخته و دواب فرار کرده چون دزدی خواهد که از نظر برود یا بنده گریخته باشد یا چهارپائی غائب شده یکی از آن حبوب ساکنه در میان آب بگیرد و با مقداری از سندروس بر آتش نهد و نام آنکس از انسان یا از حیوان برد آن شخص بقدرت الهی نتواند که از آن مکان حرکت کند تا وقتی که کسی برود و او را بگیرد **وصل ششم** در بیان حبات متفقه خاصیت این حبوب بغض و نفرت است چون کسی خواهد که میان دو کس دشمنی افکند بگیرد از این حبوب شکافته دو دانه و هر یکی را دو پاره سازد و در میان نان کند و آن نان را نصف سازد چنانچه هر دو قطعه از آن حب در نصف از آن جزء افتد و بنام آن دو کس که خواهد نصفی بیکی و نصفی بدیگری دهد آن دو شخص بیکدیگر تباغض کنند چنانچه از یکدیگر متنفر گردند **وصل هفتم** در صفت حبات ملتصقه و این برای الفت و محبت است و چون دو دانه ملتصق بگیرند و سحق کرده با شکر بیامیزند و نام آندو کس را که خواهد در محل مزج آن سحوق یا شکر برد و آنرا در طعام یا شراب بایشان دهد تا بخورند دوستی عظیم در میان ایشان پیدا شود و اگر برای طعام ایشان قادر نبود آن ممزوج سحوق را در حوضی یا چاهی یا چشمه یا کوزه که آن هر دو از آنجا آب خورند افکند آن دو کس بیکدیگر مؤلفت و مستانس گردند چنانچه هیچکدام از یکدیگر جدا نتوانند شد **تمام شد ترجمه کتاب الاسماء** و در غیر این کتاب از مصنف دو نوع دیگر در عمل تقاطن کرده اند و یک عمل در تدبیر مجاور و مسافر در ذیل این کتاب ایراد کردیم **نوع اول** بگیرد هدهد و فارة اللیل و هر دو را بکشد بر جبهه مصروع که نوبت صرع او روز چهارشنبه باشد و پس آن خون را فرا گیرد و دو بریشه از ریش هدهد این اسماء را بنویسد بر خرقه پاک جدید و راس هر دو مذبوح را در آن خرقه بپیچد و بر عضد ایمن ببندد و هر جا که خواهد برود که کسی او را نه بیند و اسماء این است شمخ طمخ تلیخ هشلخ مطلیخ ۸۴۹۸۳۳

۸ ۳۵۶۲۹ ... ۹۳۲۱۶۳۲۱۰۱۳۱۱۱۳۲۱۶۸۱

**نوع دیگر** و این اشرف ابواب و احسن آنست ارباب نوامیس را بدین عمل

ملی اندر

ShivaDoc.com



اعتقاد تمام است بگیرد ضفدع بری و کف دست نگاهدارد و در آفتاب قبل از ظهر و در پس اگر بیند که سایه دارد و بخشکند و دیگری برابر دارد و همین امتحان کند تا وقتی که یکی بدست آید که او را سایه نباشد پس پوست او باز کند و مدبوغ سازد به نمک و قرط و اینعمل وقتی بجای آرد که صایم باشد و بر طهارت انگه طاقیه بدوزد که او را لوح ترک باشد و آن پوست را بخطعه کند بر شکل ترک طاقیه و بر هر قطعه این اشکال نویسد [illegible] اهیا شراهیا ادونای اصباوث و هر یک از این قطعه ها را بر ترکی دوزد و بدوزن سوزن و خیط قطن باید که در وقت دوختن قمر متصل باشد بمشتری از برج ثابت و همین اشکال را بر عصابه بنویسد با این آیه کریمه وَجَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ اَیْدِیهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ پس هرگاه که خواهد این عصابه را بر سر بندد باید با طهارت باشد و سوره و العادیات بخواند تا نفعا و ایضورت بهترین صورتها خفا و این طلسمات اول نوشته بوزانند این است

**اعاذنا بمجاور منا**

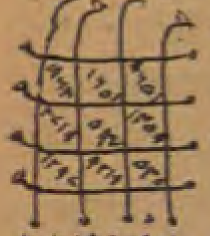

[illegible]

۶۱۹۹ ۱۹۰۱ ۱۲۶۱۹۹۹۷۱۶۱۹۹۹۳۳۳۲۰۱

در این عمل بر ضفدعین مذکور نوشت است و بر انواع مختلف معمول شده و اشهر آن است که در اول بهار و اصح آن است که در آخر فصل بهار بیارد چوبی از شجره گز که در صحرای بی آب رسته باشد و از آن سیخی تیز تراشد و بکنار جوبها رود و بنگرد تا کجا دو ضفدع زوج شده اند آهسته آن سیخ را بر پشت ایشان بند و زور کند بشانه که سیخ از هر دو بگذرد و بر زمین رسد پس در دهن هر یک اشرفی نهد و دهان ایشان را با بریشم سبز بدوزد و سیخ را بر کشد و هر یکی را در کوزه نو کند و بر سر چهار راه که جوی آب روان باشد هر کوزه را در یک طرف جوی دفن کند در حفره که عمق او یک ذراع باشد و سه روز بگذرد و درین مدت شب و روز از محافظت آن غافل نشود و شبها کسان بصورت مختلف بیایند و او را بترسانند باید که مطلقا نترسد





و به عوت عطارد مشغول باشد و باسماء روحانیه او متکلم شود بعد از سه شبانه روز کوزه ها را بیرون کند و چند هر دو اشرفی را یکجا مجتمع شده قبل از آن باید که هر یکی را بعلامت خاص معلم ساخته باشد تا معلوم گردد که مستقر کدام است و متحرک کدام پس مستقر را نگاه دارد و متحرک را خرج کند باز بنزد یک مستقر آید مترجم گوید که اگر عجب واقع آن متحرک نزد یک صاحب متاع باند و مثل او باز آید و هرجا برود و میماند تا آن مسلمان را زیانی نرسد و این عملیست در غایت خوبی و آسانی و معیشت در غایت سهولت گذرد از عزیزی که اینعمل کرده استماع افتاد که آن متحرک نزد خداوند کالا نماند و نزد مستقر میآید برین تقدیر خرج او مشکلست **نوع دیگر** بگیرد دو تنکه یکی احمر و یکی ابیض یعنی یک اشرفی و یک روپیه و بر یک صفحه یکی از آن دو حرف سوره اخلاص تا نصف بنویسد و این سوره با بسمله شصت و شش حرفست بعد و اسم ذات یعنی الله نصف اول سی و سه است برین وجه بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد الله چون بر یک صفحه از یک تنکه حروف مفرده نوشته باشد بر صفحه دیگر از و این طلسم را کتابت کند ١٢٦١ ١١١٩٩ [illegible] و چون انگاهدارد پس تنکه دیگر بیاورد و بر یک صفحه دیگر این همه حروف آن سوره بطریق افراد نویسد برین نمط [illegible] و بر صفحه دیگر این طلسم را ارقم [illegible] و این را نیز چه انگاهدارد پس بگیرد دو ضفدع یکی نر و یکی ماده و منقوش اول را در فم مذکر نهد و بر رشته بدوزد و مرقوم ثانی را در فم مونث نهد و بر رشته سرخ بدوزد و زمین را یک گز حفره کند و هر دو را با هم در خاک مدفون سازد تا مدت هفت روز بعد از آن بیرون آرد و بعلامت که قبل ازین معلوم کرده بود بداند که مقیم کدام است و مسافر کدام است چه هر دو یکجا مجتمع شده باشند پس مسافر را خرج کند و مجاور را نگاهدارد که مسافر را هرجا که خرج کرده باشد همان ساعت نزد مجاور آید باذن الله تعالی **خاتمه** در اشیای متفرقه که خالی از نفع نیست مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در صورتی چند غریبه و عجیبه که محتاج الیه است مثل طوی

بر پنج وصل **وصل اول** در تکلم نایم یعنی چون خواهد که از احوال کسی خبر یابد و در بیداری از او معلوم تواند کرد عملی بجای آورد که آن کس در خواب سخن آمده سایل را بر مخفیات حوال خود اطلاع دهد و این عمل بر انواع است **وصل اول** بگیر دل قلب بوم و بر سینه نایم نهد و سخن پرسد که جواب دهد و اگر نایم زن باشد زود تر اثر کند و هر چه در دل دارد بگوید **وصل دوم** شحم ذئب را بر کف دست بگیرد یا در کف مالد و کف را بر دل نایم نهد و از او استنطاق کند هر چه پرسد گوید و راست گوید و خبر نداشته باشد **وصل سیم** لسان ضفدع را بر سینه نایم نهی کز نفته باشند گوید و چیزی از آن مخفی ندارند **وصل چهارم** در رؤیت دفاین و استخراج آن قبل از این برای اینصورت در باب الکحال دو عمل نوشته شد و اینجا نیز از سیمیا از غرایم دو نکته مکتوب میگردد امام بعلبکی رحمة الله فرموده در رساله خواص الحروف که بنویس این شکل را بر صحیفه نقره و بر گردن خروس ازرق ازرق ببندد و در موضعی که گمان میبری بسر بده هر جا که منقار بر زمین زند آنجا دفینه یا مال باشد و شکل این است

و در کتاب دیگر گفته اند که بگیر گربه سیاه یا مرغ سیاه و بر حریر سبز بخون کبوتر خانگی بنویس این طرح را طرح ۲ و در گردن او ببندد و قدری سیماب در گوش او ریزد و خویش ببیند و رها کن آنجا که دفینه باشد بایستد **وصل پنجم** در رؤیت جن در وصل الکحال درین باب عمل نوشته و اینجا از علم غرایم پنج نکته اورده میشود امام بعلبکی قدس سره فرموده بنویس بر پوست مار بخون کبوتر سفید ۶۰ حرف ی بخط طولانی براینوجه که نموده میشود شرط است که یکسطر تجاوز نباشد مثلا ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی آن جلد را بسوزاند وقتی که در سرطان باشد جنس پیش شتری و آن رماد را نگاهدارد پس اگر کسی بدان اکتحال کند دیده او از عارضه بیاض ایمن شود و اگر مراره انسان با آن اضافه نماید و بدان مکتحل شود اشخاص روحانی بنظر وی درآیند **نوع دیگر** هم در کتاب خواص الحروف فرموده که مرغی





مستطیل بکش و در او هفت الف بنویس در سطری و در تحت او هفت واو و در زیر او هفت جیم و باز در تحت او هفت الف

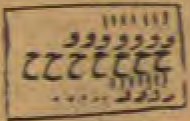

و در تحت او چهار دال بر اینصورت و باید که بخون حمام ابیض بنویسد بر خرقه پاک و آنرا باتشی بسوزاند و رمادش را پاکیزه دارد پس کحل اصفهانی را که بگلاب سحق کرده باشد دیگر باره بذهب محلول بمس احمر بساید و با جفاف کحل سازند و هر که بدان اکتحال نماید اشخاص روحانی را ملاحظه نماید **نوع دیگر** اگر کسی خواهد پریان را بخواب ببیند و با او سخن گوید باید بگیرد آینه از روی پاکیزه و بیندان حروف بر پشت آینه نویسد ااا‌ه‌اا‌و‌ااا‌ف ۱۶۱ ۹۹ اا و در زیر سر خود نهد و در خانه خالی دراز بخوابد و با کسی سخن نگوید و هفتاد بار سوره اخلاص بخواند و بخور بسوزد بدم حمام و مسعد و شحم ذئب معاینه جن را در خواب ببیند و هر چه پرسد از غایب و دفینه و سحر و امثال آن از ایشان جواب شنود **نوع دیگر** بر کف دست خود نویسد و تنها بخوابد یکی از پریان بیاید و از هر چه خواهد در خواب آدمی را در خواب خبر دهند این است بسم الله شهت هت بهت **نوع دیگر** بر ابهام چپ نویس و بخسب و با کسی سخن بگوی یکی از جنیان بیاید و ترا خبر دهد از آنچه اراده کنی اما باید که ترسی و دل قوی داری این است شمعون یهوه ش وه **وصل چهارم** تسخیر سباع لسان سنور اسود در زیر کفش یا موزه خود نهد بشرط آنکه نه بر زمین باشد و نه کف پای او را مسح کند بلکه درون چرم نهان باشد و جمله دیوان صحرا مسخر وی شوند و اگر مثلا بر شتری سوار شود آفت نرساند و فرمان او برد و اگر زبان کلب را بدستوری که گفته شد در زیر کفش بالای چرم پنهان کنی هیچ سگ بر تو بانگ نکند و نزدیک تو آید و مطیع و فرمان بردار تو گردد و بهایم و سباع جملگی تو درآیند و مسخر شوند

## مقصد ثانی در علم ریمیا

و آن شعبات باشد و توابع او چون حیل و کوک و امثال آن و کیفیاتش در دو فصل و خاتمه مرقوم قلم میگردد **فصل اول** در عجایب بیوت و آن چهار وصل است

**وصل اوّل بیت الذهب** و آن خانه باشد که درون او تمام زر خالص نماید و
سلاطین چین و هند چنین سکنند و هر که بدین خانه در آید چشمش از براقیت آن خیره گردد و
نتواند که تمام نظر بر او افکند بگیر بوره ارمنی و در آب کن و بگیر صفره البیض و بر صلایه بحکن
سه شبانه روز و هر چند در صلایه خشک گردد آب بوره بوی ریزد و بعد از سحق تنقیه نگاه دارد
با حتیاط تمام پس از آن بستان مرقشیثای ذهبی که در غایت صفره باشد و بکوب کوفتنی
درست و در انائی زجاجی فکنده قدری حاذق با حماض اترج مصعد بر وی ریزد و باید که دو انگشت
بزبر وی ایستد و هر روز سه بار حرکت دهد و هر چند که سرکه سیاه شود بریزد و سرکه تازه صاف
عوض آن بنهد تا وقتی که خل متغیر نگردد و چون بدین مرتبه رسد او را خشک باید کرد و بآن مسحوق
مذکور اولا سحق کن سه شبانه روز و خشک ساز و تسویه ده و در کوزه خزف مطین بطین الحکمه باتش
معتدل بگشت و بعضی گفته اند که در کوزه زجاجی تسویه دهد و باد او بعد از سرد شدن اخراج
کن و بردار و از غبار و نم محفوظ گردان پس بگیر از این دوا دو جزو و یک جزو از علم صفر طبقی
صفایحی که بآب سحق کرده باشی و مجموع را به بیاض البیض ملون بزعفران سحق کن و قدری
سریشم ماهی بزعفران محلول کن بر آتش و خانه را که پاک باشد و مخصص بآن طلا کن و چون
خشک گردد بدین جسینی مدهون ساز که بلون ذهب باشد بلکه درخشنده تر که ناظر از ا
مجال فتح نظر در آن نباشد **وصل دوم بیت النیران** و آن خانه باشد که هر که بدرون
او در آید مانند آتش افروخته بیند و چون آفتاب در وی افتد آتشی عظیم مرئی گردد و این
بغایت عجیب است بگیر بوره غیر مصطفی و سحق کن از او در یوست پس نصف وزن آن بگیر
صمغ سرو و مثل آن صمغ حبة الخضرا و هر دو را سحق کن و با بوره بیامیز و دیگر باره سحق کن تا
اختلاطی تام و امتزاجی کامل بیابد پس مخلوط را بدهن الزئبق یا دهن زیت عجین ساز و بر
دیوار و سقف خانه طلا کن و بگذار تا خشک شود پس بگیر دهن بلسان خالص و اندک
اندک از آن در روی آن بمال که فی الحال مشتعل گردد و چون آفتاب در درون در آید
بشیه آفتاب مشاهده نماید و طریقش آنست که زرده بیضه را بگیرد و در کوزه نو کند و برآ
او بستانند زرنیخ اصفر و جدا سحق کن و مقداری از خون آدمی با وی بیامیزد و در آفتاب





بیاویزد تا کرم تولد کرد و پس موضع از را تجدید کند و آنچه در اول مذکور شده در موضع
گرمان ریزد و بگذارد تا یکدیگر را بخورند و یک کرم بزرگ بماند پس او را در آفتاب بگذارد
تا بمیرد و چون بمیرد بگیرد و خشک کرده سحق نماید و بر جامی ابیض طلا کند و جام را بر طاق نهد
در پیش روزنه که در خانه باشد و بپوشد پس بستاند وزن دانگی زرنیخ و تجربه کند که جام شبا
گردد و آن جام مثل آفتاب نماید بلکه نور او در نظر اعظم نماید و اگر از کرم مسحوق بگیرد دو
بوزن او وزن زرنیخ و سه برابر او از زیج شجره سراج القطرب و برابر او از بیرون صمغی
و با یکدیگر سحق نماید و بدم المحاجم عجین سازد و حب کند و تجفیف نماید در ظل و این شرط کلی است
پس هرگاه که خواهد که شب در خانه تاریک آفتاب را بنماید تجربه کند بعضی را از این حبوب
که ضوئی عظیم برابر روشنی آفتاب در آن منزل پدید آید **وصل چهارم بیت**
**الدهشه** و الموت و این خانه الیست که هر که بدو در آید فی الحال بیهوش گردد و اگر یک ساعت
توقف نماید بمیرد و حکام و سلاطین مثل این خانها سازند از برای مصلحت ملک چنانچه مخفی
نیست و این اعجب عجایب بیوت است بگیر دم ثور از او داج الدم او و از دم حجامت
برابر او و از سم اسب برابر هر یک و مجموع را در انائی زجاجی کرده بچوبی محرک ساز تا او
را اختلاط تمام یابد پس بگیر مثل ربع مجموع انزرزق و نصف شیرزق از سیرم و هر دو
را بکوب و دم را در دوا ریز بعد از آن همه را با یکدیگر خلط کن و بر دیوار سقف خانه
انداز و باید که در وقت تطلیه زود از خانه بیرون آید و چون از تطلیه فارغ شود تدخین
کند خانه را بچهار چیز زرنیخ و قناشیر و حشیش و جاوشیر اجزاء را برابر و چون از
تدخین باز پردازد خانه را ببندد و منافذ را محکم کند بر وجهی که بخار بیرون نرود و اندرون
در نیاید بعد از سه روز که در آن خانه در آید و آن بو شنود بیهوش شده باشد هر کس
بدرون خانه رود و یک ساعت قرار گیرد بمیرد و آنکه بیهوش شده باشد اگر خواهند که با
خود آید او را از حوالی آن خانه دور باید برد و بدماغ بنفشه خالص سعوط باید نمود تا بهوش آید
**فصل دیگر** در کراه و فتایل و آن مقدمه و صل است **وصل اوّل** در مشعله و
آن کره ایست که چون برافروزند فرو نمیرد و اگر آب یا سرکه بر وی ریزند قوت اشتعال

ShivaDoc.com



زیاده کرده نحاس احمر طالقونی و ازو کره سازد پس بستانند از چیز غیر ملطفی یعنی اهک آب
نرسیده جزوی و از قنه الصعت جزوی و با یکدیگر عجین کنند و بوزن قنه مراره سلحفات بری
و شل او زبر و سنگ پشت بحری و آن در آمیزد و نگاه دارد پس بگیرد از زرایخ یا
بر انقدار که خواهد و روس اجنحه و اذناب بیشانرا دور کنند و سحق نماید با شل آن
روغن زیبق خالص و دفن کنند آنرا در زبل رطب مدت چهل شبانه روز و در هر پنج روز
تجدید زبل کنند و همیشه بآب گرم ترطیب دهد بعد از چهل روز دهن زرد شده باشد آن کره
طالقونی را بدین دهن بیالاید و اجزای مذکوره محفوظ بود اندازد و تجفیف کنند تا وقتی که محکم
شود دیگر باره بدان دهن مطلخ سازد و آتش در زند که مشتعل گردد و هرچند کسی در
اطفاء او کوشد میسر نشود مگر آنکه قطعه نمد را سه شبانه روز در سرکه اغاز دهند بعد از آن کره
را بدان غمر کنند و سه شبانه روز همچنان مغمور بگذارد تا شعله او فرونشیند و این کره در
مشعل باید نهاده و بر افروخت و اکثر این مشعله سلاطین را بکار آید وقتی که شب سوار شوند
و بارندگی پدید آید و بادهای عنیف وزد **نوع دیگر** بگیرد چراغ و او جنسی از ذرایج
است که چون شب تیره و ظلمانی کند روشنی او چون چراغ نماید و را خشک کرده با روغن
زیبق خالص سحق نماید و در شیشه صافی کرده سرش بصمغ و طین محکم بندد و در زبل نهاد
هر هفت روز تبدیل زبل کند تا وقتی که چراغ در آن حل گردد پس بگیرد کره از شبه یا حدید و بر
موضعی ترکیب کند و محلول مذکور بیالاید بریشه از جناح همان طایر و آتش بروی بر افروزد
که فی الحال مشتعل گردد و هرچند باران بر آن بارد و برف بر او ریزد و خاک بر وی
پاشد منطفی نشود و چندانکه بر او آب ریزد اشتعال او زیاده گردد و اطفاء او میسر نشود
مگر بند مسلول در خل چنانچه در عمل سابق مذکور شد **وصل دوم** فتیلة الملک و آن
فتیله ایست که چون افروخته شود مردم یکدیگر را بصورت ملائکه بینند از آتش آفریده
شده و ان عمل بر آن وجه است بگیرد صمغ سلوی و آن مرغیست که سمانی گویندش و در
ولایت یمن بسیار باشد و ذکر او در قرآن هست که حق سبحانه و تعالی بر قوم حضرت
موسی نازل گردانید بآن تعیین حیث قال جل ذکره وانزلنا علیکم المن والسلوی





وچون دیده او بدست آید آنرا او بیکدیگر باید مالید و در آنای زجاج هفت روز تسویه
باید نمود و چون عصاره الطیر پس از آن مقداری زیت صافی با او آمیخته در چراغدانی
سبز باید کرد و فتیله از قطن کوهی مطلخ ساخته در میان مجلس باید افروخت تا هر که در
آن مجلس باشد دیگران بصورت فرشتگان بینند از آتش و او را همان هیئت بیند
و این از غایت عجایب است **وصل سیم** فتیلة الزنج و آن فتیله ایست که
چون در مسرجه برافروزند مردم یکدیگر را بصورت زنگیان بینند پاره پیهای سیاه
و مو پیهای مجعد و لبهای سطبر عملش چنان است که فتیله از خرقه نادوسی بر گوی
سیاه آلوده بروغن زیبق که مخلوط بدم حمام باشد مطلخ ساخته در مسرجه سیاه تعبیه
کند و دهن الزیبق بر بالای او ریزد و برافروزد در وسط مجلس که آن صورت که مذکور
شد بنماید **نوع دیگر** بگیرد دم الاخوین و فتیله از وی مرتب سازد در چراغدان
آهنی بروغن لاد لا برافروزد اما باید در آن خانه چراغی نبود غیر ازین در وقت سکر
ظاهر شود **نوع دیگر** در روغن بنفشه مقداری کبریت قصارین در افکند و بدین روغن
بنفشه چراغ برافروزد و فتیله کتان خالص باید خاصیت همین است **نوع دیگر**
بگیرد صبر براق و زنج اسود دم قوق با یکدیگر بر آمیزد و فتیله از جامه مطروح در مذبله
بدان مطلخ سازد و بروغن زیت برافروزد **نوع دیگر** در کتابی دیگر هست که زاج
اسود و کف دریا چون باهم بر آمیزند و فتیله بدان آلوده در مسرجه نهند و بدهن الحل
برافروزند همین خاصیت دهد **وصل چهارم** فتیلة الفنوج و آن فتیله ایست
چون افروخته شود جمیع حضار مجلس بغایت مکروه نماید چون جمعی که برحمت فنج مبتلا
شده اند بگیرد استخوان ها که در دنب کعب اسود است و باید که آن کعب طولانی دیگر
نباشد و مقداری از شحم او و ناخون او اول سحق کند و ناخون تا نیرا ذوب نماید و هر دو
را باهم ممزوج گرداند و از خرقه نادوسی فتیله سازد و بدین دوا مطلخ گرداند در
چراغی برافروزد و باید که آن چراغ اخضر باشد بدهن زیبق مملو تا آنچه مذکور شد رو
نماید و هم درین کتاب آورده که شحم هر حیوانی که بگیرد با شعر او بر آمیزد و خرد نادن

را فتیله کند و با تنها که گفته شد طلیخ نماید و در آنجا بر روی نشر کند و بر روغن لادولا برافروزد در و تماشا
مجلسیان بصورت همان حیوان نماید و شرط کلی در عمل پیچ فتایل سد منافذ و اغلاق
ابواب است فافهم و این عمل بر صحیفه اسکندریه برانوجه مذکور است وصل پنجم
فتیلة الحیات و آن فتیله ایست که چون روشن شود تماثیل حیات در آید و عمل او بر این
نوعست که بگیرد شحم حیه اسود و فتیله سازد و از خرقه مطروح و بدان بیالاید و جلد حیه
را در جوف او نهد و بدهن زنبق در سراج اخضر یا اسود برافروزد و در بعضی رسایل اورده
که فتیله از جلد حیه کند و بروغن قطع الماء الکرش یقال الکرم برافروزد و هم درین کتاب
مذکور است که سلخ حیه را بگیرد و نگاه دارد و شحم او را نیز بگیرد و با کاغذ برآمیزد و
با خرقه ناوس قدیم بر سلخ وی بپیچد بعد از انکه آن ممزوج را درمیان آن نهاده باشد و
مقداری از دهن شحوم حیات با روغن زنبق برآمیزد و در سراج ریزد و منافذ بیت را
استوار سازد و از سلخ و شحم مذکور قدری برآتش نهد که این عمل بظهور آید وصل
ششم فتیلة العقارب خاصیت او آن است که چون چراغ افروخته شود
متوقع پر از عقارب نماید و عملش آنست که بگیرد سلخ حیات و اذناب و عقد عقارب
کبار و بیض نمل و همه را با هم سحق کند و مقتولی الوده بدهن عقرب نماید و از ین مسحوق بر وی
باشد و در چراغ آهن بدهن زیبق برافروزد و اصل آنست که قبل از انعقاد فتیله
بیض النمل تحریر کند و حبس دخان شرط کلی است که هوا استیلایی نشود و اگر کسی یاد دو از
عقارب برآتش افکند عمل کامل تر بود وصل هفتم فتیلة الطیور چون این
فتیله مشتعل گردد مرغان سبز و عصافیر و امثال آن بنظر در آید که طیران مینمایند و هیچ
یک از ایشان بدست نیایند و عملش برین نمط است که بگیرد دم عصفور اخضر و ذنب
او و فتیله از پوست گردن خروس بسازد و این دو مذکور را کوفته و مقداری از
زنجار عراقی بر او پاشیده و در آن بپیچد و بخرقه ناوس ملفوف گرداند و در سراج بدهن لادلا
برافروزد هر که بدان خانه درآید مرغان سبز بیند بپر دارند درآمده و از هر طرف طیران آغاز
نهاده و در نسخه دیگر آورده که راس هدهد و ذنب و سر ابو سفاله و دم او که یک

موزه



هفته تعفین یافته باشد ممزوج بزنجار عراقی درمیان فتیله نهد و بروغن لادولا برافروزد
بدین عمل کند وصل هشتم فتیلة الرقص و این بزنان مخصوص است هر زنی را که
نظر بر آن فتیله افروخته افتد فرحناک شود و برقص در آید و بچشم و ابرو آغاز کرشمه و
بازی کند و خواهد که خود را بر زمین افکند و نزدیک بآن که از غایت طرب و بهجت بیهوش گردد
و عملش چنان است که بگیرد خرق ابیض و سحق کن بر خرقه از کتان افشان و فتیله سازد به
شرط انکه نقرات ارنب سوده با دهن زنبق در المیان کرده باشی و چون این فتیله روشن
شود در پیش زنی و مشاهده نماید شعله او را آنچه مذکور شد از وی بظهور آید نوع دیگر
چون در مجلس برافروزد که زنان و کنیزان باشند یکی از ایشان نماند الا که برخیزد و
جامه بیرون کرده برقص درآید و از عقل و هوش بیگانه گردد فرا گیرد دم ارنب و خون
خروس و دم حمامه و بعره غزال و از آن فتیله را طلی سازد و در چراغ جدید بدهن لادولا
برافروزد که از زنان و جواری حالات عجیبه مشاهده رود و در نسخه دیگر برای رقص کافه مردان
و زنان آورده که چون برافروزند سرطان را خشک کرده و رتیلا بروغن نفط و بریان و
مشوی را مقتول ساخته همان روغن برافروزد همه اهل مجلس از ذکور و اناث برقص
درآیند وصل نهم فتیلة العوج و این فتیله آن است که چون بر
افروزند چنانچه تخییل گردد که رقاب اهل مجلس معوج و رؤس ایشان منکس است و این
عمل بزعفران حدید است و بر براده او چون این هر دو را بر فتیله بپیچید و در سراج حدید
بروغن زیت مغسول برافروزند این صورت رو نماید وصل دهم فتیلة الحمیر در
القا و این فتیله روی جمعی که درمیان وی باشند مثل وجوه حمیر نماید اجزای آن
اسفیداج است و بیاض بیض و وسخ اذن حمار خرقه کتان نو را بدان تر سازد و
ادویه مذکوره را در آن خرقه بپیچد و بروغن زنبق برافروزد وجوه غریب در نظر آید
و هیات عجیب مشاهده رود و اگر خواهد که اذن ایشان چون اذن حمیر نماید بگیرد
وسخ اذن حمیر و بر رکوی نو اندازد چنانچه پس و پیش او را فرا گیرد و در چراغدان
حدید نهد و بروغن یاسمین برافروزد هر که در سایه آن چراغ باشد گوش او چون

ShivaDoc.com

ShivaDoc.com



کوش دراز گوش نماید **فصل یازدهم** فتیلة اقلاع خاصیت این فتیله آن است
که چون روشن شود حضار مجلس یکدیگر را بی‌سر ببینند و هر که اینعمل خواهد بگیرد علم اخضر و
زبد البحر و سحق نماید با زفت فلسطین پس بگیرد دروس و باب اخضر و ازاد در میان فتیله
وضع کند با آن مسحوق مذکور برافروزد بزیت صافی که سلیقون و اسفیداج رصاص
با وی آمیخته باشند انچه مذکور شد روی نماید و این از غرایب امور است نوع دیگر
خرقه نو را بشحم عنز چرب کند و کبریت و مغز سر آدمی با هم آمیخته بدین رکوه اندلیده و در سراج
اخضر روغن زیت برافروزد که همان صورت معاینه بینند و اگر کبریت با روغن زنبق و فتیله
کتان در سراج هند همین عمل کند **فصل دوازدهم** فتیلة الصفره و آن
سبب زردی وجوه حضار مجلس باشد در غایه صفرة که گوئیا ارواح ایشان منقبض
گشته و غبار فنا بر رویهای ایشان نشسته و اصل در این عمل مغزه عراقیه است وقتی که
سحق کرده باشند با عصاره عنب الثعلب چون این مسحوق را مفتول ساخته با روغن لاولا
در چراغدان برافروزند اشکال و هیات عجیبه مشاهده رود **فصل سیزدهم**
فتیلة الکلاب و اینعمل بجهت آن کرده میشود که صور حضار از بخار آن فتیله چنان تخیل
شود که گوئیا مشابه کلاب است طریق اینعمل چنان است که بگیرد تخم قرد و کلاب و مخ
اذن لسان و حمار و ذئب و شحم ایشان و بیالاید بر خرقه کتان و از آن فتیله سازد
در چراغدان نو بروغن زنبق صافی برافروزد که وجوه اهل محافل چون وجوه کلاب
و ذئب نماید **فصل چهاردهم** فتیلة البحر چون این فتیله را برافروزند چنان
نماید که آب در خانه آمده و همه خانه را فرو گرفته و کسی که خواهد بدان خانه در آید پای
برهنه کند و جامه را بالا کند و بسیار باشد که آن آب در موج آید و از تلاطم امواج
او بترسند و از خوف غرق شدن در آنخانه در نیایند و عمل این فتیله بران وجه است
که بگیرد از خون یک اوقیه دیابوع شل پس مذکور اول را بمذکور آخر سحق نماید سحق در غایت
خوبی تا امتزاجی تمام یابد و در سحق خشک شوند پس بستانند زبد البحر و شحم تمساح و شحم
دلفین اجزاء برابر پس فتیله از قطن ترتیب نماید و از این ثلثه مذکوره اجزاء احد اشمه

اجزاء



لوبت سطح کند و پس ممزوج مسحوق را در وسط او تعبیه کند و بشحوم دواب بحری بر
افروزند و قبل از انعقاد فتیله تبخیر کند بمسحوق مذکور و چراغ را در پس در بها فروزند و انچه
مذکور شد معاینه در نظر آید و گفته اند که اگر خون خروس و دهن ورد با هم برآمیزند و
در چراغدان کرده فتیله را که از قطن خام ساخته باشند بوی در آرند و برافروزند همان
عمل کند **فصل پانزدهم** فتیلة الابل و این فتیله ایست که چون برافروزند
هر که در مجلس باشد بصورت شتر و اصل این شحم دابه ایست که بدن او مانند جسد
و سر او شبیه شتر و ذکر او در وصل اول از فصل دوم در مقصد اول مسطور شده او
اعمال ناموس اصغر چه شحم او بگیرند و بگدازند و خرقه بوی بیالایند و در مصباح
جدید اخضر برافروزند در مجلسی که اهل مجلس بصورت شتران نموده شود بهر رنگی
که خرقه بوده باشد سرخ یا سیاه یا سفید و علی هذا القیاس **فصل شانزدهم**
فتیلة الغرق و آنچنان فتیله باشد که چون برافروزند هر که در نور آن چراغ بنگرد
چنان نماید که در کشتی نشسته است و کشتی در آب سیران نماید و عمل او برین نمط است
که بگیرد تخم بخشف و دیگر بوره ارمنی بر یکدیگر کوبد تا نیک ممزوج گردند و از رکوی
کتان فتیله سازد و بدان اجزا بیالاید و بروغن لاولا که در غایت صفا باشد با روغن
زنبق برافروزد در چراغدان جدید اهل مجلس را چنان نماید که در کشتی نشسته اند و
کشتی در آب میرود **فصل هفدهم** فتیلة الصفوه در سایه این چراغ هر که
باشد زنده روی نماید و گفته اند دو کس نزد حکیمی از فرزندان خود شکایت کرد که هر دو به
یکدیگر متعشق شده اند چنانکه یک ساعت از هم شکیبائی ندارند و دست از مهمات باز داشته
اند و طریق حیا و ناموس را گذاشته اند و بدنامی عظیم بایشان لاحق میشود حکیم این فتیله را
ترتیب داده و نموده تا هر دو در آن مجلس حاضر شدند چون یک دیگر را در سایه آن چراغ
دیدند بر وجهی از ملاقات یکدیگر متنفر شدند که تا هم یکی پیش دیگری نیامد الفت برد گمه
کراهتی که در شکل یکدیگر دیده بودند و عملش چنان است که فتیله بستانند از پنبه
کهنه و موش سفید روی بروی بریزند و سخت بتابند پس در چراغدان نهاده بروغن

تا دیگر برافروزند هر که در پیش آن چراغ باشد روی او زرد نماید و دود آتش سیاه
و گوشتش سیاه و اگر زرنیخ و زنجار در او کوبیده و جیوه در چراغدان بریزند و روغن که
خواهند بر او افروزند همین خاصیت دهد فصل دوم در عجایب خواتیم و سه نوع
از اعمال او در سه وصل بقید کتابت میآید وصل اول خاتم الماء این خاتمی است
که بر روی آب بایستد و صنعت او چنان است که وزن او باید که یک دانگ و نیم
زیاده نباشد و اگر کمتر باشد روی آب بایستد در غایت خفت و چنین خاتمی بالای آب
بایستد و بقعر آب فرو نرود و نوع دیگر است که چنان میسازند که چون در ظرف
آب نهند بعد از زمانی حرکت کند و از ظرف بیرون افتد و آن بواسطه آلتی است
که در ظرف آب نهاده و انگشتری بر آن وضع کنند و آن تعلق بمعمار دارد وصل دوم
خاتم النار و این خاتمی است که چون بر آتش نهند فی الحال از آتش بگریزد و آنچنان
بود که خاتمی از فولاد بسازند و بقدر نگین او طبقه ترتیب داده بر روی او احکام کنند و میان
طبقه سوراخی باشد بقدر سوفار سوزنی و از آن سوراخ مقداری سیماب متحرک در وی
ریزند و آن سوراخ نیز بقطعه از نحاس یا صفر محکم نمایند چون این خاتم بر بالای جمرات
نهند اندک وقتی را در حرکت آید و از آتش دور افتد وصل سیم خاتم الحمام
و این خاتمیست که چون بر زمین حمام نهند در حرکت آید و غایت عجب است و صنعتش
چنانست که بسازد خاتمی مجوف از نقره بغایت رقیق و ثقبه در او باشد و از ثقبه قدری
زیبق صافی در وی ریزند و ثقبه را بقیر یا هر چه استحکامی داشته باشد بگیرد و در انگشت
کند چون در حمام رود از انگشت بیرون کرده بر زمین گرم نهد در حرکت آید و بیرون
حمام نیز در موضع گرم که نهاده شود متحرک گردد و بغایت عجیب بود فصل سیم در
عجایب قنانی و از این باب چهار نوع در سه وصل ثبت تحریر میآید وصل اول
قنینة الاشتعال و این شیشه را گویند که سر او مشتعل باشد مانند شمع افروخته و آن
چنان بود که دو بخور بگیرد و زیت طیب پاک قدری در سر او و در او بریزند و بر آتش بگذارند
تا بجوش آید و دخان از او متصاعد گردد پس چیزی که او را با آتش اندک نسبتی باشد بدان

دخان را



دخان دارد فی الحال مشتعل گردد و زمانی دراز افروخته بماند وصل دوم
قنینة الضوء و آن شیشه ایست که در شب روشنائی دهد و عملش چنان است که قنینه
را که لایق باشد مقداری خل خمر ثقیف در وی ریزد و قدری کبریت بر وی نثر کند که از
او ضوئی عظیم ظاهر گردد خصوصا از زجاجه ضیقة الراس باشد و در مکان مرتفع نهاده به
شب تاریک وصل سیم قنینة الغلی و آن شیشه ایست که آب در وی بی آتش به
جوش میآید و عملش چنانست که بگیرد شیشه دراز گردن و خل خمر صافی در وی ریخته پس
مقداری بوره ارمنی مسحوق منخول در وی ریزد که بجوش آید و جوشیدنی قوی پس اگر
شیشه بر کف دست گیرد عجب نماید و اگر بر روی ترنج نهد جوشش او عجب تر شود قنینة
الحفظ و این شیشه ایست که از مکانی رفیع بیفکنند سالم بر زمین رسد و نشکند آنچنان
باشد که زجاجه را محشو کنند بریشم جاج یا حمام یکدانه از زغالها بپاشند و سر او را بشمع محکم
و مستوثق گردانند و بیفکنند از بلندی که چون بر زمین رسد مطلقا کسری بوی راه نیابد اما زمین
خاک نرم باید و حجر و حصا نشاید و بعضی گفته شیشه غلیظ القعر باید و حشو همین در حلق باید و
پس صحت هر یک از این دو قول بتجربه محقق گردد فصل چهارم در عجایب التماثیل
و کیفیت اعمال آن و از این قسم نیز چهار عمل در چهار وصل مرقوم میگردد وصل اول
تمثال النار و این تمثالی را گویند از چوب ساخته که با آتش مستانس گردد و آتش در او
تصرف نکند و او را نسوزد و صنعتش چنین است که بگیرد از عرق سکنجبین و شب یمانی
برابر او پس حل کن هر دو را بآب عصاره حوریج و بامراره بقر برآمیزد و خل خمر ثقیف
را برابر آن ممزوج ریزد و بدین آب طلا کن هر چوب که خواهی بهر شکل که تراشیده باشی
و بگذار تا خشک شود و ثانیا و ثالثا همین عمل بجای آرد و تکرار ده فایده عظیم است چون
این تمثال مطلی را در آتش افکند نسوزد مطلقا و اگر عمل باحتیاط کرده باشی چون این
تمثال در آتش رود فرو میرود و عجب نماید وصل دوم تمثال الذباب تمثالی است
که چون بر خوان وضع کنند مگس گرد آن مائده نگردد و عملش آنست که بگیرد کندش قوی
الرایحه سرخ یا زرد و کاه و یابس هر دو را سحق کنند و بآب بصل الفار عجین کنند پس دست

خود را بروغن زیت الشیم بیالاید و از این خمیر صورت شخصی بسازد که کسی را نی در دست او باشد و چون این تمثال ساخته شد بستانند از سنداب بری یک جزو و از جبه بری نیم جزو و از جوز بلال دو دانگ همه را سحق کرده با بصل الفار عجین کنند و تمثال را بدان تطلیه نماید و بگذارند تا خشک گردد و هرگاه که خوان حاضر شود و در زمانی یا مکانی مگس بسیار باشد و این تمثال را نزدیک خوان بنهند مطلقا یک مگس گرد خوان نگردد

**فصل سیم** تمثال الظهور و الخفا این دو تمثال است که یکی مخفی و دیگری ظاهر شود و این طرب بیع است و علتش بر این وجه باشد که دو تمثال بسازد از موم بشکلی یکی از جانوران آبی مثل بط یا ضفدع و در ظرفی از آب افکند که یکی فی الحال بآب فرو رود یکی بر بالای آب بایستد پس چون ساحتی صبر کنند گوید آنرا که در زیر آب است که بیرون آمی بیرون آید آنرا که بر روی آب است فرماید که فرو رود و حکمت درین آن است که حقو یکی باید کرم مسحوق بوده باشد و حشو دیگری طلب مسحوق با قطعه اسفنج که محشو بدا روی ثانی بر بالای آب بایستد چون داروی اول ذوب گردد و تمثال بالا آید و چون داروی ثانی بیندی ثقل پیدا کند بقعر فرو رود و نکته کلی که در این عمل اخفا بیکند آن است و بجند گو که تجربه کنند بدست بیاید

**فصل چهارم** تمثال الالتقاء و الاطفاء این هر دو تمثال است که چون چراغ برافروخته پیش یکی از این هر دو برند نور او نماند و چون نزد آن دیگری رسانند باز روشن شود و علتش چنان است که دو مرغ بسازد بهر شکل که خواهد از هر جنس که خواهد از گل یا سنگ یا چوب یا فلزات و بر دو موضع ترکیب کند که قریب بیکدیگر باشند و چراغی بهر فتیله و روغن که خواهد برافروزد چون یکی پیش از آن دو صورت برد تیره شود و چون نزد دیگری برد و روشن گردد و حکمت در این آن است که در منقار مرغ مقداری از نشادر تعبیه کند و در منقار دیگری قدری از کبریت چه چراغ در اول منطفی و در ثانی مشتعل گردد و قولی دیگر آنست که در دهن مرغی کبریت مسحوق ممزوج بدهن بلسان باید نهاد و در دهن دیگر قدری از کافور ریاحی و ملح

بحی **فصل پنجم** در عجایب سراج و آن یازده نوع است در یازده وصل بخط ذکر



در می آید **وصل اول** سراج الماء و این چراغی که بآب افروخته میشود و علتش چنانست که بگیرد از حشا البقران مقداری که خواهد تر سازد بدهن سنده روس مجلول و از و فتیله ترتیب نماید و در چراغدان نهند و قدری روغن بروی ریزد آب بسیار در وی کنند فی الحال برافروزند که آب مانع اشتعال او نشود **وصل دوم** سراج الحرب و این دو چراغیست که بری افروزند و ایشان با یکدیگر محاربه مینمایند و این از عجایب اعمال است و علتش بر این منوال است که در یک چراغ شحم کبش وضع باید کرد و در دیگری شحم ذئب بر این وجه که دو فتیله از حریر ابیض بتابد و هر یکی را بیکی از آنچه مذکور شد بیالاید و در سراجی جلی نهند و بدهن الماء برافروزد و در مقابله چنان وضع کنند که با هم محاربه مینمایند و سبب تحیر ناظرانست گفته اند اگر یک فتیله بشحم بز زند و دیگری بشحم خرس بیالایند و سراج نهند همین صورت دست دهد **وصل سیم** سراج الضیع و این دو سراج الغوب سراج اند و اگر نزدیک یکدیگر باشند شعله یکی از ایشان قصد کند با قصال آن دیگر و جستن آن محسوس گردد و اگر چراغ باشد که او را دو طرف بوده باشد یا چهار طرف و در هر طرف او یک یا دو فتیله نهند و برافروزد عمل ایشان زود تر و اشتعال بر تر باشد و صورت این عمل چنانست که بگیرد شحم کبش و شحم اسد و هر یکی را بقطعه منقولی سازد و در چراغدان برافروزد و بروغن سب یا کل از نق که آنچه مذکور شد بنظر حاضران در آید **وصل چهارم** سراج الوجهین و آن چراغیست که چون برافروزند اهل مجلس نور وی را نه بینند و هر که در آن مجلس نباشد و چون مجلس بنگرد چراغ را روشن و برافروخته بیند و این نیز غریب است و عمل او بر اینگونه است که بگیرد شحم دلفین یکجزو و فتیله از کتان بدو بیالاید و مقداری از زنجار سوده بروی نثر کند و بروغن نفط بر افروزد هر که در پیش وی باشد مطلق روشنی آنچراغ نه بیند و هر که خارج آن مجلس بوده باشد بیند **وصل پنجم** سراج الضفدع چون برافروزند و بر روی آب تعبیه کنند هر ضفدعی که در آن آب باشد ساکن گردد و خلق آواز ندهد و این چراغ را بدین وجه عمل کنند که بگیرد شحم تمساح و شحم ضفدع جدا جدا بکه از دو پس با یکدیگر بیامیزد و مقدار

تخم کوفته نرم کرده با ایشان مخلوط سازد و بروغن زیت پاک همه روزه تشریب نماید چون
ترتیب تمام یافت و امتزاج کلی میان ادویه مذکوره واقع شد فتیله از کتان بدان
بیالاید و در چراغدان از مس بروغن زیت برافروزد و بحیله که تواند چراغ را بر روی آب
نصب باید کرد که هر ضفدع را که نظر بر آن چراغ افروخته افتد خاموش گردد و مادام
که این چراغ باشد و ایشان بینند بانگ و شغب نکنند **فصل ششم** سراج الیدین
چراغیست که اخفا و ابقاء او بدست عامل است یعنی چون بنزدیک سراج آید و بر دو
کف دست خود را گشاده پیش چراغ برد فی الحال نور آن چراغ فرو نشیند و چون دست
دو باره دو فرو بنده در زمان مشتعل گردد هر چند تکرار دست آوردن و بردن کند همین
صورت سمت وقوع پذیرد و وجه حکمت در این عمل آن است که بگیرد زهره هندی تمام
و تخم ازین عمل کامل تر بود پس چون دست آلوده بدین ادویه در پیش چراغ بگشاید نور
منطفی گردد و چون قبض نماید نور چراغ اعاده کند بر همان منوال که بود عمل نمایند **فصل
هفتم** سراج النصاری ترسایان فرنگ بعمل میکنند در دیرهای خود جهت اسامی
و این چنان است که در جمیع زوایای خانه اگر سه است و اگر چهار و اگر بیشتر ایشان
چراغی روشن میکنند پس این شعبده ساخته اند که یک چراغ که روشن میسازند همه چراغها
او روشن میشود و تدبیرش چنان است که همه چراغها را پر از روغن میسازند و فتیلها
را در آن وضع میکنند بر وجهی که چون آتش بدو رسد فی الحال روشن گردد و خیطی طویل
تند می گیرند و تعلیه میکنند بکبریت محلول بدهن البلسان و از آن چراغ بچراغی کشیده
شده و میسازند و طرف آنکه موضع در آن سراج است همچنین از چراغی بچراغی چنان
چه باشد پس چون یک چراغ روشن شد بواقی نیز روشن میگردد و دیگر اگر قطعه محروق
را در کوی بیخته و از دو دو فتیله میسازند در چراغها نهند و کمی بر بالای دیگری
بمقدار نیم زرع وضع کنند و بالائی را برافروزند پس هرگاه که او را کشته زیرین در
درگیرد **فصل هشتم** سراج الصوت و این بغایت عجیب است چون آن چراغ
را برافروخته بدست کسی دهند بی اختیار از صوت و صدائی ظاهر گردد که موجب



خنده باشد و هر که استماع نماید البته بخندد و عملش چنان است که بگیرد بیض النمل مجوف
بدهن حب خروع پس فتیله بدان بیالایند و بدهن زنبق روشن کنند و باید که حامل چراغ
را پیش از آن انجیر بخوراند ممزوج بقدری ازین عمل که چون چراغ بدست وی دهند
فی الحال آنچه مذکور شد ظاهر گردد **فصل پنجم** شمعة المنتخب چوبیست که برافروزد
مانند شمع روشنی دهد و عملش آنست که بگیرد چوبی سفید پاکیزه که دود او خوشبوی
باشد و آنرا بروغن نفط سفید چند آید و سندروس را خورد بساید و بقطران بیالاید و بر آن
چوب طلا کند هر وقت که آن چوب نزدیک آتش برد چون شمع برافروزد روشنی بخشد
**فصل دهم** شمعة الذهب شمعیست که چون برافروزد خانه چنان نماید که مطلی به
ذهب است و دیده از مشاهده آن خیره گردد بگیرد از طلق ذهبی جزوی و از سندروس
اصفر جزوی و از دهنه جزوی بساید سودنی نیک و بجریره بیز کرده و شمع مخلوط گرداند
انگه خرقه از کتان مصبوغ بزعفران فراگیرد و او را در میان شمع مذکور ملفوف سازد
و چون شب درآید بستان جزوی علم اصفر که وزن او ربع درهمی بوده باشد و مثل او
مصطکی و برابر او عود براق و این مذکورات در مجمره افکنده در وسط بیت که مغلوق الابواب
باشد و تبخیر کند و شمعه مذکوره را در میان خانه برافروزد چنان نماید که همه خانه بطلا آلوده است
و برق و شعاع او ابصار را خیره کرده اند **فصل یازدهم** شمعة المجد و آن چنان است
که از زنخ شمعی تراشد و قدری کافور ریاحی بر بالای آن ترکیب کند و برافروزد روشن
بسوزد و با باد نخ فرو نشیند **فصل ششم** در اعمال متفرقه اگر سندروس سوده
را در خریطه کرده که بر دو سر آن باز باشد در دهان نگهدارند و شمعی روشن در دست
گرفته آهسته آهسته باد بدان شعله بدمد شعلهای عجیب مشاهده شود عمل دیگر اگر پوست
انار را سه روز در آب بخیسانند و آن آب را بر دور زراعت بپاشند از ملخ ایمن شود
آن زرع عمل دیگر اگر خواهند بخیر و قفل و نعل اسب را پاره کنند ملح هندی که خته
بر آن مالند چون قوت کند بکسله عمل دیگر اگر دست را به حنظل آلوده کرده در
آب جوش فرو برند نسوزد **فصل هفتم** در عجایب ادخنه و آن هشت عمل است

ShivaDoc.com



در هشت **وصل اول** دخنة الحيارة واين دخنه عجيب است وعجب چون
بدين دخنه تبخير كنند در خانه كه در او مردمان باشند هركه در آن بود يكديگر را
بغايت بزرگ وجسيم بيند چون فيلان وكهساران ومانند آن واصل در اين عمل تخم
ماهی است كه از او دلفين گويند وتخم فيل وچون اين دو تخم حاصل شود ديگر دكا كنج هندی
نرم بسايد وتخم مذكورين عجين كند وحبها سازد مانند نخودی ودر سايه خشك كند و
بوقت حاجت بر آتش بخور كند وبايد كه در خانه منفذی نباشد كه دخان بيرون رود وغير
از در وحجره بايد كه درون خانه باشد ودر آستانه نهاده كه درين دخان اهل مجلس
بچشم يكديگر بغايت عظيم وجسيم نمايند وهركه در بيرون باشد ايشان را بغايت بزرگ
بيند واز ايشان بترسد وبهراسد واز اين عجيب‌تر نباشد **وصل دوم** دخنة
التماثيل وچون باين دخنه تبخير نمايند تمثالها در نظر درآيد وهيأت عجيب وشكلهای غريب
ره نمايد كه ناظران از آن متعجب ومتحير مانند واصل در اين عمل نيز پيه دلفين است وچون
بدست آيد بايد گرفت زنگار لاجورد ووشك طرائيج اين هر سه دارو را جدا جدا
نرم بايد كوفت وپس از آن با يكديگر ممزوج ساخته ديگر باره سحق بايد كرد وتخم مذكور
عجين بايد ساخت حبها بمثال احمص ترتيب دهد ودر ظل نيكو خشك كرده محافظت بايد نمود
وبوقت حاجت تبخير بايد كرد تا آنچه مذكور شد معاينه بيند **وصل سيم** دخنة الاخبار
چون خواهد از مهمی خبر يابد آنچه در كاری واقع خواهد شد از خير وشر بروی ظاهر گردد
بدين دخنه تبخير نمايد در هر خانه كه خواهد ودر آن خانه خواب بايد كرد وعملش چنين است
كه بگيرد درم حمار خشك كرده وپيه وتخم ذئب اجزا همه برابر ومجموع را عجين كند وب
بدان بخور كند در خانه ودر آن خانه خواب كند البته در خواب بيند كسی را كه از هرچه
خواهد او را خبر دار كند واز عزيزی كه اين عمل كرده بود در باب دفينه استماع افتاد كه
واقع است اما تكرار حاجت دارد **وصل چهارم** دخنة الفاره واين دخنه
مفيد است ودفع مضرت موشان بدين عمل توان كرد بگيرد حشيشه كه آن را اگر م
سيفا خوانند وآب برانكه او را دلپستانند بصل الفار جزوی وديگر شكار جزوی

وازكر



واز لوبيای احمر جزوی وهريك را جدا جدا بكوبد وبيزد وبا يكديگر درآميزد وبعصارهٔ
مذكوره عجين كند وحبها سازد برابر لوبيا ودر سايه خشك كند پس در هر خانه كه حب از آن
دخنه كنند موشان در آن موضع جمع شوند از در وديوار وسقف وزمين وهر كجا كه باشند
وچون جمع شوند دفع ايشان بر وجهی كه باشد بكند **وصل پنجم** دخنة البحر چون
در مجلس بدين دخنه تبخير كنند هركه آنجا باشد او را چنان نمايد كه در كنار دريا نشسته است
واز دريا نهنگی عظيم برآمده قصد ايشان دارد ومیخواهد كه ايشان را دربايد وايشان از وی
میترسند ومیگريزند وصورت عمل اين چنان است كه بگيرد اذخر يك اوقيه ودار فونج
ده درم وفريون سه درم وحب الفرصاد پنج درم وزبد البحر پنج درم وشحم تمساح ده درم
وشحم دلفين برابر او وتخم سمك البوشل اوپس حبوب ادويه را بكوبد ومجموع را با شحوم
بياميزد وحبوب سازد هر حبی يك مثقال ودر ظل تجفيف نمايد وهرگاه خواهد تبخير كند
بر آتشی كه از حطب كشتی كهنه غرق گشته حاصل شده باشد آنچه مذكور شد معاينه ديده شود
**وصل ششم** دخنة الجن اين دخنه مناسب اهل تسخير است وچون در اين كتاب بود
ترجمه يافت هرگاه بدين دخنه تبخير كنند در شب در موضعی ويران كه از عمارات دور
دور باشد جمعی از جن در آن مكان جمع آيند وسخن گويند وهرچه عامل اين دخنه پرسد جواب
گويند بايد كه از ايشان نترسد كه ايشان صاحب دخنه را دوست ميدارند ومطلقا ايذا
واضرار او دوست نگيرند بلكه حاجات او آنچه توانند روا كنند وعمل اين دخنه بر اين
وجه است كه بگيرد جزوی از دم حمام حضا وجزوی از ميعه يابسه وجزوی از شحم
ذئب وجزوی از قضب الذريره وهريك را جدا جدا بكوبد وسحق نمايد پس باهم بياميزد
چنانچه يك جزو شوند واگر خبث نارنج وريحان نگهداری بهتر باشد پس بموضعی كه
مذكور شد بروی والكشت افروخته در پيش نهی واين دوا بر آتش ريزد وبخور كند (انگشت زغال)
بقدرت الهی روحانيان از جن ومردم همه بروی جمع شوند وگرد او در آيند بايد كه
دلير سخن درآئی وهرچه در خاطر داری بپرسی وحاجتی كه داری عرض كنی واگر كسی پيش
از اين عمل يك هفته روزه داشته باشد وحيوانی نخورده وهر روز هفت نوبت

دعای قرشیا و خاتم او خوانده بهتر بود چه جرأت او در این وقت بیشتر باشد فی الحال
در خواب رود و عملش این است بگیرد بذر جق و بذر شقایق النعمان و بذر بنج اسود
و جند بید ستر و جوز ماثل و فربیون و صمغ التوث و افیون مصری مجموع را کوفته با عصاره
یاسمین بیامیزد و در حقه از نحاس محکم کرده مسدود دارد آنرا یک هفته در ذبل فرس دفن کند
و ترتیب تبدیل ذبل امری لازم است در همه تعفینات که بزبل کنند بعد از آن بیرون
آرد و خشک کند و چون خواهد که کسی را در خواب کند قدری پنبه پاک بروغن گل صافی آلوده
در بخورین خود نهد و مثقالی ازین دوا با مثقالی عود و مرزنجوش بجوشاند بگسته بخار او بدماغ
هر کس رسد فی الحال در خواب رود **وصل هشتم** دخنة الملک و خاصیت
این دخنه آن است که کسی در خانه خود تنها نشسته باشد و کسان که در آیند پندارند
که ملائکه از سقف خانه فرو می آیند و بالا میروند عملش چنان است که بگیرد سر هدهد و دل
او مجموع را بکوبد کوفتنی نرم و بدماء این مذکورات تنقیه کند و بدم ضفادع نیز و اینعمل
تکرار نمایند تا وقتی که مجموع مثل شمع شوند انگاه آنرا حبوب سازند بقدر حمص و خشک
کنند و در هر مجلس که این حب را با عود و حصالبان مذکر تبخیر نمایند هر که این دخان را مرتفع
بیند بنظرش چنان آید که ملائکه از سقف بدان خانه فرود میآیند و بالا میروند و این از
عجیب دخنها است **فصل ششم** در عجایب الاقداح و از ملعوبات او مجموع
هر یکی در وصل ایراد کرده میشود **وصل اول** قدح اللعب و آن قدحیست که
تمثال دو بط باشد در روی منقش کنند و ایشان در آن قدح بازی کنند و فرو میروند و بر
می آیند و گاهی بیکدیگر جمع میشوند و چون از هم جدا گشتند بازی بازی در میایند و
بیکدیگر منضم میگردند طریقش آنست که بگیرد خل ابیض که بشکل آب باشد در قدحی ریزد
و شکل دو بط یا دو ماهی یا دو ضفدع که از قشر بیض النعامه سازند و در غایت تنگی و
نازکی و هر یک را بر یکطرف قدح نهد که ایشان بازی کنان طالع و نازل میشوند تا بهم
رسند و بعد از تفصیل هم منضم میگردند و این بغایت عجب است مترجم گوید این عمل
درباب تماثیل لایق تر بود و مؤلف در ملاعب و اقداح آورده است **وصل دوم**





قدح المخلو و این دو قدح پرآب است که یکی در دیگری ریزند و این نیز غریبست و
عملش بر این منوال است که یک قدح مملو باشد از شبنم و دیگری آب قراح صافی
پس وقتی که آفتاب مرتفع گردد و حرارت در هوا پدید آید و آن قدح را که در اول مذکور
شد بازاء عین الشمس وضع کنند و اندک اندک از قدح ثانی در این قدح میریزد چه آن
آب اول مرتفع میگردد و آب دوم بجای وی می نشیند تا از یک قدح دیگر مشهود
گردد و غریب نماید **وصل سیم** قدح المخلود این دو قدح پرآب است که
یکی را در دیگری ریزند که قطره از او زیاده نیاید و این نیز غریب است و عملش برین
منوال است که یک قدح مملو باشد از شبنم عمل این را در وصل دوم نوشتم هم برین
منوال قدح النصر و این قدحی است که در وی خمر یا آب ریخته باشد و خواهد که میان
حلال و حرام تفصیل کند و نزدیک اهل ذهن و ذکا پیدا شد که برین نوع عملها بر این شیوه مینمایند
و شرطها بندند و اگر کسی را اراده این عمل باشد باید که فتیله از طلب داشته باشد
پس قدح ممزوج را یکطرف نهد که علوی بقدر دو دشته باشد و قدحی خالی مایل به
سفل زیردست او نهد و آن فتیله را با آب تر ساخته یک سر آن در قدح ممزوج افکند و
یکی بر قدح فارغ که آب با این قدح آید و انجذاب دیگر هم در آن قدح که بوده قرار گیرد **وصل
چهارم** قدح الجمد و آن قدحی است که آب فی الحال منجمد گردد اول کاسه را
از قلم ابن از آب بجای این نقش را بنویسد بعد

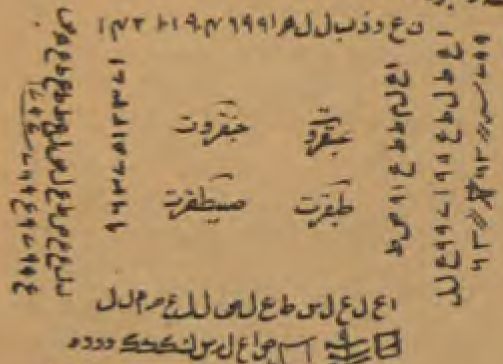


از آن آب پر کند و قدری دارو
که آخر بیان شده است
بالاش پاشند که فی الفور آب
آن منجمد گردد اگر تا یکماه خواهند
که آب حرکت نکند مانند سنگ
گردد زعفر و نواه بالکافور خوب
سائیده بر آب پاشند خاصیتها بسیار دارد پیش حاکم رود ازین آب بر روی خود مالند

کسی را که درد شکم شود قدری از آن خوردن دهند درد ساکت شود اگرچه بوده نهایت
دارد و درین جا مختصر کردم نهایت مجرب است **وصل پنجم** قدح الدم و این عملیست
که قدحی آب صافی در دم قدح خون شود و عملش چنان است که بگیرد قدحی آبگینه
پاک که پر از آب صافی باشد بستاند و نزدیک لب بر دبطریقی که غرایم میخوانند و
بر آب میدمند و در آن حال باید که چوبی از چوب شیطرج هندی در دهان داشته باشد
و دم می سازد که از الصاق و ریق او چیزی بدان آب لاحق شود که در حال
تمام آن آب خون صافی گردد **فصل ششم** در عجایب بیض و اعمال او بسیار است
و از آن جمله سه نوع در سه وصل ظاهر میگردد **وصل اول بیضة القنینه** و این
عمل چنان است که بیضه بزرگ را در شیشه که سر او تنگ باشد و تدبیرش چنان است
که فرا گیرد بیضه را در وقتی که خارج شود از دجاجه در حال بخل خمر که اندک ترش در
در او حل کرده باشند در او افکنده و بگذارد تا وقتی که نرم گردد پس بحکمت از دهن
قنینه فرستند و بعد از آن ماء قراح بر سر او ریزد که بحال اول باز رود و محل تعجب
باشد **وصل دوم بیضة الطیران** و آن بیضه ایست که طیران کند و بهوا بر آید و
صنعتش چنان است که بگیرد بیضه حمام و سوراخ کرده هرچه درویست بیرون آورد و خشک
سازد و از زیبق پر ساخته ثقبه او را محکم کند و در مکانی گرم وضع کند فی الحال از پیش
حضار مثل شبنم ارتفاع نموده بجانب هوا برآید و روی بعین الشمس دارد و اگر
این بیضه را در حمام نهند در شعاع آفتاب که از روزن بر زمین افتاده باشد میل
کند بهوا و خواهد که از روزنه حمام بیرون رود و عجب نماید **وصل سیم بیضه
آتشبار** و این بیضه ایست که چون در آتش افکنند بسوزد و عملش بیضه مرغ راست به
حکمت [illegible] مراد و تا وقتی که استخوانی عظیم یابد و گفته اند اگر
اخراج کند ما بین البیضه را بتمام و ثقبه او را بعنبر محکم کند و جفاف نموده در آتش
افکنند بسوزد **فصل دهم** در عجایب مراقد و آن چیزها باشد که مردم را بی
هوش گرداند یا در خواب کند نه بر وجه معهود و آن دو نوع باشد یکی باکل و شرب

نوع دوم



**نوع دوم** بغالیه و تبخیر و شمامه و تدخین و هر نوعی در وصلی مذکور است **وصل اول**
در آنچه باکل و شرب واقع شود بگیرد افیون مصری و فرفیون و حبه السوسن اجزا برابر
و هر یک جدا جدا بکوبد پس کوفته و بیخته با یکدیگر بیامیزد و بر طعامیکه خواهد بپاشد هر که از
آن طعام بخورد فی الحال در خواب شود **نوع دیگر** بگیرد بنج اسود و بیا غازد
در آب کبر و خضرا پس در زبل رطب دفن کند سه شبانه روز تا خاصیت او تعفین
ظاهر گردد و مانند آب شود پس بگیرد از حشیش هندی پس آن مقدار که خواهد کوفته و
بیخته بدین آب موصوف معجون کرده باشند عجین نموده اقراص کرده بخورد فی
الحال بیفتد و در خواب رود و از کسیکه تجربه کرده بود استماع افتاد که دو دانگ
ازین دوا کافی است در حصول مطلوب **نوع دیگر** افیون و بنج اسود و
عاقرقرحا و قشر خشخاش و سمسم ابیض از هر یکی جزوی بکوبند و بیزند و با آب سفرجل
عجین کنند و شربتی از او بوزن دانگی باشد بشرط آنکه با دو رطل از شراب و نبیذ یا غیر
آن بیامیزد و این ده نفر را بیهوش گرداند **وصل دوم** در آنچه بشم و
بخار و دخان وقوع پذیرد غالیه منومه اصل بنج و اصل یبروج و اصل لفاح از
هر یک جزوی بگیرد و اصل نرجس و بذر افیون از هر یک ده جزو همه را بکوبد و بیزد
و با یکدیگر بیامیزد و در آب عذب نهاده با ناء زجاجی شانزده روز تشمیس کند و در هر
یک ساعت تحریک نماید بعد از شانزده روز آب آن را در کند و بگیرد ثقل
او را و بر هر یک درم از آن دانگی مشک و قیراطی عنبر خام و دانگی دهن البان اضافه
نماید و در ظرف آبگینه سرپوشیده محافظت کند و وقت حاجت هر که را ازین غالیه
تشمیم نماید فی الحال بخواب رود **نوع دیگر** بخوری که منوم تمام اهل مجلس باشد
بگیرد بزر البنج و بزر شقایق و بزر بنج اسود و جند بیدستر و جوز ماثل و فرفیون و صمغ
الیتوع و افیون خالص مصری با عصاره یاسمین مجموع را کوفته در حقه نحاس حمدو
الراس تعفین نماید و در زبل رطب تا امتزاج یابد و اقلش یک هفته است و اوسط
چهارده روز و اعلی بیست و یک روز بعد بیرون آورده خشک کند و وقت تبخیر باید

ShivaDoc.com



که انف خود را بقطن ملطخ بدهن اورد مسدود گردانیده باشد و یک مثقال ازین دوا
با مثقالی موم و مرزنجوش بر آتش بخور کند که چون بخار آن بدماغ هر که در مجلس رسد در
ساعت بخواب میرود **نوع عملی** یکی شمع که دخان او همین عمل کند بگیرد شحم کلب میت
متعفن و مراره فرس متعفن و علم اصفر مسحوق بدهن بیخ و کندش و کافور و افیون از
هر یک جزوی و همه را کوفته با هم بیامیزند و بدهن البیخ لسر (؟) شیشند تا چون موم شود
وفتیله بدهن مذکور بیالاید و بوقت حاجت در مجلس برافروزد مطلوب حاصل شود
وسد منخرین عامل لازم است **فصل یازدهم** ملاعب النار و از آن جمله یازده
نوع در یازده وصل محرر میگردد **وصل اول** ملعوب الفم و آن چنان است
که آتش که در دهن نهد نسوزد و ضرری بکام و دهن نرسد و عملش چنان است که بگیرد
نشادر و عاقرقرحا و از انزروت سائیده آب نزا فرو برد و پس از آن تا فته و سرخ شده
با آتش در دهن برد و زبان لمس کند که هیچ نوع خللی نرسد و لعاب عجیب نماید و اگر
بیخ سوسن در دهان کند بهمان نوع که گفته شد عمل نماید همین صورت بظهور آید و
گفته اند که اگر نیز همین عمل کند و اگر با آب طلق یا کافور غرغره و مضمضه نماید این عمل
باسانی و خوبی دست دهد **وصل دویم** ملعوب الحمل و آن چنان است که جمره
آتش را دست نهد و دستش نسوزد بگیرد زرنیخ سرخ و شب یمانی محلول نماید پس بستاند
مرارهٔ ثور و مقداری عصارهٔ حی العالم و مسحوق را بدهن مذکور معجون کند و هر دو کف
دست خود بدان بیالاید هر چند جمرهٔ آتش بر دست نهد نسوزد **وصل سیم**
ملعوب الثوب و آن چنان است که آتش در جامه بزنند و جامه نسوزد و صحیح و سالم
ماند صنعتش چنان است که بگیرد زبد البحر ابیض و قشر البیض و باقلی از هر یکی جزوی نرم
بکوبد و با خل خمر عتیق سحق نماید و چند نوبت تسقیه نماید و خشک نماید در ظرفی نگاه دارد و چون
خواهد که عمل کند از این شراب مذکور بر جامه آتش بمالد و از این دوا بروی کند که فی
الحال آتش زبانه زند اما هیچ ضرر بجامه او نرسد و چون خواهد که تسکین دهد آب
سرد بروی بریزد که فی الحال منطفی شود و حرارتش ساکن گردد **وصل چهارم**



ملعوب الانقلاب و این چنان است که دستها در میان آتش برد و زیر و بالا کند
و هر نوع که خواهد تصرف نماید و طریقش آن است که بگیرد افیون و کتیرا ابیض و شب
یمانی و ملح طعام ملکس و قشر بیض مکلس و زرنیخ ابیض با یکدیگر ممزوج سازد بطریق
حکمت و تمام بدین را تا نزدیک مرفق بدان ملطخ سازد و بین الاصبعین اینک خرج
نماید و اگر سه نوبت کند بعد آخری این ملطخ بجای آورد غایت کار باشد و هر چه
خواهد بدستهای خود با آتش تواند کرد و هر چیز که بدان دوا بیالاید مطلقاً با آتش نسوزد
و خواه آتش در او زند و خواه او را در آتش افکند و گفته اند اگر گل سرخ و زاج ابیض
و خطمی نیک بساید با خل خمر و لختی آب کافور یا آب بیامیزد بر هر عضو که بمالند در آتش
نسوزد **وصل پنجم** ملعوب الاصابع و آن چنان است که از انگشتان
شمعها برافروزد چنانچه مجلس روشن و اصابع او نسوزد و عملش بر این وجه است که
از پوست دلفین مانند بعله چیزی ترتیب کند و بر پنج انگشت بدان بپوشد و یک
انگشت نیز میشاید و دو و سه و چهار بر کدام خواهد از هر دست که خواهد و اصابع بر دو
دست نیز میتوان و از دردهن قشر النارنج غش کند و کبریت عراقی بروی نثر کند
و آتش در وی ریزد که چون شمع برافروزد اصابع را خللی نرسد **نوع عملی**
اگر آب طلق و کافور با یک دیگر بیامیزد و اصابع را بدان بیالاید همین عمل کند **فصل**
**ششم** ملعوب البخور و آن دو نوع است اول بخور علی الثوب و آن چنان است
که جمرات بر روی جامه نهد و تبخیر کند و جامه مطلقاً نسوزد و ضرری بوی نرسد بستاند
جامه در غایت صفا و طلق محلول بر جامه انداید و آن جامه را بالای مرائی نهد وی
را در بچه و آتش در بالای او ریزد و بخور بر آتش نهد که هیچ ضرر نکند و هر خرقه ورکوی
که باشد حکم چنین دارد **دویم** بخور علی الکف و آن چنان باشد که آتش بر کف
دست خود کند و در مجلس بخور سوزد و همه حضار ازین صورت متعجب مانند و عملش بر این
منوال بود که بگیرد طلق محلول و مقداری از لعاب خطمی سفید و با یکدیگر معجون کند پس
بستاند کتیرا سفید و زرنیخ البیض و با دوای مذکور در آمیزد تا با هم متحد گردد نگاه

دست خود را بدان طلا کند و بگذارد تا خشک شود دیگر باره قدری بر وی اندایدو

الساعة فی الثالثة پس از آن جمرات ملتهبه بر کف دست نهد و هر چه خواهد

تجربه کند که دستش را ضرر نرسد **وصل هفتم** لعوب الاقدام و آن چنان است

که قدم بر آتش نهد و نسوزد و صفتش بر این نمط است که بگیرد شحم ضفدع بری و دست

و پای خود را بدان بیالاید نوبت پس پای بر آتش نهد و میرود و بیاید و دست

بر میدارد و آهن سرخ شده با آتش در دست بگیرد و اگر از بجان دواکه در کف دست

مالیده باشد برای بخور در پای مالد تا کعب و در دست تا بالای مرفق همین عمل تواند

کرد و بعضی گفته اند اگر صمغ عربی در کف پای مالد و قدم بر آتش نهد کف پای او را

ضرر نرسد ولی شرط کلی تکرار تطلیه است و حرکت بر آتش نه توقف بر آن و گفته اند

اگر داخل قدم بدم ضفدع بیالاید همین عمل کند و اگر دست بدان آلوده سازد و

در آتش برد ضرر نکند و ته دیگ را بر آن بیالایند و هر چه در زیر آن آتش کنند به

جوش نیاید **وصل هشتم** لعوب التنور و این عملی است که بدان در تنور

آتش رود و سالم بیرون آید و حکمتش آن است که بگیرد لعاب خطمی سفید و بیاض

البیض ممزوج نموده تمام جسد را بدان طلا کند اگر بستانند طلق محلول با زیبق و

بیاض البیض عجین ساخته بر بدن مالد و اگر بر دو را اگر رطلا سازد عمل کامل تر بود و

بعد از تطلیه بدن برهنه بتنور در آید و زمانی در میان آتش باشد انگه بیرون آید که هیچ

مضرت نیابد و اگر بخواهد بعد اعضا برهنه در آید خرقه بدوان ملطخ سازد که در لعوب

التوب گفته شد و برای ستر عورت بپوشد بعد از تطلیه با تحت آن **وصل نهم**

لعوب المندیل و آن چنان است که مندیلی در آتش افکنده و آتش بدو درگیرد و

بخار از او نسوزد و این نیز غریب است بگیرد کافور سحق کنند با آب که بره آتش

او را و تصرف بخیده و طلی بدو نرسد **وصل دهم** لعوب الغلی و چنان است

که آبی بر روی آتش جوشان باشد عامل دست در آن آب جوشان کند و دستش

متضرر نشود و عملش بدین قاعده است که بگیرد ... و جزو از غل حمره و در دیگی با ظرف





مسین کند و بر روی جمرات یا رماد گرم نهد و جزوی از بورق مسحوق در وی بریزد که

که غلیان قوی در او پدید آید پس عامل دستهای خود را در آن ظرف که جوشش

میزند در آرد و بیرون آرد که هیچ ضرر نیابد و فی الحقیقت این عمل از ملاعب آب است

نه ملاعب آتش و مؤلف کتاب بر این وجه آورده و در این محل ذکر کرده و مترجم را لذا

تبع ناگزیر است **وصل یازدهم** لعوب الحدید ابن الحلاج آورده است

که اگر قطعه حدیدی را بدهن طبان خالص تلطیخ کند و آتش در وی زند مشتعل گردد و شمع

روشنی بخشد و این وقتی غریب نماید که از آهن بصورت شمع چیزی ساخته باشد و یا آنکه

کارد و شمشیره گرز و تیر و هر چه از آهن باشد همین عمل نظر در آید **فصل دوازدهم**

در ملاعب الماء و پنج از آن در پنج وصل تحریر در میاید **وصل اول** ماء المحرق

و این را نار بارده نامند و او آبی است که بر جامه بریزد فی الحال بسوزد و عملش چنان

است که بگیرد مرقشیشای ذهبی در غایت صفا و لون و از امثال عدس سازد و در جام

آبگینه بسیطه و گشنیز بر بالای آن سرکشاده بنهد و بامداد در بهینه نظر اگه مطین المحکمه باشد

و بر مستوقد ترکیب کند و بقرع و انبیق بچکاند و بخته کلی در این تقطیر آن است که دوا را بر

سیکه نحاس فرش کند یعنی سبیکه مذکور در اسفل برنیه باشد و الا هیچ چه مقطر نشود و

آبی که از قطرات او پدید آید آب سیاه باشد انگاه آبی زرد و پس آب سفید جمیع آنها را

با یکدیگر انضمام دهد و چهار ده روز در مستوقد خضرای شده و الراس در زبل

دفن کند و هر سه روز تبدیل زبل نماید بعد از آن بیرون آرد و در زجاجه حلبی که در غایت

استحکام باشد محافظت نماید و باید که آب بدست و جسد نرسد پس بر هر جامه که

قطره از آن برسد فی الحال بسوزد و بر پوست حیوانات و بر چوب نیز همین عمل کند

**وصل دوم** ماء الغلی و این آبی باشد که بی آتش بجوش آید و عملش چنان است

که بگیرد قشر البیض النعام و بکوبد نیکو پس آب در دیگ کنند و بر دیگدان نهد و از آن

مسحوق قدری در وی ریزد و آب بی آتش بجوش آید و بعضی گفته اند که دیگ ابریز

برف یا یخ بنهد و این عمل کنند جوش آید بر بالای برف و یخ و عجیب نماید **وصل سوم**

ShivaDoc.com



ماء المعلق اگر خواهد که آب معلق بایستد بی آنکه ظرف هویدا داشته باشد باید بگیرد
قدری غری ماهی که سفید و تازه باشد و بگدازد و در کوزه نو کند و تحریک نماید تا همه اجزای
داخل کوزه را احاطه کند و چون سرد گردد آب در وی کند و بعد از آن کوزه را بشکند آب
معلق بایستد و عجب نماید **وصل چهاردهم** ماء الدم و این عملیست که آب صافی
را برنگ خون برآرند و عملش چنان است که بگیرد طحال گوسفند و آنرا بکارد مشرح سازد
در غایت رقت و قدری بورق بر وی پاشد چنانچه همه اجزای او برسد و گفته اند خون
سیاوشان اولی باشد و تحقیق آن بتجربه خواهد بود پس خشک کند و خورد بساید نیک و چون
خواهد که عمل نماید مقداری از آن چنانچه کس نبیند در ظرف آب افکند و سرش بپوشد
و چنان نماید که عمل و عزیمت میخواند پس از زمانی که سر ظرف بردارد همه خون شده باشد
**وصل پنجم** ماء الجامد و آن چنان است که آبرا منجمد یخ نماید و طریقش آنست
که آنرا شیر گرم کند و سرشیر تازه ماهی نرم بگوید و نوعی در وی افکند که کس نبیند فی الحال
آب چون لخت یخ بندد **فصل سیزدهم** در عجایب الکتابت و در این فصل هشت وصل است
**وصل اول** کتابة البیض و این چنان است که بر قشر و داخل بیضه سلو و خطی نوشته
پیدا آید که هیچ نوع ازاله توان کرد و عملش برین نمط است که بگیرد بیضه خام و
اگر طری باشد بهتر و زاک بهندی حل کند و بدان بر وی نویسد هرچه خواهد و با آتش یا آفتاب
خشک کند و دیگر باره تکرار نماید و هرچند مکرر کرده بهتر بود و چون این بیضه پخته کرده پوست
از وی باز کند نوشته بر سفیدی وی باشد در غایت درستی که هیچ نوعی زایل نگردد **وصل
دوم** کتابة الفضه و این کتابتی است که بر ورق حمرا یا زرقا نویسند چنان نماید که
نقره محلول نوشته اند و صنعتش چنانست که بگیرد سیماب و ارزیز المشتری بکلس سازد و سوده
آن را بیرون برد تا وقتی که چون خاک سفید گردد پس با آب صمغ تر سازد و بنویسد هرچه
خواهد و بعد از جفاف بگیرد جزع مهره زند که از کتابت ورق الفضه ممتاز باشد در درخشندگی
و صفا و براق و بها **وصل سیم** کتابة النار و آن کتابتیست که کتابت برو ظاهر نباشد
و چون نزدیک آتش برند ظاهر شود برنگی و عملش آنست که بنویسد بر کاغذی بنشادر و



و لبن حلیب هرچه خواهد و بعد از جفاف مطلقا ظاهر نباشد اما چون آتش نزدیک برده
خطی سیاه پدید آید و اگر کتابت بماء البصل باشد خطی سبز پدید آید و اگر بلبن بود خطی
زرد آشکارا شود و اگر روغن ماهی را سه روز در آفتاب بنهد و از آن پس بنویسد
بدان چیزی نوشته زرد پدید آید چون با آتش برند و گفته اند که چون در آفتاب بنهند
خطی اصفر هویدا گردد و اگر خردل و خرما بکوبند و در آفتاب گذارند سه شبانه روز پس بدان
آب بر کاغذ نویسند و بگذارند تا خشک شود هیچ نماید و چون با آتش نزدیک رسد
خطی سرخ هویدا گردد و اگر با آب نارنج بر کاغذ نویسند و بعد از جفاف با آتش دارند
هم نوشته سرخ پدید گردد **وصل چهارم** کتابة الماء این نوشته ایست که
کتابت او در آب ظاهر گردد بنویسد با آب زاج صافی بر ورق چون خشک گردد
هیچ کتابت مرئی نشود اما چون در آبی افکنند عفص در او جوشانیده باشند کتابت
سیاه هویدا گردد و اگر کتابت بشب یمانی ممزوج بخمر مقطر چون خشک گردد هیچ
کتابت مرئی نشود اما چون در آب صافی فکنند کتابت سفید ظاهر شود و از جمله عجیب
در کتابتش با آب پیدا آید آن است که زاج و مازو بر ورق زرد مالند و چون با آب
دهان بر آن ورق خطی نویسند آن نوشته سبز پدید آید و گفته اند اگر بشیر و نوره
بنویسند و چون در آب افکنند نوشته سفید ظاهر گردد **وصل پنجم** کتابة
اللیل آن کتابتی است که بشب توان خواند نه بروز و عملش چنانست که دم حمام
با مرگ یا میزند و بدان کتابتی بکنند بروز نتوان خواند و شب روشن توان خواند
و گفته اگر مراره نمر و مراره کلب اسود و مراره باز با یکدیگر مخلوط نماید و بقلم غلیظ چیزی
نویسد در روز آشکار نشود و در شب بنماید که گویا بزر محلول نوشته اند **وصل
ششم** کتابت الشعر و آن چنان است که موی آدمی بر عضوی از اعضای او بروید
بر وجهی که توان خواند بلفظی یا معنی بغایت غریب است بگیرد کمون اسود و دهن
ضفدع البیض و قشور عروق الحنظل بشرطیکه در روغن نیک جوشیده باشد
و بدین دوا کتابت هرچه خواهد بر عضو از جسد که خواهد آن موضع کتابت موی بروید

وطلی باشد که توان خواند **وصل هفتم** کتابت وجه الماء این کتابتی است
که بر روی آب توان کرد و اگر از قوه بفعل آید غریب چیزی است بگیرد ورق
احمر بداد یا سبز و ببرد و در ابزیت مسحوق نماید و از این معمول بر روی آب کتابت کند
نوشته پیدا آید **فصل هشتم** کتابت الحجر این کتابتی است که بر سنگ نوشته
و نوشته ظاهر گردد و این آیات غریب است بیاید سنگی که خواهد و اگر سرخ باشد
بهتر و اگر سبزی مایل بود عمل کامل تر باشد و آن را با آتش گرم کند و بشمع مصفا بنویسد
هرچه خواهد و سه شبانه روز در خل حاذق افکند پس از آن بیرون آورد که مقصود
حاصل شود **فصل چهاردهم** در عجایب الاکحال سه وصل تحریر میباید **وصل**
**اول** کحل المغیبات بطن سنور مذکر را شق کند و پیه او را بیرون آورد و خشک
سازد پس بگیرد تخم دجاجه بیضا که مطلق سواد بر او نبود و خشک کرده ببرد و بکوبد
و بدان اکتحال نماید هرچه مخفی باشد از مردم ببیند و اگر خواهد که این عمل باطل شود دیده
را بشراب بشوید **وصل دویم** کحل القراءة بگیرد خون هدهد و در سایه مجفف
سازد و نرم بساید و بدان اکتحال کند هر نوشته که باشد شب بچراغ بخواند **وصل سیم**
کحل السهر خیم را است که رگ خشک کند و بساید چون سرمه از آن سرمه در چشم
کشد در خواب نرود نه در سفر و نه سوار و نه پیاده **اصل ثانی** در حیل دوده گوگ
و مضمون این اصل در دو فصل مبین میگردد **فصل اول** در حیل و آن چاره سازی
باشد و پیدا کردن چیزها بحیله و انواع آن بسیار است و از جمله چهار نوع درست
وصل آورده شد **وصل اول** در اکسیر و در آن باب شش نکته گفته میشود
**نکته اول** اکسیر ماء الورد و این چنان باشد که آب او در بوی مثل گلاب سازند و غش
بر این وجه می‌کنند که بگیرند ورق بنفسج و نرم کوفته بر پارچه سفید بیزد و اگر او را ماء
الورد جید عظیم الرایحه که عنبر خام و مشک خت در او حل کرده باشند تنقیه کند تا وقتی
که مانند عجین شود انگاه حبوب سازند هر یک بقدر نخودی و چون وقت عمل آید حبه
از آن در تحت لسان نهند تا حل گردد و آتش فرو نبرد و پس قدحی آب بدهن برساند





و لعاب مذکور در وی ریزد تا بهمه اجزای او برسد بعده در آنجا مانند گلاب خوشبوی باشد
چون جرعه از این آب بنوشد از دهن او رایحه طیبه استشمام رود **نکته دوم**
اگر سه گیمن کبوتر را با آب چغندر بر موی مالند سیاه و دراز گردد اگر زهره بز را بر این
برابر و مالد سیاه گردد **نکته سیم** اکسیر العسل و این دو نوع است یکی آنکه
دبس را یعنی شیره را عسل سازد و دوم آنکه از اول سال عسل پیدا کند و ثانی بدو چیز مصنع
حربی و شکر را بغیر لطافت عمل دو کار است اما اول بر آن وجه باید که بگیرد ماء آب
و بر وی ریزد تا آب معلوم مشهور بجوشاند جوشیدن معتدل پس صاف کند و مقداری لبن
ط بجوشد — بقر با جزوی بیاض البیض آمیخته در وی ریزد تا وقتی بغلی صافی شود پس مزج کند با وی ثمن
وزن او از شیر که با شمع آمیخته باشد و اگر نباید پنج جزو از صافی و یک جزو از موم جدید
طری و خمس وزن ثمن مذکور ماء الجبیه و بجوشاند تا قایم گردد و هرچند عسل بیشتر باشد نیکوتر
آید و عسل در این عمل تنقیه آب مذکور است و چون معمول مذکور بقوام آید و سرد
گردد آن را بدست نرم کند تا وقتی غلیظ و ثخین گردد آن گاه بکار برد و گفته اند اگر
یک رطل از دبس احمر صاف و جید بجوشند و دو رطل از حلیب معری بر وی ریخته
و بار نخم جوش دهند و از شهد مصفا یک رطل اضافه کنند مطلوب حاصل گردد
**نکته چهارم** اکسیر الدهن و این غلیت که تخم القثا ساختند یا دهن البقر و این علم
بسیار مفید است تخم مذکور را بگیرد و بکوبد نرم بعد از آن بگذارد و بر وجهی که از سر حد
اعتدال تجاوز نکند و سوزد آنگه مقداری آب صاف اضافه کند و جمعی از حکماء مقرر کرده
اند که ربع تخم آب قراح باید و چون آب بر او ریزند بکف دست بیاید مالید
و یک جزو را از آن ربع جزوی دهن الحل بر باید افکند و در لبن القثا باید جوشانید و اگر
لبن تمام بجوشد میشاید و اگر چیزی بماند می‌شاید و اگر دهن البقر خواهد در لبن البقر
بجوشاند پس میزان او را بنده بر چه وجه است اگر بقاعده باشد
فیها و اگر سخت بود دیگر دهن الحل اضافه کند و بجوشد بر چنانچه مذکور شد تا بقوام
آید و اگر بسیار ملایم باشد چیزی دیگر از تخم اضافه کند و بجوشاند تا بقرار باز

ShivaDoc.com



آید **نکتهٔ پنجم** اکسیر الجر این خمیر مایه ایست که از اندک او بسیاری بسیار
کاهل کتابت پسند کند توان ساخت چنانچه اگر شخصی خواهد روزی ده من زیاده تو
ب اید و عملش چنان است که بگیرد زاج قبرسی صاف پاک و در آب کند از وی لی
احمر بیرون آید در ته بماند بر او اضافت کند و آب بسیار نباید کرد تا غلیظ آید و خوبتر آن است
که بقوام عسل نزدیک پس مقداری از آن در ظرف کند و مقداری نگهدارد و مازو
نیم کوفته بر آن بریزد بی اهمال رنگ او تغییر کند پس تجربه نماید اگر بسرخی مایل بود
از آب مذکور که نگاه داشته بر وی بریزد اگر بکبودی میل کند از دوای نیم کوفته بر آن
اضافه کند تا وقتی که سواد او بموجب لزوم گردد پس بپالاید و بکار برد و آنچه از رنگ در
ته مانده باشد دیگر آب در او ریزد و باز همان عمل بجای آرد و اگر غلیظ و اسود باشد باز لیکن
اضافه کند و نوعی دیگر نیز عمل توان کرد اما باول اضافه نشاید کرد که ان اعلی است
و این ادنی و شرط دیگر از آن است که عقاد اول نیکو باشد و لای در تک او بماند
و چون آب صافی از وی بگذراند و دید که در لای او صبغ بسیار است تکرار عمل کند و الا فلا
**نکتهٔ ششم** اکسیر الحل و این عملیست که به و آب قراح را سرکه خوش مزه
بی خمر سازند و این عمل نزد حکما از اعمال مشهور است و در مملکت زیر باد اکثر مردم
بایتعمل اقدام مینمایند و سرکه بدین نوع میسازند و بکار میبرند و صنعتش باینوجه است که
بگیرد از زباک سفید بی عیب دو جزو و ورق نخل جزوی و سحق کند دو ای اول را سحق
سازند نیکو و ای ثانی نوعی دیگر کوبند برنج کوفتی نیکو پس قدری از سفال بگیرد مطین
و دوای مرقوق را در وی ریزند و اربعة امثال هر دو بوزن آب صاف شیرین بر
بالای آن بسکند و سر دیگرا ببندد و بعجین طین شده وصل کنند و بر تنوری مدور که حامل
حد این عمل ساخته باشند وضع نماید و هفت شبانه روز این قطع با آتش خاک
انگشت تحیه و تعلیه تعفین کند بحیثیتی که آتش فرو نیرد و حرارت منقطع گردد
پس از آن سر بگشایند خلی در غایت حموضت برآرند و عوض آن آب صاف بریزند
و همان آتش بجای خود باشد و روزی دیگر باز اخذ خل کنند و ماء قراح بریزند



و این مایه ایست که بسیار وقت و در این صورت از وی بحصول میوند و از اهل تجربه
استماع افتاده که تا یکسال تجربه باید کرد **وصل دویم** در تعافین و از آن
سه نکته کتب میکرد و بعونه تعالی **نکتهٔ اول** تعفین النحل و این عمل بسیار نافع
چه در موضعی که نحل عسل نباشد و خواهند که پیدا شود و بسیار نافع چه در موضعیکه نبود بنا
عمل تحصیل آن توان کرد و در بعضی قری که بر کنار رود نیل مصر است و در دیار صعید نیز این
عمل بجای میآرند و زنبور بسیار حاصل میکنند و حصول آن بر این نوع است که عجل
بقره سی ماه گذشته باشد و بی عیب بود و پاک از بهر عمل بگیرد و ذبح کنند و بگذارد تا
تمام خون از اعضای او برود و چون خون باز ایستد چشم و گوش و دهن و حنجره و جمیع
ثقب و منافذ او را بدوزند و رشته بسیار محکم باریک که از کتان تافته باشند و
جمیع مواضع دوخته را از زفت رومی تازه طلا کنند تا بهوا مطلق بیرون نرود و بدرون
نیز در نیاید پس چوب دستی بگیرند و بر وی زنند مره بعد اخری تا جمیع استخوان او ریزه
ریزه گردد و باید که هیچ جا پوست او سوراخ نشود و پاره نگردد که بطلان عمل را راه
یابد پس آنعجل مرضوض را در موضعی مضبوط بگذارند که بعد از چند روز تمام وی
نحل گردد پس ایشان را بگیرد و بدستوری که مقرر است یعسوب را پیدا کند و منازل
جهة ایشان تعیین کند که عسلی در غایت زیبائی حاصل شود **نکتهٔ دویم** تعفین العقرب
و در بعضی اوقات بدهن العقرب احتیاج میافتد جهة معالجه بعضی علل چون تحجر المثانه و
غیر آن و بدست آوردن عقارب متعذر است حکما در تحصیل ایشان چاره بدست آورده اند
و عملش آنست که بگیرد بادروج و در میان دو رغیف حار نهد و بگذارد و بعد از
هفته بنگرد سه عقارب حاضر شده باشند و از نیش ایشان باید حذر کرد که بر کسی زنند اگر
بگزند اغلب آن است که بمیرد **نکتهٔ سیم** تعفین الحیات آن مقدار از عناکب
کبار که توانند بدست آرد و از لبن اتن انقدر که انها در وی مغمور توانند شد پس چهار
هفته این مذکور را در ظرفی زجاجی در زبل تعفین کند بشرایط و چون این مدت بگذرد
حیات سرخ گزنده و کشنده متولد شوند از ایشان حذر لازم است و اگر بجای

ShivaDoc.com



فناک جانوری که او را بیتکا گویند حیات بزرگتر و بهتر پدید آید فصل سیم
در علم نیرنجات نیرنج المودت عمل وقتی که قمر از برج ثابت بسعدی متصل بود و
اگر آن سعد زهره باشد اولی بود و عطارد متصل بود بزهره یا مشتری و چون این کار
خواهد که بسازد فرا گیرد دقیق ترمس و عجین کند با آب می و بوزن آن عسل نحل با آن
اضافه نماید و اتفاق از این دو ایچیزی شیرین از اطعمه یا اشربه بهر که خواهد دهد که
مطلقا از تو صبر تواند کرد و خود را فدای او سازد از غایت محبت نیرنج البغض
بگیرد کاه دیوس جزوی و شونیز جزوی و این هر دو را با جزوی از عسل بلادر خمیر کنند و
از وزن وی فابر ابریشم بوزن آن قند نماید هر کس بخورد اندر طعامی حامض میان ایشان
عداوت و بغض پدید آید نیرنج الصلح بگیرد زیتون و روغن نار و این حل کنند
و بر خارج اجفان کسی بمالد بر سبیل [illegible] قادر نشود تا وقتی که با عسل محو کنند و در کتاب
خواص الاشیاء است که اگر بگیرد ضفدع بری و در آب بجوشاند تا مهرا
گردد و اثری از لحم او نماند پس آن آب بر روی کسی پاشند نابینا گردد و چون خواهی
که بصلاح آید در آب [illegible] اوراق الشونیز فصل چهارم در [illegible] و این لفظ
جمع [illegible] و دک حیل را گویند که بدان حرب تمشی توان کرد و اخذ مالی یا متاع از زن
متصور باشد و آن صورت را انواع کرده اند و از جمله دو نوع در شده وصل آورده
میشود فصل اول در حیل طوائف و این اعمال اهل زرقست و عمل کردن بر
اولی بدانکه هر کسی را از طوائف حیله ایست که بدان متعلق باشد حیل المنجمین
چون کسی طالع را ببیند گوید در طالع تو هنوز ضعف است و گوید که تعلق بفلان عضو
از اعضای تو دارد ضعیف است اگر خواهی که این معنی را تحقیق کنی صورت تو از
موم بسازم تو آنرا در کاسه آب انداز و بر بالای بام نهد و صباح ملاحظه کن اگر
آن عضو تباه شده بدان که حکم نجوم است پس از شمع صورتی بسازد و قدری از شمع
منجم [illegible] بجای آن عضو محکم ببندد و روی از شمع رقیق بود [illegible] و چون آن
صورت در آب نهد یکی از آن دو مذکور بگدازد [illegible] فساد بدان عضو را ویابد



و آن کس در گمان افتد منجم بالطبع میل از دو چیزی بگیرد و تعویذی که باید بنویسد حیل
المعزمین هر چه از ملاعب [illegible] مذکور شد میل معزمان است و از آن حیله کاری
دارند که صورتی از موم بسازند و گویند که دیوی ترا ایذا میکند در میان این صورت
است و من او را قتل و قطع میکنم پس هر عضو که از اعضای او برد خون روان گردد
و ناظر یقین داند که دیو کشته است زیرا که در موم خون پیدا شد و این حیله بیان
که از علقه بگیرد و در هر عضوی از صورت که خواهد پنهان کند و پوشیده بشمع رقیق بر
وجهی که کس نه بیند پس آن عضو را که قطع کند آن علقه مضطرب گردد و از او خون روان
شود و حضار متحیر شوند و یکی دیگر از کارهای ایشان قتل شیطان است در حمام و آن
وقتی میسر میشود که تجبیر کند بحشیشه که از ادبحاش خوانند و طریقش آنست که فتیله بگیرد
در مسرجه نهد و آن فتیله [illegible] باشد شحم و ملح [illegible] اشته از
چوب [illegible] و قدری لیقه [illegible] و غبار [illegible] را روشن کرداند و [illegible]
گیاه تدخین کند و صب مذکور را با خون که در طاس حمام با آب گرم حل کرده باشد
پیش آرد و چنان نماید که اینک دیو را میکشم پس طاس بر زمین ریزد و فریاد کند و از آن
خانه بیرون رود و هر که در آن خانه نگرد دود [illegible] متلون بیند و خون بسیار ریخته یقین کند
که دیو کشته شده است حیل الزراقین حیلهای ایشان بسیار است جمعی
که از روی رزق در گوشه نشینند ایشان را از هم زبانان و همدستان چاره نیست
که با هم بزبان خواص با اشارت مخصوصه سخن گویند و از جمله یک حیله ایشان آورده
میشود و آن حیلیست که بر اهل مجلس چنان ظاهر میشود که نور بر روی او فرود میاید و چهره
وی درخشنده میشود و مردم متعجب و متحیر شوند و صفتش چنان است که شکوفه شجره
که از ابجه العالم گویند بگیرد و آب آنرا حاصل کرده روی بدان بشوید و اگر آن بدست
نیاید بستاند جزوی آزا [illegible] حیوانی یک اوقیه و دو جزو ریاض البیض و در کاسه
پاک صلایه کند پس در کوزه خام بدآتش [illegible] بر دو دیگر بار به آتش دهد چون آتش
سرد شود بیرون آرد و یک جزو ماء الحمص و نیم جزو [illegible] مغز تخم خربوزه بدستور

بدان خوراند و خشک ساخته در حمام بر کوی تنگ بر روی افشاند بعد از انکه عرق کرده باشد
بمقدار پشت کار روی بر افشاند و یک ساعت دست بر آن ماله انگه دست بماله
و آب بریزد و به مجلس درآید و در برابر روزنه نشیند و یکی از مریدان مراتی صاف بدست
گیرد و اگر روز است چنان کند که در پیش آفتاب بدارد و شعاع او را نوعی سازد که
بروی افتد و اگر شب است در پیش شمع داشته شعاع او را متوجه آن سازد و بسا که
آن نور بروی بشباهت ظاهر گردد که همه حاضران و ناظران از آن متحیر و متعجب شوند و آن
سبب رواج بازار و رونق کار او گردد **فصل دویم** در اذیات و این
علما است که از رزق مردم را از آن بی‌بهره سازند و او را با خذ مال سبب راحت خود
خود کرداند و بر سبیل اجمال زبهرهایی مختصر گفته میشود **اذا الزاهد** چون سجاده
او را با آب لیمون و لبان بیالاید هیچ نوع پاک نشود الا بمقراض یا اصباغ جدید
**اذا الكاتب** در دوات او بمقداری از تمر هندی بریزد مطلقا بر کتابت قادر نشود
و یک حرف نتواند نوشت **ایذاء مقدم** مجلس او را اطعام باید کرد از تین
ممزوج به بیض النمل خود را از ضرطه نگاه نتواند داشت و اگر سرگین ارنب وی را اطعام
کنند همین خاصیت دهد و دفع آن بدهن النحل باید کرد یا بسفوف که از زیره کرمانی
مقویات **اذی الطباخ** سه درم بذر بادروج در دیگ او کند آتش او چنان
نماید که پر گرم است و مردم را از آن کراهت آید و از عزیزی استماع افتاد که
اگر روده حمل تازه بگیرد و پاک بشوید و تاب دهد بر وجهی که یک ذرع ده ذرع آید پس
انرا در سایه خشک کند و بعد از آن بمقراض ریزه ریزه کند بمقدار سر موی و سر انرا به
چیزی پاک سیاه کند و نگاه دارد و چون در مجلس طبقی برنج گرم پدید آید مقداری
از آن بروی طبق بریزد ذرات بسبب حرارت در حرکت آیند و دراز شوند مانند دیدان
سر سیاه و هم کاسه از آن متنفر شده و دست از آن بردارد و کسیکه اصل انرا داند
خوش تناول نماید و باک ندارد **اذی الكیمیاگر** هر گاه مقداری از نیل
معقود در دیگ وی اندازد جمیع کلهای گوسفند ان زرد نمایند چون سر گوسفند مرده

تمثل بتیاداوم

دیدان کرم

اذی الحی



**اذی الخباز** مقداری زیبق در تنور ریزد یک نان بجای خود قرار نگیرد و بعضی بر آنند
که براده رصاص همین عمل کند و براده نحاس نیز گفته و قلع نیز مشهور است **اذی**
**الحلوائی** سبکدستی نشر کند بر حلاوت او مقداری از صبر سقوطری بر که از آنها
حلوا بجوشد دیر او را درد کند **اذی الطحان** مقدار پنجدرم قلع ریزه کرده یا براده
رصاص با قدری گندم در ثقبه حجر آسیا بریزد فی الحال بر جای بایستد و نتواند
که گردد تا وقتی که سنگ را بردارند و آن پاک کنند **اذی سپاهی** سه درم
افیون مصری با پنجاه عدد جوز در آب آهک بجوشانند و باسب وی بخورانند فی الحال
بیمار شود چنانچه قدم از قدم بر ندارد و چون روغن گاو در گلویش ریزد فی الحال
به گردد **اذی صباغ** مرارة الثعلب و انرا بر ذهب بماله در دم بلون نحاس
برآید و موجب انفعال زرگر گردد **اذی صیاد** هرگاه کهی در وقت صید نعل
یمین را در شمال اندازد و بر عکس مطلقا هیچ شکار بدست نیاید و هم از پیش برود **اذی**
**دفاف** و طبال اگر جلد ذئب بگیرد و تدهین کند و دف بر آن دارد بتمامی منشق گردد
و اگر از همان مذکور طبلی بسازد هرگاه بنوازد جمیع طبول که در آن نواحی باشند پاره
پاره شوند **اذی فقاعی** مقداری ملح مدقوق در مجمده وی افکند جمیع جمد او بگذارد
و آب شود **وصل سیم** در حیل و کاشره و آنها جمعی باشند که بتدبیر و تلبیس
مال و متاع مردم را متصرف شوند و مجر قمار ایشان عجیب و غریبات و دانستن
مخاریق ایشان جهت حفظ مال و متاع خود لازم است و مقدم بر مخرق ایشان آنست
که تزویر میکنند که سگ بر ایشان بانگ نکند تا هر جا که خواهند در آیند و بصورت چند
وجه است و یکی انکه لسان ضبع در دست می‌گیرند و مادام که آن شی در دست
ایشان است سگ بر ایشان بانگ نکند و چون مذاکیر او با خود نیز دارند همین عمل کند و
دیگر بیرون ضبعی را بگیرند و بکوبند بغایت نرم و باالبن کلب بحق نمایند تا عجین گردد و از
آن صورت سگی سازند و با زبان کفتار در خرقه بسته با خود نگه دارند و خاصیت آن در
کلاب اقوی باشد هرگز حالی بانگ نزنند و نه او را بگیرند و نه گزند **خاتمه** در لعبهای

ضبع کفتار

سفره که خالی از خراب بیت **لعب الاناء** از دهن در روشن کردن
چراغ باشد از دود و طریقش آنست که بگیرد کوگرد با نفط سفید بر آمیزد و از او با چوب
خلی در از بخشد از بن او تا سر او دستیله را روشن کند و اگر چه چوب بیت گر باشد
و بر دیوار خانه عمل توان کرد اما دیوار باید که هموار باشد و خطش سطر تر بود تا آتش
نیک برود دود **لعب القرطاس** از کاغذ تا پر سازد که بر او کباب توان کرد و دیگ
توان پخت بگیر دشتبانی و مقداری کافور را یکدیگر ممزوج کند و کاغذی را چون
تا پر سازد و اگر چهار پهلو بود بهتر باشد و از این مذکور بروی اندایه و تکرار عمل نماید و
بعد از جفاف بر آتش دان نهاده روغن در وی کند و آنچه خواهد از لحم و بیض و عشره
بروغن بپزد **لعب السکین** دیگ که در جوش باشد فی اسمال غلیان او در سکین
دهد و آن چنان است که بگیرد ضفدع بری و بگذارد تا خشک شود پس استخوان بزرگ
وی را بگیرد و هرگاه که خواهد این عمل کند آن عظم کبیر را بر سر دیگ جوشان نهد فی الحال
غلیان او ساکن گردد **لعب القطع** بر رشته ضعیف استخوان بزرگ دار و هم کند عکس
این گونه است که بگیرد رشته نازک از قطن و تر سازد و اندر آب الملح و الزاج و دو کشند از آن
بر استخوان چند نوبت بریده شود **لعب البکاء** سحق کند زاج ابیض را با دهن طیب
مثل دهن بادام یا روغن گل یا بنفشه و بدان مموق کحل یا ریحانی بیالاید هر که از آن کحل یا
ریحان بو کند فی الحال گریه در آید **لعب دفع الغلی** صحیفه بسازد از اسرب بقدر
قدر و در او وضع کند و آب بروی ریزد و هر چند آتش کند آب بجوش نیاید ملکه چنان
گرم هم نشود **لعب رقص الکلب** مقداری از دار چینی خالص تازه تیز بو
صلایه کنند با دقیق آمیخته نان پزد و به سگی دهد و بعد از زمانی گریه کنان در رقص آید
و اگر بیشتر خورده بیشتر گریه کند **لعب الضحک** بازیست که موجب خنده باشد و این چنان
بود که از آن تراب گورستان و آن مزاغ کرده باشند بردارند و در زیر سفره یا خوانی که
بر آن طعام خواهند بر زمین ریزند هیچ کس طعام نتواند خورد از بسیاری خنده و کس
سبب از آن ندانند و گفته اند اگر کسی را بگیرند و موی سر آدمی در پای وی بند و در زیر
سفره بیفکنند همین خاصیت دارد





## مقصد سیم در علم کیمیا

و آن عبارتست از معرفت تغیر صورت جوهری و دیگر و تبدیل مزاج آن بتطهیر
و تحلیل و تعقید و مانند آن و آنرا اکسیر و صنعت نیز خوانند چنانکه بدان اشارت
کرده **فصل اول** در شناختن حجر مکرم و ساختن حجر مکرم و بکار بردن آن
بطریق عمل جوانیه مغربی و طریق عمل برانیه بدستور حضرت ادریس و حکماء ما تقدم
الی زماننا بدانکه بسبب هذا این علم شریف فن لطیف را بفرمان شاه ولایت مآب
علی مرتضی علیه السلام و آنچه از کتب قوم استخراج و از اصطلاحات ایشان تجربه
نموده فنی بالاختصاص در این منتخب بنگارم بدان ایدک الله تعالی که در علم الحجر
الجامع از مولی در فن الضوء الشمس و القمر از استخراج آیه و افی بدایه نور فی صبغة البیضا
و صبغة الحمراء صبغه حمرا از صبغه بیضا اخذ فرموده به مذهب الاعظم حکما و کبیر تقیم و
بعضه را شق دهد معنی قولنا لولا القمر لم تکن الشمس و لولا الفضة لم یکن الذهب
و اردنا من الفضة البیضاء و انها صبغة البیضاء و اخرجنا منها ذهب
و سمینا و بالصبغة الحمراء ثانی خذ من فرع الحجر لا من اصله و لا من الحجر
مقصود کلیه حجر مکرم است و اخذ فرع حجر منوط بشناختن اصل حجر است

### فصل دوم در معرفت حجر مکرم و ترکیب الاحمر و حجر الطلق و حجر الصفا

در این جا حجر مکرم را آشکارا نمائیم برای برادران بدون رمز تا بدانند و له
از چه تولید میشود و شناختن اصل حجر و ساختن حجر و بکار بردن حجر را تا بدانند
که حجر مکرم و ثبوت او بدین دستور است بدانکه حجر مکرم مراد از موی سر انسان
است که باید اول حجر را بعزرائیل عذاب روح و نفس را از او خارج نماید
بعد به تطهیر آن جسد کن تا از اوساخ مانعه جاعله بنه بر عمل پاک شود پس آنچه خارج
نموده بر گردان بجسد تا بنائید اسرافیل روح آن جسد مرده زنده شود و خلق بدیع
ملاحظه کنی چه که جسد روح غیر را قبول نکند و روح هم بجسد غیر اقبال نکند و از روح
و نفس پس از تفصیل اگر چه دو شئ دیده میشود ولی در باطن ذات متحدند و یکی شئ

ShivaDoc.com



و آنچه از حجر بیرون میشود در هر مقامی بمناسبت آن مقام اسمی گذارده اند قبل
از خروج از معدن اسمی دارد و بعد از خروج اسمی و قبل از تطهیر اسمی و بعد از تطهیر
اسمائی و در مقام ظهور اثر و فعل اسمی و در هر مقامی هر یک از روح و جسد نامی
دارند فرار تقصر ده ماء المنحل مقطر از حجر است و این ماء الکبریت و ماء الشب و
لعاب الافاعی و النحل و الحجر و نار الهواء و ماء الهواء این تمام بیان برای آن است
که بدانند حجر صاحب دو رکن است نار و ماء یعنی رطوبت و حرارت و این ماء الهی
قبل از کسب دهنیت از ارض کبریتی ماء الهواء ذکر میشود چه که رطوبت در او
غالب است و بعد از آن که این مقطر اول که ماء است کسب ناریت از مقطر ثانی
نمود عنصر نار مکنون در او ظاهر است در اینوقت بنار الهواء نامیده میشود و این
رکنین اعظمین فی الحقیقه ما علینه از هواء ظاهر فسبحان من خلق الالوان بهمه
این اسماء مذکوره بماء منحل از حجر راجع و همین قسم ارض حجر و سایر ما یخرج منه را
قیاس کن برخی بروح و نفس و جسد گفته اند و برخی ارض را حجر گفته اند و ما یخرج
منه را زیبق و کبریت بظاهر دو تا هستند لاکن فی الحقیقه متحد و یک ذات و یک
نفس اگر یکی نباشند حل طبیعی تشیع که اول رتبه اوست دست ندهد باری این
زیبق و کبریت که از یک معدن دلخ و اخذ شده و ذکر و انثی اند و را تطهیر کنند
تا از اوساخ مانند طاهر شود و قابل امتزاج گردند و مقصود از تطهیر آنکه تدبیر
نموده تا آن مشاکلت باطنیه در صورت ظاهر شود تا قابل مزاج گردند مثلا
زیبق رطوبت ظاهریه او مانع امتزاج او با کبریت است پس ماء الهی که از
همین حجر حکمت جاری شده و بغیر از نامیده اند باید تدبیر نمود تا رطوبت ظاهریه
او که مانع از امتزاج با نار کبریتی است زایل شود و حرارت باطنیه ظاهر
گردد در اینصورت سهل است چه دهن با دهن زود امتزاج گیرد تا گر آب
و دهن هر گز امتزاج نگیرند پس جهد باید کرد تا دهن باطنیه زیبقیه که نظر ابعلیه
رطوبت افسرده مانده و محجوب گشته بتدبیر عمل ظاهر شود با نفس کبریتی که فی الحقیقه





دهن است متحد شود و سبب اعظم اتحاد و مزاج درین صنع و حکمت همین است
مفتاح بعضی نار دانسته اند غلط است مفتاح المفاتیح عقل است و نه چرا
که حل طبیعی و امتزاج حقیقی حاصل نشود مگر بمشابهت و مشاکلت اینکه مقصود از
ماء الهی غیر آبی است بلکه ماء مقطر از حجر حکمت است اگرچه این ماء بصورت ماء است
لیکن در باطن نار است و اطلاق لفظ ماء بر او نظر بر رطوبت و برودتیست
که در ظاهر او مشهود است پس این زیبق و کبریت اگر در ظاهر دو اند در حقیقت
یک ذات اند و یک نفس و اما نفس حجر اصلش از ماء است و مفرغ عنت
و ناطقت و حامل یقین است و صاحب نفسین و مطلع روحین و حرکت
فعل اوست که از شرار ناره احداث میشود مخزن و مبدا و معاد این امر همه حجر است
پس از تفصیل یک اصل و سه فرع از او بیرون می آید جنگ روح نفس مع ذلک
چند نام دارند در مقامی زیبق و کبریت و در مقامی روح و نفس و زیبقین
و نفسین و روحین و فرار و نار للغنی هم مینامند و سبب این همه نامها یک چیز است
در مقامی که زیبق گویند بجهة آنکه بود از بسکه از آتش و آب نامیده اند برای آنکه
ماده کبریتی و اند و لیکن مردمان نادان ندانسته اند و این زیبق را زیبق از زری
خوانده اند و حجر را بمعادن سبعه و انجم سیاره متعلق دانسته اند برای رنگ
سرخش زهره و نحاس نامیده اند چرا که ساکن و در آب میشود چون رنگ
حجر بقوت زیبق محلول صعود و مشعشع گشت در اینجا و را ذهب نامیده
مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها
کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة
یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور   این معانی است
که کلام الله ناطق الو الائمه الصادق لتفسیر کلام فرمایند این مقام
الکلیل الا کالکلیل است و کبریت الاحمر و ذهب حکما و سر الاسرار
و ما بقی معادن را همین قسم قیاس کن و با خلاف اربعه صعفه بوسود و بلغم

ShivaDoc.com



و ... م که ظهورات طبایع اربعه اند و در تحت نباتی نامیده اند اشرف اجناس
ثلاثه را باید دست یابی و حامل حجر مکرم و بقدر خاصیت از او اخذ کن بنا بر این
به تفصیل نماه و بعد از تفصیل اخراج غیر متشاکله کن و چون غیر متشاکلین خارج
شدند و متشاکلین مهیا شدند کما قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام خذ
الروح عیاء الذی من جنسها و فی قرابتها ثم حللتم و فصلتم و بعلتم
ونکحا واحدا  این مقام تزویج اول کلام است پس اینها الهی را که ذکرا
و روح است و فاعل است بارض کبریتی که انثی و مفعول است تزویج کن
چون چندی برآید و بگذرد نطفه منعقد شود چه که گفتیم حجر قوم موضوع است
و او دست کن مکنون و سر مخزون پس بتولید فرانی که بقوه روحانی بوجود
آید از عنصرین متقادمین متشاکلین یعنی زیبق و کبریت موجود شد از بطن او در
خارج کن این زمان تطهیر است و اگر گفته شود زمان تزویج است آن سر صد
ولیکن زمان تحلیلت پس بگیر این ولد مکرم را یعنی این ارض مقصوده را که
از نار کبریتی و ماء زیبقی بوجود آمده و بیاره از زیبق محلول که ماده و حقیقت اوست
مخلوط نما و در آتش ملایم معتدل بگذار تا بعضی از آن ارض مقصوده حل شود
مجدداً آب اضافه کن تا آنچه از ذات کبریتی که در این ارض طیبه مبارکه
مکنون است بقوه مفتاح زیبقی حل شود و با این آب متحد گردد و مکرر اعمل
شود تا آنچه از صبغ که نار است و حقیقت نفس است از ارض که حجر مکرم است
خارج شود و بعضی بزیبق تنها اکتفا نموده اند در این رتبه و در سر این راه که رسیده اند
او را قمر و اکسیر قمر خوانده اند و صبغ مطهر خوانده اند و حل و عقد گفته اند و عمل برانی موهوم
ساخته اند و چون نظیر دو قسم نمائیم تا دهن الحمرا گردد و کبریت الاحمر و علم الاکبر
و زرنیخ الاحمر و شمس الاعظم و حجر مکرم نامیده اند و در حقیقت نفس الامر مرکب
است از روح و نفس و جسد و صاحب طبایع اربعه چه که بقوت روحانیه
از هر رکنی روحی اخذ نموده و با خود متحد ساخته و احتیاج برکنی دیگر ندارد و





خودش حامل جوهر فاعل است و بذاته صانع چرا که بتدبیر ظاهر گردیده از وسخ
و سواد و رطوبت خارجه که مانع از ظهور اثر و فعل اوست این است که قدما او
را در بعضه وقتی اکلیل غلبه نامیده اند چه که غالب است بر کل اجساد و نافذ الحکم
است بر کل معادن و لیکن اگر روح و نفس با رض ظاهر نقیه خود که مغنیسیاء
بیضاء و ارض عطشان نامیده شده اند تدبیر ثانی احب و اصلح و اسلم است
ولی بواسطه امتزاج نگیرد و اتحاد نپذیرد چه که این صبغ که نفس رطبه و نوشادر
معدنی نامیده شده و آب بوده کسب دهنیت از ارض خود ننموده و هوا شده
و بعد از خشکیدن رطوبت بصورت نار که حقیقت کبریتیت ظاهر شده نفس نامیه
گفته اند و اگر بارض یابسه بخورانیم او را ماء ارض بگدازد و در اینصورت حل
طبیعی و مزاج حقیقی نخواهد شد چه که ارض عطشان مستحق آب است اگر آتش دهی
هلاک گردد و بمیرد و دیگر زنده نشود پس ناچار باید این ارض یابسه را با آبی که
از عنصر اوست بنوشانی تا حیاء الذی من جنسها نبات بروید و گیاه سبز شود
زیرا که ارض محتاج آب است و همچنین نار چه غذای حرارت رطوبت است و چون این دو
کن ترتیب معتدل شدند قابل امتزاج باشند و این آخر مقامات تزویج است
این ارض ثانی که غیر از ارض اول است و فی الحقیقه بقیه ارض اول است به باد
نامیده شده  وانها صابرة علی النار و لن یحترق و لن یحجب عنها پس این صبغ
طفل شیرخوار که از ابن الغذا را که از عنصر اوست بواقعت بدستور سابق بتربیت
کن زنهار زنهار بها دا خوراک و غذای غیر موافق بده و هی که فورا بمیرد و بجد رشد
و بلوغ که مقام تاثیر و غلبه اوست نخواهد رسید و فی الحقیقه این ارض میتاست
چه که روح از او اخذ شده پس باید باعانت روح مبعوث شود یعنی زنده و پاینده
گردد برای طرح عمل خاکش و قطره قطره بقطار و موم اندر آب ولی در عمل قمر هرگز
احتیاج صبغ نیست باید ارض را تنها تشمیع نمود و مکرر از آن حل شود تا تماما کامل
عیار گردد این یک راه است که بر امر ثانی میرود و لیرا د عمل جوانی شمسی باید

صنع مطهر با این ارض مشمع بخورانیم بدستور ایده تا عمل اکسیر شمس تمام شود و مراتب
تشمیع و حل و عقد منوط و مربوط بتبدل درایت و استعداد و قابلیت و استقامت
ارباب صنایع و مشاقین علم کاف می باشد و حکما به تحدیدات وقتیه و عددیه ندارد
دیدم پس از مراتب تشمیع بیک حل و عقد با سلیقه تدبیر پاک و پاکیزه اثر انعقاد اکسیر ظاهر
شده و هم چنین در بعضین ماه به ماه هم اثر انعقاد ظاهر شد و با آنکه اصل حجر را ماء الهی
و مفتاح زیبق حل کنند و آنچه از آن اخذ شده مجددا بر ارض باقیه بتدریج مسلط کنند
رتبه برتبه تا غرق شود و چند تکرار عمل کنند تا جمیع ارکان از روح و نفس و جسد آب
شوند این است که می فرمایند الحجر طریق جالی و هواء فی منصره و ناره فی طبیعة
و عرق بحاره که ما فی ظاهره پس آتش نرم تا رطوبت را از این میاه جذب
نماید و صورت نار که در ذات این میاه مضمر و در باطن است ظاهر گردد و صورت
آبی مضمر شود و چون دهنیه باطنیه ظاهر شد ناچار عقد شود و چند مرتبه حل و عقد
کن تا فاعل گردد و نافذ شود و میزان طبیعی ظاهر گردد باید حجر آب او سحق نمائی تا آنچه
صنع سریع الانحلالست با این آب مفتاحی که زیبق است حل شود و آب زیاده
کن تا آنچه حل شده صعود نماید این است دهن الاعظم و دهن المبارک و دهن الالهی
و زیبق الشرقی و هواء الحقیقی و روح الالهی و ذهب ذی جناحین که بقوت جناحین
یعنی آب مفتاحی و نار عنصری طیران نموده و متصاعد شده فی الحقیقه جناحین رکنین
باعظمین فاعلین که در نفس اوست و با این دو جناح طایر است در کل اجساد و اوست
طبیب بحرکت صحت اجساد علیله مریضه از برصی و جذامی و معدنی و نباتی پس باید
در قدم نفس قدم بر و لفکر در این صنع الله الاکبر نمایند و آبهائیکه مانند سیمرغ
و عنقاء مغرب است باید متشاکل و متقارب باشند تا مونس و منقاد و مرید
و مراد گردند بکمال سعی و کوشش روحانی در تمام اشراف اجناس موالید
ثلاثه همین اکسیر موجود است در عالم اصغر خاکی از نمونه عالم اکبر است بلکه محیط
مهیمن بر افلاک عالم اکبر است اما باید دانند که تمام الاشارات و الکنایات



و میزان و اعمال در کیفیت است نه در کمیت و در مشاکلت است و علم میزان
مقصود از ولد یا تولد که زیبق و گوگرد باشد جوهر سیست مطلوب تا که بقوه تشمیس
تصعید و بقوت آب از ارض حجر الهی میگیریم و مولود ارض حجرا که تمام جواهرا
و معادن را اوست پدر و می زاید و از وی پیدا میشود ابن العذراء تا شیر
میدهد بچه را تا زمانی که جوان رشید میشود و مثل او در و پدر چه قسم در بچه دان
زن در نه ماه بچه بدنیا میآید عیسی نادون کم در دنیا دنطفه حجر متکون میشود
ماه بماه روز بروز درجه بدرجه تا بدرجه کمال روح و نفس و جسد از تعفین بدن نجات
داده از آتش ظلمانی آب نورانی را می گیریم و عالی را از سافل دانی ممتاز
می کنیم و آب و ارض را تفصیل و تطهیر مینمائیم و مزج میدهیم و تزویج میکنیم گوگرد
را با آتش نرم میسوزانیم تعفین رطب حکماست تا ارض کبریت از ماء کبریت
خارج شود و این ماء لطیف حاد نورانی را بر این ارض ظلمانی مسلط نمائیم
برد و تقطیر تا آب در ارض نماند قدری از این آب بر این ارض مطهر مسلط نمائیم
و در تعفین رطب بگذاریم و مکرر نمائیم با این آب کبریتی با ارض زیبقی متحد شوند
پس قدری از این ماء بر زیبق جدید تا (۲۹) مرتبه بخورانیم تا این ارض مشمع و
مشمع شود در این وقت اکسیر قمر تمام است و بعد منظر میسازیم آب اول را و
بر ارض کبریت مسلط مینمائیم زر و تقطیر مکرر تا این ماء الهی بجز از حقیقت نفس در این
ارض باقی مانده حل نماید و از نفس سیح باقی نماند از کان حجر که روح و نفس و جسد
در انجا کامل خواهد بود زیبق الانبیاء نامند یکی از این زیبق نبیاه بر این ارض مطهر مسلط
کنیم تا این ماء الهی تقریبا که گرفته ایم از طلا بخود گیرد و حل نماید و جزء خود کند یعنی ارض
کبریتی و ماء زیبقی را تشمیع و متحد نمائیم و بعد از این ارض مشمع تا یک اربعین در حل
گذاریم تشمیع شود این اول مقام تحلیل است و آب و ام اکسیر قمر و چون ذهن
مطهر مذکور را که همان نفس است با این ارض مشمع و منسوب و مشمع نمائیم اکسیر
شمس نمائیم و مادر و باب اعظم انبیاء و اولیاء اتمام بذیرد این کلمات از اسرار

ShivaDoc.com



اجسا و حکماست که روح و نفس و جسد باید از یک نقطه بسیط باشند و مقصود از عالم
اکبر و حجر مکرم یا جامع اجناس موالید ثلاثه جدا شده پس بدانند که رکن اعظم در تدبیر
اعمال صنعت حجر مکرم آتش است که با علامات او جمیع این مقامات اتمام پذیرد و
لاکن آتش ملایم خفیف چه اگر تندی آتش بطریق زیاده شود و اگر خواهی بطریق بدیع بسبیل
جدید منبع عمل بنمائی انفاس معدنیات و ارواح النباتات و اجساد از آمیزان و
طبیعی که مسطور از انظار اخیام عباد است علم میزان ما است که بیدار عالم
نکند و در با آب گرم طول یا کبره نمائیم حجر مکرم را تا هر که ام رنگی با قضای عالم
طبیعت خود ظاهر نماید زرد سفید سرخ سیاه تا از هم بشناسیم بعد مزاج
ده اینها را مزاج کلی واقعی و مزاج کلی بصورت نه بندد مگر آنکه بگردانی جمیع اینها را
آب جاری بقطر سیال و بعد در حل بگذار تا مزاج یابند و متحد شوند اتحاد حق
یقین که هرگز منفصل نشوند و جسد اگر ذند این است مقام خلود اجساد و اخراج اجسام
از محل خود به جنت خلود که مقام بقای ایزوح زیبق است در جسد کبریتی مخلد
میشود یعنی دیگر ازاله صبغ و تغییر و تبدیل درین مقام محال است و در اینوقت
قیامت اجساد درین رتبه تمام است و این از اسرار طبیعیه و جوهر علم صنعته
در عالم طبیعت است بعضی از انبیا از زیبق وحده عمل را تمام نموده اند بدانکه
این حل تضعیف ذراتی را که اخذ نمودی اگر سه مرتبه رد بر سلفی نمائی تا حاد شود
با دهن که کبریت است و صبغ که همان ارض مطهر است مزاج یابد یعنی حل شود
عقد کند و این هنگام برنگ یاقوت جلوه و ظهور می نماید و جمیع اجساد معدنیه
را رنگ نافذ ثابت کند و بزعم قدما اکسیر خاک کش و اکسیر قطره و قطار نامیده اند
برای انفاذ در جمیع اجساد معدنیات امروزه می بینیم که این رنگهای لطیفه جلیله
غیبیه مکنون است در معدنیات همین که ازین اکسیر حجری معادن که حاصل صبغ
شده اند جامد وان زیبق و کبریت و زرنیخ و نوشادر و اجساد اینها همه است
ذهب فضه رصاص حدید و نحاس و اعظم کل در باب حمره ذهب از نحاس



و در باب بیاض قمر از رصاص و اما نفس حمره کبریت و نفس بیاض زرنیخ و زیبق
و تنقیه و وصل و مزاج عمل نوشادر است تمام ابواب معادن که ذکر شد اما
معدن الهی که از آب و این و روح القدس است از خلاصه کلمات انبیاء معلوم
میشود که اصل عمل از زیبق و کبریت است لاکن نه از زیبق و کبریت عامه بلکه از زیبق
و کبریتی است که از حجر مکرم کریم و مفتاح آتش مخصوص است که با علامات او می
گشایند و مزاج میگیرند و دیگر هر نفسی باید علم موازین که اصعب علوم است و
نزد حکمای قبل از فلسفه و غیره بعضی که مجلدات درین علم تصنیف نموده اند جمیع آن
بنظر و عقل تو منوط و مشروط است احتیاج بمیزان ظاهره ندارد و در ذکر اسامی
مختلفه که در کتب مذکور و مسطور است تا جمیع مراتب مبرهن شود بتمامه بدانکه
اصل این سر اعظم و امر قویم از شمس و قمر است که همان زیبق و کبریت انبیاء
و حکماست و لاکن اسامی مختلفه بحجر مکرم گذارده اند که از انظار مستور و از اغیار
محفوظ ماند و هر نامحرمی محرم اسرار الهی نشود این است زیبق کبریت ارض
روح جسد نفس ذکر انثی بیض بیضة الشعر بیضه شرقی دهن الهی ماء الهی
زیبق غربی راس ذنب ماء حاد ابن العذراء مفتاح مطلق ماء الحجر خمر بول الجمل
بول الصبیان ظاهر باطن سواد بیاض جمیع این اسامی نامیده اند و بعضی
اختصار باسم واحد نموده حجر نامیده اند زیرا که بر سه اسرار تدبیر واقف شده و
مائی اخذ نموده اند و او را زیبق شرقی و ماء کبریت و ماء حاد و حل و ماء شب و ابن
العذراء و مفتاح مطلق و ماء الحجر و بول الجمل و بول الصبیان نامیده اند و چون نوبت
به تقطیر انجام یعنی ماء او را که از شجره زیتون اخذ شده و با سنغ نموده در تعفین
گذارند تا سه نوبت تمام شد او را ماء مثلث گویند و او دست کلید در کنز الهی و
همچنین ارض او به اسماء لا یحصی نامیده شده مثل رصاص و کحل و نحاس المحکم و
اسفیداج و مغنیسیا و مرتک و راس المعدن و جسد و زیبق غربی و ماء دون
ذلک و اسماء لغویهم حکما ذکر نکرده اند بلکه در مراتب تدبیر با قضای آن حالت

و لون اسمی در سی مقرر داشته اند مثل انسان در هر حال باسمی و رسمی موسوم
و موصوفست از حالت علقه تا مخلع شدن بخلعت الله احسن الخالقین باتمام رسید
بیان معرفت

## فصل ۳ در دستورات و بکار بردن حجر مکرم

روز نخستین فروردین ماه که روز نوروز سلطانی است در وقت تحویل موی سیاه
شکی از سر پسران و دختران صفراوی و سوداوی مزاج پانزده ساله الی سی ساله
چاق سفید پر خون تندرست بی زنا بگیرند دو جزء از پسران و یک جزء از
دختران و بشویند در آب گرم با بوره ارمنی تا خوب مانند آئینه پاکیزه شود و بجگاه
و با قیچی بچینند باندازه یک جو و بگذارند در شیشه گردن دراز شکم بزرگ و بالای
او باندازه انگشت ماء الحی بریزند و تا چهل و پنج ساعت رها نمایند با حمام ماریه
یا قعر عمیا تقطیر کنند پس تقطیر اول را بریزیم در بالای آن و دو مرتبه تقطیر سازیم و شیشه
را با گل حکمت گرفته باشند پس از دفعه دوم مقطر ساختن در شیشه سر بسته حل و
عقد نمائیم تا دو مرتبه بعد از تشمیع هذا الماء الذی یحیی الارض بعد موتها دیگر
ماء اول و ماء ثانی را بر سر او در بچه بگذاریم تا ۴۸ ساعت بماند تقطیر کنیم در قعر عمیا و
باز بعد از تشمیع دو مرتبه حل و عقد سازیم تا ظاهر شود حکم النشور این دو آب زیبق و
کبریت است و ذهب الحکماء و فضة العقلاء نامیده اند و عنصر اولیه او برودت
و یبوست و آب دوم حرارت و رطوبت است تمام میشود چهار عنصر معدن الهی
پس تفصیل و تطهیر و تزویج لازم است تا ذهب قوم گردد و کبریت الحی شود پس
از آن شیشه ها را نگاه نمایند بالای آب نوشادر سفید مانند تار عنکبوت بسته
باشد بردارند و در شیشه نگاه دارند که نیره دو مرتبه این نوشادر مصعد فوق
آب و سه مانند عارضیه موی را باده یک نقره مکلس و ده یک این سیماب ماریه
بزنند و باز در حمام ماریه تقطیر یا قعر عمیا و تکلیس با حمام ماریه جوهر گشته باشد باتش نار
افتاب گرم قلب الاسد و نرم نرم تقطیر نمایند این مقطر بعد از سحق و تشمیع و تفصیل
و تطهیر و تزویج او و طرح او بقمر است یعنی اکسیر قمری که باید طرح شود در جسد



قمر یا قلع یا مس مطهر یا سرب مطهر تو تیا طرح شود منوط و مربوط است بتدبیر و
سلیقه استادان صنعت الهیه و تقطیر دوم مانند یاقوت است در عمل شمس
جوانی زنجفر و زعفران الحدید و زنجار و طلای معدنی که همه مکلس باشد اگر بکار
برند بهتر است در تقطیر سیم آب دوم را نمایند و این مقطر در عمل خط کش اکسیر
جوانی نامیده و ماء العلقه خوانده اند

**دستور دوم** دو مرتبه باز از موی تازه شسته بر چه خواهند بریزند
در قعر عمیا و پیش از ریختن مو در شیشه با آب مقطر اول سحق و صلایه نمایند و تنقیه
کنند و تا چهل مرتبه تقطیر نمایند و تا ۱۰۲ روز اندک اندک با نقره مکلس تزلی
بسایند تا انکه مانند کره و روغن سفید گردد و بدون حمام ماریه متخیل محال است
که این عمل در ظرف دیگر از تندی نسوزد و کار تباه نشود

**دستور سیم** پس این نطفه دو ماهه رحمی را در قعر شیشه سربسته در زیر
سرگین اسب خاک کنند تا چهل روز و هر روز سرگین را تازه نمایند در این
مقام این طفل را زیبق رجراج نامیده اند بیرون آورند و عقد کنند بحمام ماریه
یا قعر عمیا بحرارت لطیف

**دستور چهارم** تدبیر دهن مبارک یا دهن الهی و یا دهن الزیتون لا
شرقیه و لا غربیه بدین دستور نمائیم از آب چکیده اولی موی سر جوانان
هفت جزء و از روغن سه جزء و روغن را در میان کهنه کتان گذارند و آن
کهنه را در میان آب مذکور تر کنند و خاک کنند در زیر سرگین اسب تازه
و هر روز سرگین را تازه نمایند پس از ۲۱ روز تعفین میشود دهنی مانند یاقوت
الاحمر تحفة الابصار این است ماء الحیوان پس بر دارند و نگاه دارند

**دستور پنجم** پس بگیرند از آب سفیدی که حل و عقد شده در بالا که ماء
الرجراج است سه جزء و از نشادر مذکور که در دستور اول ذکر شد یک جزء
بسایند و تنقیه کنند از این آب سرخ مذکور در بالا و این بانته برابر بشرط الابد

ShivaDoc.com



الاحمر پس میشود برنگ ذهب الابریز

**دستور ششم** پس بریزند درمیان قرع و انبیق محمی و مقطر را بردارند
و عقد کنند در زیر سرگین اسب تازه تر تا چهل روز حل میشود ذهب المرجرج
است پس دو باره عقد کنند خاکستر سرخ رنگ میشود اکسیر احمر حیا مانند یک
مثقال ازین اکسیر را بزنند بر یک صد مثقال از قمر یا مشتری محمی بر میشود شمش خوب
لاتحول ابدا فی مضی الدهور و اگر حل و عقدش بیشتر نمایند و ساختن تیار کنند
او را خوب با تدبیر در نوشادر شعر زیبق الشعر زنجفر الشعر که هر سه را از خود موی
گرفته باشند بدستور درجه او بسیار بلندتر میشود یک نخود بصد نخود جسد طرح
میشود بخوبی و اگر یک مثقال و را بر صد جزء از بلور آبگینه زنند یاقوت شود این است
حجر الشمس و اکسیر اعظم تمام شد دستور حجر مکرم و اکسیر اعظم **فصل چهارم**

## استکشاف و اکلیل مجرب بخود تحصیل از حجر النوشادر شعر انسانی

موی سیاه دختر و پسر جوان از برای تجربه سیر خط کش با اکسیر قطره و تقطار کرده ام
و شسته و خشکانیده و ریزه ریزه کرده در ظرف چینی با نمک طعام سحق و صلایه نموده ام
و در قرع حیا نمک کرده اندکی بر سرش ریخته ام در بالای اجاق در دیگ حل
ریخته و سر ظرف را بمهر سلیمانی مهر کرده ام و خاکستر ریخته بقدر چهار انگشت از
زیر و بالا احاطه نموده و ریخته ام و دهن اوجاق را با آجری بسته ام و آتش بقدر
گرمی آفتاب داده ام در دیگ بزرگ یا شیشه بزرگ که ارض و طول آن دو وجب
باشد و در بالای قرع سرپوش گذارده ام و وصل با خمیر نموده تا محلول شد بیرون
آورده در قرعه دیگر ریختم پس انبیق وصل کرده تقطیر نمودم مقطر سفید آمد و باز مقطر
نمودم مایل بسرخی شد آب فوراً قابله را عوض نمودم تا مقطر یاقوتی چکیده
شد آب اول از نمک طعام بود و آب مقطر قرمزه ام روغن قرمز بیست مانند
یاقوت سرخ معین که مقطر دهن چکیده تمام آتش را از زیر اجاق بیرون آوردم
پس از ساعت دیدم که میخواهد بالای آن آب نوشادر بسته شود فوراً سرد

نمودم



نمودم و آن کلس سفیدی که در قعر بود تمام را بیرون آوردم با دیوی در زیدین
و شفاف کردید پس اینکلس زرد را در شیشه کرده مقطر اول که ماء الابیض نامند
به دفعه بر سر او ریخته و هر بار بقدر گرمی آفتاب آتش داده طبخ دادم تا خشک
شد به پنج وزن او آب سرخ ما که او را دهن الاحمر نامیده اند به تشویه و تنقیه
بخوردنش دادم و تشمیع نمودم ولی اگر در اثنا تقطیر رشش آتش کم و زیاد شود
ان کلس زرد نشود و سیاه بیرون آید ان سیاهی فاسد خواهد کار را پس لابد
باید ماء الابیض که آب سفید است بر سر کلس رد نموده و در قرع مقطر ساختم و انقدر
رد و تقطیر نمودم تا سفید شد پس کلس سفید را سحق نمودم به پنج وزن او دهن الاحمر
به تنقیه و تشویه بخوردنش دادم و تشمیع ساختم بکمال خوبی و با کمال سلیقه و
چون باینجا رسید بعد از نه رد و تقطیر و تشمیع بر طلای سفید و نقره شکسته طرح
نمودم مانند طلای معدنی با ثقل نوعی با رجه بر آمد هر چه بیشتر در روغ رحمت بکشند
طرح او بر جسد زیاده شود و این است تجربه حقیر اکنون از اصطلاحات این فن
بعضی نوشته میشود بدانکه تقطیر عبارت از آن است که اجزاء را با اینه یا
آب حل کرده محلول را بواسطه صفحه بظرف دیگر گیرند تا صاف شود و لطیف
بچکد سحق آنست که اجزاء را در هاون سنگ بسایند تصعید آن است که اجزاء
را در ظرفی کرده و ظرف دیگر بالای آن نصب نموده و لبهای هر دو را با گل
حکمت بند کرده بعد از خشکانیدن در سر آتش گذارند تا جوهر اجزاء به بلخ ظرف
بالا بچسبد تشویه آن است که اجزا را در بوته نهاده و بوته دیگر سرپوش نموده
و لبهای هر دو را بند نموده در آتش گذارند تشمیع آن است که بحالتی در رسد
که باندک حرارت آتش مثل موم گداخته شود تعفین آنکه اجزا را در ظرفی که خواب
آن باشد در جائی گذارند که عفونت در او پیدا شود و کرم بوجود آید حل آن است
که اجزا در شیشه کرده در زیر سرگین یا زمین نمناک نمناک دفن کنند تا آنکه مثل
آب شود عقد آنکه اجزاء محلول را در ظرف زجاجی کرده بر خاکستر گرم گذارند

ShivaDoc.com



تا معقد شود و در این فن حل و عقد از جمله اسرار عظیمه است که مشتعلات و ذرات
بدین تدبیر بحالت تکرار عمل بر سر آتش قیام پذیرد و انتهای حل و عقد هفت مرتبه است

## مقصد چهارم در کیمیا است

و آن عبارت است از علم بامور یکه انسان متمکن شود بدان از آن چه مخالف
عادت بود یا منع آنچه موافق باشد و هرچند وصول بحقیقت این صناعت صعوبتی
تمام دارد و اظهار او سبب فتنه و ضلالت جهال و اهل بغی و ضلال است
اما بنا بر قضیه ما لا یدرک کله لا یترک کله و حکم و من منع الجهال علما اضاعه و من منع
المستوجبین فقد ظلم در فصلی چند بقدر اشارتی بدان کرده شد تا مطالعه کنندگان
کتابرا در این علم هوسی پدید آید و تتبع اشارات و رموز کرده و شرایط او را
التزام نموده مگر بدان رسند ان شاء الله تعالی **فصل اول** در فضیلت و شرف
این فن بدان وفقک الله فایزترین فضیلت جامع است میان کمال لذت و
کمال قدرت و هر آنچه سبب این دو کمال شود شک نیست در آنکه در شرف نهایت
و فضیلت او بنهایت بود اما آنکه لذت او اکمل لذات علوم است بنا بر آنکه
این علم شخص را بر اسرار عالم ملک و ملکوت اطلاع میدهد بلکه او را چنان
کرده اند که روحانیان را مشاهده کند و با ایشان سخن گوید و شنود و مخاطب ایشان
بود و یکی از ایشان گردد و اما آنکه بدین علم قدرت حاصل شود بنا بر آنکه فایز بدین
علم بر هرچه خواهد قادر بود چنانکه معالجه امراضی که اطبا از آن عاجز باشند بحو
برص و جذام و دق و مانند آن تواند کرد بواسطه آنکه او باستعانت بروحانیات
تدبیر کند و طبیب باستعانت جسمانیات و شک نیست در آنکه روحانیات قوی تر
باشند از جسمانیات در تقادیر آمده است که سبب تمرد نمرود آن بود که حکما در
زمین بابل که تختگاه او بود شش طلسم کرده بودند که عقول دانایان در ادراک
و افهام آن حیران بودند اول بطی از مس ساخته بودند که هرگاه جاسوسی یا دزدی
در آمدی در آن شهر آن بط آواز بر آمدی چنانکه اهل شهر بشنیدندی و دانستندی که مقصود





او چیست و آن کس را بجستندی دوم طبلی که هر که را چیزی گم شدی پیش آن طبل آمدی
و در برابر آن طبل زدی آوازی بر آمدی که گم شده تو در فلان موضعست بهمان
بودی سیم آئینه که هرکه خواستی بر حال غایبی واقف شود در آن آئینه نگاه
کردی و خیال آنکس در آن آئینه در هر شهر که مقام داشتی و در حال که بودی
مشاهده کردی چهارم حوض که نمرود هر سال یکروز بر لب آن حوض جشن ساختی و
از اطراف مملکت او اعیان و اشراف بخدمت آمدندی و هر یکی نوعی از اشربه
با خود بیاوردی و در آن حوض بریختی نمرود اشارت بساقیان کردی تا ایشان را از
آن حوض شراب دهند از برای هر کسی آن چیز بر آمدی که خود آورده بودی
پنجم غدیری که چون دو کس را با هم منازعت بودی در آنجا رفتندی هر که بر
باطل بودی آب بر او زیادت شدی چنانکه اگر حق را گردن نهادی غرق شدی
ششم بر در خانه او درختی بود که تمامت لشکر او را سایه کردی و نیز فایز بدین
علم بی محاربت و مباشرت مقاتلت بر قهر دشمنان و فتح حصنهای ان
قادر بود چنانکه نقلست از ارسطاطالیس که میان حکیم کامل برهاطوس و سید اغوش
ترک در باب منازعت افتاد و سید اغوش گفت ترا با من چگونه طاقت مقاومت
تواند بود که مریخ و زحل از منقادان من اند و برهاطوس چون آن بشنید
برنج محرق ساخت و بروج مریخ استعانت جست تا سید اغوش بسوخت و
خلق بمحاربت از شر او بیاسودند و ابو معشر بلخی آورده است که ملکی بود در هندوس
عاقل و عالم باسرار نجوم و او تسخیر مریخ کرده بود ملکی دیگر قصد ملک او کرد هر
چند که با این ملک میگفتند که دشمن میرسد بدان التفات نمینمود تا نزدیک شهر او
رسید او با جمعی از ندما بعشرت مشغول بود در آن وقت با مریخ رجوع کرد و بدفع او
استعانت جست چون قریب ساعتی بگذشت دیدند که از هوا چیزی میآید
چون نزدیک ایشان فرود آمد آئینه دیدند از مس بشکل مثلث و سری بریده در آنجا
ندما و ملک از آن بترسیدند و از هیبت آن حالت همه روی بگریز نهادند ملک

ShivaDoc.com



بخندید و ایشانرا طلب داشت و گفت مژده دهید که این سه تن آن کس است که قصد هلاک ما میکرد و من دفع او بدان چیز کردم که شما در سعی و تحصیل آن نسبت بجنون و حماقت می کردید ایشان خدمت کردند و عذر خواستند پس گفت میدانید که سبب تثلیث این اینه چیست گفتند نه گفت سبب آن است که چون ابتدا به عمل کردم مریخ در تثلیث آفتاب بود پس اتباع آن ملک مقتول بگریختند و پیش پسر او رفتند و از حال پدرش اعلام کردند و آن پسر برادر ما همه را جمع کرده و از ایشان تفحص سبب مخالفت مینمود ایشان گفتند آن شخص بکر تسخیر مریخ کرده است او با چهار مرد از برادر ما همه و غیرهم بدعوت مریخ مشغول شد چون مدت بکمال رسید صاعقه برآمد و همه را بسوزانید و نیز فایض بدین علم بسبب اعلام ارواح بر حوادث که واقع خواهد شد واقف گردد و از مضاران احتراز نماید چنانکه از ثابت بن قره حرانی نقل است که گفت روح زحل بمن متصل بود و اعانت من میکرد و بعضی از حساد و خصم من قصد من میکردند که او را بر خلاف تحریص میکند معتضد بر من متغیر شد من در خانه خود خفته بودم روحانیات بر من فرود آمد و مرا بیدار کرد و بگریختن فرمود من از خانه خود بیرون آمدم و در خانه بعضی از دوستان پنهان شدم چون شب رسول معتضد برسید و مرا و پسر من سنان را طلب کرد و پسر من در خانه خفته بود او را ندیدند مشعلها برافروختند و مرا جست و جوی میکردند پسرم با ایشان میآمد و میرفت او را نشناختند و می پنداشتند او یکی از ایشان است روحانی مرا از و خبر داد با او گفتم چرا مرا نیز همچو پسر پنهان نگردانید تا من نیز تردد کنم و ایشان نشناسند گفت طالع تو در مقابل مریخ و کوکبی ثابت از مزاج مریخ بود و هیلاج او از نحوس سالم بر تو ایمن نیستم که زخمی بتو رسانند چنانکه بر او ایمن بودم پس من نیز بجای گردم چنانکه چیلر و نه برآمد دشمن به بدترین حالت هلاک شد و نیز عامل بدین علم قادر بود بر آنکه مظلوم را از دست ظالمان خلاص کند و چیزها نی(؟) که از و بعد فرسنگ و هزار فرسنگ و بیشتر دور باشند ببیند و در آن تصرف





کند چنانکه ثابت ابن قره آورده است و در روایت صحیح که یکی از اهل صناعت عمل ساخته بود که چون او را در چشم می کشید همه چیزها را اگر چه در غایت بعد بودند میدید روزی من و قسطای بن لوقا بعلبکی خواستیم که امتحان او کنیم در خانه رفتیم و نامه نوشتیم و او در خانه دیگر بود هر چه ما مینوشتیم او حرف بحرف میخواند چنانکه دیگری بعد از مطالعه تواند خواند پس قسطا حال برادر خود که غایب بود بپرسید گفت برادر تو رنجور است و او را فرزندی شد طالع او ثور است به درجه از آن تفحص کردیم همچنان بود

## فصل دوم

در شرایط اشتغال بعمل بدانکه اهل این صناعت رعایت چهار شرط واجب دانند اول نفی شک در تاثیر عمل چه با شک و تردد هیچ اثر ظاهر نشود چه ارواح بر دلها مطلع اند پس همچنانکه شخصی با یکی از اشخاص بشری در معاونت وعده او وثوق نباشد و بر آن قادر نداند و به و گمان عجز در عمل برد و آن شخص بر نیت او مطلع باشد اگر از او التماس معاونتی کند اهتمام ننماید ارواح نیز کسی را که بر سوء ظن و عدم وثوق او بدایشان واقف شوند اجابت نکنند و التفات ننمایند و نیز قوت نفسانی یکی از قوی ترین ارکان است درین باب و آن بواسطه شک و تردد باقی نماند دوم اگر چند نوبت عمل کرده باشد و اثر آن ظاهر نگردد باید که از معاودت عمل ملالت ننماید و ترک نکند چه مطلوب این علم بدان مشابه است که چیز دیگر از مطالب بدان رسد و شک نیست در آنکه هر چیز عزیز در حصول او دشوار تر بود پس باید که از آن اعراض ننماید و اگر بر اندک چیزی اند و واقف شود انرا بسیار داند و اجتهاد و بلیغ نماید که البته عاقبة الامر بمطلوب رسد چه نقل است از ارسطالیس که گفت من شب و روز در این باب سعی مینمودم و هر وقت از او بچیزی میرسیدم بدان خدای را شکر میکردم و اگر نمیرسیدم از آن ملول نمیگشتم و گمان بد نبردم و پنهان میکردم تا عاقبت بمطلوب میرسیدم و هم نحو اوست که گفت طالب این علم همچو عاشق است که معشوق او سرکشی کند

ShivaDoc.com



چه اگر او از طلب تقاعد نماید هرگز بدو نرسد و اگر بجد در طلب او کوشد و از جفا
دست کشی و مرتدع نشود هم بمطلوب رسد و اگر چه بعد از مدتهای دراز باشد
هرکه عاقل بود داند که اگر شخصی خواهد سعی را اقتباس کرد اندیا در خدمت ملکی یا
امیری متمکن شود او را چند مدت زحمت باید کشید و چه مشقت تحمل باید نمود تا مگر
آن حالت صورت بندد و چنین تسخیر ارواح مجرده و استیناس بدیشان آسان
دست دهد سیم انکه گمان نبرد که بدانچه طالع او مقتضی وصول بدان نیست
تواند رسید و نگوید چون خلاف انچه از برای من مقدر است بمن نخواهد
رسید سعی و اجتهاد را چه فایده زیرا که اجتهاد و تدبیر بانیکه طالع اقتضای آن نکند
توان رسید چنانکه فلک اقتضای حرارت کند و مردم از انجا بنهای خنک
و آب سرد و چیزهای خنک دفع کنند و از ارسطالینوس نقل است که کشف
مرا هوس این علم پیدا شد و طالع من اقتضاء آن نمیکرد من اجتهاد نمودم و بجهت
بمطلوب رسیدم چهارم انکه اسرار این علم افشا نکند و از جهال و فساق پوشیده
دارند تا از او وسیله شهوات و مایه فجور و فسادات نسازند و نیز ارواح
عالم علوی از وقوف انسان بر اسرار ایشان کراهیت دارند چه انکه هرکه
بران واقف شود از حد ناسوتیت بیرون اید و دعوی لاهوتیت
کند و طاغی شود و فساد بسیار از آن متولد گردد پنجم باید ممارست اعمال
بشب کند چه افتاب سلطانی قاهر است با قهر و سلطنت و ارواح بر افعال
قادر نتوانند شد و جمعیت قوت نفسانی که رکنی وثیق است در شب بیشتر صورت
بندد و چه در روز حواس بمحسوسات مشغول باشند و هرمس در کتاب اسرار
نیرنجات گفته است خیر ما یعمل به العامل ما یخفی من عیون البشر و شروق
الشمس لان عیون الناس جاذبة بروحانیتها ارواح النیرنج فی نفادها
وشروق الشمس یبطل بنیرنجاتها معها ششم انکه باید عمل از برای خیر بود تا
خیر آن بیشتر از شر و زودتر بر آید چه بنا طبیعت کلی عالم بر خیر است و هرکه عمل

او



او از برای شر و فساد بود و آن طبیعت کلی منازع او شود و اثر او کمتر
ظاهر گردد هفتم انکه از برای چیزهای خسیس حقیر استمداد از روحانیت نکند بلکه
باید عمل او از برای امور عظیم بود بحسب مناسبت با روحانیات هشتم انکه دم بدم
با ایشان رجوع نکند چه آن همچو تصدیع و ابرام بود و گاه باشد که آن کس
را هلاک کنند نهم انکه تعلیق وهم کند بعملیکه مقتدی شود چه وهم را تاثیر الی عزیمت
چنانکه در علم وهم یاد کرده اند دهم انکه قوی دل و ثابت رای و صبور و بوقر با
عطر و طهارت ظاهر و باطن باشد یازدهم انکه نفس او فسرده و مرده نباشد بلکه
زنده بود چنانکه چون چیزی از امور روحانیات بر دل لایح شود در وشوقی
پدید اید و حرکت او برای لذات جسمانی نباشد دوازدهم انکه رعایت حال
غذا بحسب کمیت واجب داند که کم خورد چه بسیار خوردن حواس را مکدر
گرداند و نفس را از ذکر و فکر باز دارد و تا تواند روزه دارد و بتدریج تقلیل
میکند تا اخر امر بجائی رسد که بنده رمقی اکتفا تواند نمود و اما رعایت بحسب کیفیت
آن است که از حیوانات و مخدرات اجتناب کند و بنان و نمک یا بنوعی از حبوب
یا روغن زیت یا شیرج اکتفا نماید و حبوب را بهم خلط کند هم باک نباشد چه هرگاه
که چهل روز بر این وجه روزه دارد نفس و روح او صاف شود و دیگر چیزها بر وی روشن
گردد سیزدهم انکه دل را از فضول افکار رد پاک کند و از مستلذات دنیا اعراض
نماید و بهیچ وجه بدان التفات نکند چه هرگاه از هموم و قلت حظوظ و طلب آن در گذرد
سراو از ماسوای این مطلوب خالی گردد و وصول بمطلوب آسانتر گردد چهاردهم انکه
بدن را از اخلاط ردیه غالب باشد تخیلات او همه مناسب آن خلط بود و از
تفکر درین غرض باز ماند پانزدهم انکه بعلم نجوم و دقایق آن واقف باشد
طبایع کواکب و بروج و منازل قمر و طبایع درجات فلک و انظار سعد و نحس
شناسد و چون خواهد عملی کند بداند که متوالی آن کدام کوکب است برجه
بدو تعلق داشته باشد از ایام و ساعات و الوان و اشکال و اطعمه و اشربه

وطلوبات و بخورات وغیر آن همه را جمع کند تا در تاثیر قوی تر بود فصل ششم
در طلسمات چون طلسمی خواهد کرد زمانی مناسب آن اختیار کند چنانکه اگر از برای
گرمی بود تابستان و اگر از برای سردی بود زمستان و علی هذا و بکوشد تا کوکب
حاجت در وتد ساعت ابتدا بود و کوکب معاون او در آن عمل در اوتاد و نیز
طلسمی کامل آنست که در وی یک کوکب ثابت و سه کوکب سیاره متعاون باشند
تا سبب انطباع چهارگانه حاصل شود و واجب است که یکی از آنها عطارد بود
چه اعمال ابد و تعلق تمام است پس در آنوقت صورتی از اجساد سبعه که
آن کوکب دلالت کند بر اتم وجوه و احسن صور بسازد و این وقتی تواند کرد
که پیش از آنکه آن کوکب بدرجه که مناسب آن مطلوبست رسد آلت تفریغ و
اذابت آن جسد حاصل کند تا چون در آن درجه بافق طالع نزدیک شود و بخوری
که مناسب آن باشد بسوزاند و انرا بیکدازد و همین که بافق طالع رسد در قالبی
که از برای صورت ترتیب داده باشد فرو ریزد و اگر عملی از برای عداوت بود اعتبار با
حال عطارد کند بر وجهی که گفته شد و در ساعت او در درجه که مناسب آنحاجت
بود بخور کند و از زیبق معقود یا حجر ازرق صورتی مناسب مطلوب فرا گیرد و
و نقشی مناسب آن برانجا کند اگر در آنوقت نام و صفت او یاد کند تاثیری قوی
تر بود و اگر از برای محبت بود اعتبار زهره و امور یکه مناسب او باشد و علی
هذا القیاس بود و لطیفه حکم اگر کسی خواهد از برای جاه و منزلت خود و هیبت و
شجاعت طلسمی کند چون آفتاب بدرجه اول حمل یا چهارم یا پنجم یا چهاردهم یا پانزدهم
یا سیزدهم یا درجه هفتم از ثور یا پنجم یا ششم و یازدهم از جوزا یا پانزدهم از سرطان
یا هفتم و بیست و پنجم از اسد یا اول و دوم و نوزدهم و بیست و سیم از میزان یا
اول عقرب یا هفدهم از جدی یا بیست و سیم از دلو یا پنجم و بیست و سیم از حوت
رسد و بر نقش دایره افق شرقی بود و مریخ در تاسع یا عاشر آفتاب و زحل ساقط
از برج آفتاب در آن وقت نگینی از آهن چینی نیک بستاند و برانجا صورت مرد





برکرسی نشسته بر سر او تاجی شبانی و شاخ کرده و حربه در دست راست گرفته
و تبانه دست چپ بر دهن نهاده و اگر در آنوقت مجال این همه نقشها نیابد چون آفتاب
در آن درجه بافق مشرق رسد بدین مشغول شود تا بآن برج که آفتاب در وست
طلوع میکند او مشغول باشد و همینکه تمام طلوع کند دست از عمل باز دارد و انتظار کشد
تا بار دیگر چون آفتاب بهمان درجه بافق شرقی رسد تمام کند و چون از صورت
فارغ شود قطعه از زر خالص و آلت تفریغ حاصل کند و چون آفتاب باهمان حالت
عود کند از آن زر خاتمی بریزد و نگین را در و ترکیب کند پس آنخاتم را جلا دهد و در
کوزه ابگینه زرد یا سفید که پاک باشد نهد و گوی از دیبای تنک و پاک بر او
اندازد و در برابر برج جوزا هفت شب تنجیم کند بخوری که مناسب او باشد و
چون جوزا فرو رود از آنجا بر دارد و چون هفت شب بگذرد غرض حاصل شود و هر
که آن خاتم را در دست دارد در چشم مردم با هیبت باشد و بهمه حاجات او بر آید
و پیش سلاطین خداوند مرتبه گردد و اگر بحرب رود ظفر یابد و فواید بسیار دارد
طلسمی دیگر هم از آن او از برای کسب مال و وسعت رزق و حسن معیشت چون با
مشتری بهفده درجه حمل یا نوزدهم یا پانزدهم یا بیست و سیم اسد یا بیست و پنجم
یا بیست و نهم میزان یا نهم قوس یا سیزدهم جدی رسد و برافق مشتری باشد
و زهره و شمس بناظره او و عطارد ساقط از وی و اگر این جمله دست ندهد باید که
عطارد ساقط باشد از وی و زهره ناظر فوق الارض در آن وقت قطعه از زر خالص
بستاند و از و مثال لوحی نگین بریزد و آنرا پاک کند و چون مشتری با همان حال
عود کند بر یک روی آن لوح مثال مشتری نقش کند و بر روی دیگر صورت زحل
چنانکه بر منبر ایستاده باشد طاوسی در دست راست گرفته و ترازوئی در دست
چپ از او در برابر مشتری هفت شب تنجیم کند و باید بر سر آن لوح سوراخی کند و
ریسمان از ابریشم در آنجا کشد و هر که این لوح را در گردن اندازد و با خود نگاه
دارد روزی بر او فراخ شود و عیش او خوش باشد و مال بسیار حاصل کند و خواهد

ShivaDoc.com



بسیار رسد طلسمی دیگر هم از آن او و از برای طلب باران و چون آفتاب را با ماه
درجهٔ ثور یا اول و یا بیستم جوزا یا سیزدهم سرطان یا پانزدهم و بیست و پنجم
عقرب یا یازدهم دلو یا چهارم و ششم حوت اجتماع افتد آینهٔ سنگین تنگ بزرگ
بستاند و بر روی او صورت مردی برپا ایستاده و ازاری در میان بسته
و بر کلاهی تکیه کرده و چشم و هر دو دست بر آسمان داشته چنانکه در وقت دعا
بر دارند و در برابر صورت آهوئی که چرا کند و مرغی بر صورت آهو سنگ پشت
و اگر عمل این صورت را در آن وقت تمام نشود منتظر باشد تا آفتاب با همان حال
عود کند و آن وقت تمام کند و چون از احکام صورت فارغ شود دلسته ند از عود
و زعفران و لبان و مصطکی و حب الغار و سندروس و میعه از هر یکی جزوی و آنرا
بسایند و بمیویز سرشند و از آن حبها سازند هر یکی بمقدار حمصی و شب آن صورت در
برابر برج حوت بخور کند یکی از آن حب و چون حوت فرو رود بر دارد تا هفت شب
تمام شود پس از زر یا سیم میلی فرا گیرد بمقدار شبری تمام و غلیظ و چون وقت
حاجت باشد جامه بیرون کند و شمد در خود پیچد و آن آینه را در دست چپ کرد
و روی او با آسمان کند و میل را در دست راست گیرد و بر آن آینه پیاپی میزند و
بدان حب بخور میکند تا باران بیاید و تا روی آینه را پوشیده باران باز نه ایستد
طلسمی دیگر در ایقاع شر و فتنه و حرب در دیار دشمنان چون مریخ بسیزدهم
یا بیست و سیم درجهٔ ثور یا شانزدهم و بیست و دوم و بیست و هشتم از جوزا
یا اول سرطان یا یازدهم اسد یا بیست و نهم میزان یا بیست و یکم و بیست و
ششم و سیم و سی ام قوس یا پانزدهم دلو یا بیست و نهم حوت رسد و برق
مشرق باشد و قمر بر تربیع یا مقابله او و کواکب غیر یافته از و ساقط از نحاس سرخ
تمثال مردی ایستاده و حیره و تمثال مردی که میان او دو نیم کرده باشند و تمثال
دو مرد که با هم محاربه کنند صورتها و و ریزد و مبالغه کند تا آن صورتها درست
باشد بعد یا به حوکن از آینک تدهین کند و در برابر کوکب راس الغول هفت شب



سندروس و درخت بیرون بخور کند چون از تجنیم آن فارغ شود یکی از آهن که در آن
چیزی نه پخته باشد حاصل کند و آن صورتها در آنجا نهند و طبقی آهنین بر سر او نهند و
وصل را محکم کند و هر وقت که خواهد در دهی یا شهری خصومتی و فتنه اندازد مترصد
باشد تا مریخ بر یکی از درجات مذکور طلوع کند و در آن وقت آن دیگر را در میان
آن شهر یا ده دفن کند که بزودی در میان ایشان خصومت افتد و یکدیگر را
هلاک کنند و اگر در خانهٔ شخصی دفن کنند همین خاصیت دهد طلسمی دیگر هم از
آن او و از برای تسخیر سباع و وحوش چون مریخ بچهار درجهٔ ثور یا بیست و چهار
درجهٔ جوزا یا اول و هشتم اسد یا نوزدهم جدی یا پنجم دلو رسد و آفتاب مقارن
او باشد و اگر مقارنت شمس اتفاق نیفتد باید که مریخ بیکی از این درجات طالع
باشد و آفتاب در تاسع و یا عاشر یا حادی عشر او در آن وقت نحاس سرخ
را بگدازد و از و تمثال مردی که بر شیر نشسته باشد و تاجی بر سر نهاده و او را
سه شاخ بود و بدست چپ او خروسی و بدست راست او گرز آهنین و اگر صور
برای یکبار نتواند ریخت هر یکی را از مرد و شیر و خروس تنها بریزد و بعد از
آن با هم ترکیب کند و سوهان پاک کرده اند چنانچه خوب صورت شود و در
هر دو ران سوار را سوراخ کند چنانکه در اندرون شیر رود و از آن مسمار حدید یا
نحاس استوار کند و هر دو طرف سوهان بمالد تا سر آن مسمار پدید نباشد پس
آنرا در دیگ آهنین یا مسین نهد و روغن زیت در آن بریزد چنانکه تا به
انگشت بالاتر از آن صورت باشد و چون برج اسد ابتداء طلوع کند زیر
آن دیگ آتش معتدل بر افروزد تا در جوش آید پس آتش ترک کند تا اندکی
آرام گیرد و باز همچنان آتش کند تا جوشی دیگر بزند و باز ترک کند تا آرام گیرد و
همچنین تا هفت نوبت پس آنرا بر گیرد و چندانی بمالد که از زیت هیچ باقی نماند
و هفت شب در برابر برج اسد سندروس و اکلیل الملک بخور کند و چون
اسد فرو رود بر دارد و هر کس مراعات این دقایق کرده صورتی چنین فرا

ShivaDoc.com



گیره با خود دارد همه سباع و وحوش مسخر او شوند و اگر در میان ایشان بخسپد
او را نگاه دارند و هر جا که طلبد بیایند طلسمی دیگر از برای تسخیر مرغان چون عطارد
یازده درجه حمل یا شانزده درجه ثور یا هشت درجه جوزا یا بیست و هشتم
سرطان یا پنجم سنبله یا چهارم و پنجم و بیست و هشتم میزان یا بیست و یکم و بیست و
چهارم عقرب یا اول دلو یا چهارم حوت رسد و بر افق مشرق باشد و زهره را با او
نظر مقارنه یا تسدیس و مشتری از وی ساقط باشد بتحریر زمانی نیک مقداری
تام و یک از ده در وقت معین که گفته شد صورت طاوس که نشر جناحین و ذنب
کرده باشد فرو ریزد و آن را بسوهان پاک کند و بر سینه او صورت هدهد نقش کند
و بر جانب راست بر زیر بال و صورت کبوتر چنانکه دانه چیند و بر جانب چپ
صورت کبک و مجموع این صور و نقوش را چندانکه تواند تصحیح کند تا خوب نماید و بعد از
آن هفت شب در برابر بنات النعش بمصطکی و شکر بخور کند چون از تبخیر او فارغ
شود و چون طالع وقت برج جوزا بود در جایی فراخ از آجر و گچ مثل ستونی بمقدار
پانزده گز برآرد و بر سر او دو علم از چوب تا پنج بمقدار نه گز یا پنج گز نصب کند
و هرچند درازتر بود بهتر است و آن را بر آن ستون چنان محکم کند که باد میل طرفی
نکند و سر آن را بصحیفه چند از شیشه و یا نحاس هر یک بمقدار شبری در پوشاند
و بر آن مجموع صحیفه دیگر نهد و آن بر آنجا نهد و هر دو پای او را بر آن صحیفه و دخل
بمسامیر قوی استوار کند و باید که نصب آنهم در مثل آن وقت بود که طاوس را
در آن وقت ریخته بود و هر وقت که چنین کند مرغان قصد آن صنم کنند و مطیع او شوند و این
طلسم بس عزیز است و فواید آن بسیار عظیم دیگر از برای محبت و ایتلاف
چون زهره بیست و پنج درجه حمل یا دوم و چهارم و پانزدهم و بیست و هفتم ثور
یا هشتم جوزا یا هشتم و بیست و یکم و بیست و هفتم سرطان یا نهم و چهاردهم سنبله
یا اول و چهارم و دهم و چهاردهم و پانزدهم سنبله یا چهاردهم میزان یا شانزدهم
عقرب یا بیست و دوم و نوزدهم جدی یا سیم حوت رسد و قمر مجاسد زهره



یا بتثلیث یا تسدیس او با مقارن آفتاب و مریخ از وی ساقط باشند نگینی از حجر لاژورد
و بزرگترین و خوبترین آنچه دست دهد بر آنجا صورت دو کنیزک که متعانق
باشند و صورت کبوتری که بچه را دانه دهد و صورت شاخ ریحان نقش کند و مادام
که زهره بر دایره افق شرقی بود و این عمل کند و چون طلوع برجی که زهره در
اوست تمام شود و عمل تمام نشده باشد ترک کند تا باز بهمان حالت عود کند و چون
از صور تنها فارغ شود در چهار گوشه آن نگین چهار سوراخ بکند و بر هر سوراخی
میخی از زر فرو برد و سر میخها را بسوهان بمالد چنانکه با نگین راست شود و چون
زهره بهمان حالت عود کند بستاند از زر و سیم اجزای متساوی و با هم مزج کند
و انگشتری فرو ریزد و آن نگین را جلا دهد و بر آنجا ترکیب کند و بعد از آن در درج
آبگینه پاک نهد و سر آن را بچیزی که از جنس او باشد بپوشد و در برابر زهره هفت شب
بعود و مشک و زعفران و کافور تبخیر کند و در اول شب یا در آخر و هر گاه زهره فرو
رود آن را بر دارد و همه مردم او را دوست دارند و زنان عاشق او شوند و از
فرمان او بیرون نروند و روزی بر و فراخ شود و فواید او بسیار است تجربه معلوم
کرده طلسمی دیگر هم از آن باب و در بعضی تفرقه چون زحل و مریخ بسیم درجه حمل یا بیست و دوم
یا بیست و سیم ثور یا هشتم جوزا یا پنجم سرطان یا دوم و بیست و چهارم و بیست
و ششم اسد یا پانزدهم میزان یا بیست و هفتم عقرب یا هفتم قوس یا بیست
و دوم جدی یا دوم و پانزدهم دلو یا بیست و سیم حوت رسد و او بر دایره شرقی
بود و زهره از وی ساقط مقابله یا تربیع او بستاند قدری از اسرب و صورت دو شخص
که هر دو پشت بهم داده باشند و در میان ایشان دو مردی که روی او بچو سگ
باشد معمولی در دست گرفته فرو ریزد و این صور تنها را بسوهان پاک کند چنانکه
عادت است و باید که این صورت بر مثال عمودی بود پس آن را در کاسه گلین
سیاه نهد و سر آن را بچیزی که از جنس آن باشد بپوشد و هفت روز در آفتاب
نهد و چون شب در آید بر دارد و هر روز چون آفتاب در آید بیرون نهد و بس

بخور بکند تا هفت روز تمام شود پس هرگاه که خواهد میان دشمنی تفرقه اندازد
قدری از موی خوک بران صورت بپیچد و آن هر دو کس را یاد کند و از آن در جائی که
اجتماع ایشان انجا بود دفن کند و اگر تواند در خانه یکی از ایشان که نزد وی
میان ایشان عداوت پدید آید و از یکدیگر جدائی جویند و دیگر التیام نپذیرد

## مقصد پنجم در علم سیمیا

و این علم تسخیر کواکب سبعه سیاره است از حیثیت تصرف ایشان که فواعل علوی
اند در قوابل سفلی و دعوات و خواتیم و بخورات ایشان و تسخیر روحانی و عزایم
جنیان و معرفت اقداح و منادل و این علم نهایت علم شریعت تا وقتی که اوستا
کامل بهم رسد مرتکب این اعمال شود و این مقصد در شش فصل نگاشته شد فصل اول
بدانکه از شرایط این علم آن است که بواسطه قرب قمر بعالم سفلی ابتدا تسخیر او کنند
و چون از او بمطلوب رسند بوسیله او تسخیر عطارد مشغول شوند و بوسیله هر دو
تسخیر زهره و بوسیله هر سه تسخیر شمس و بوسیله این مجموع دون زهره چه او ضد مریخ است
تسخیر مریخ و علی هذا اول اختیار طالع وقت ابتدای این عمل کنند چه آن رکن
اعظم است در این قسم و در ساعت زهره ابتدا کنند و باید که برج طالع از بروج
مستقیمة الطلوع بود و مریخ قوی حال و در وتد خالی از نظر عطارد و زحل و از تربیع
و مقابله شمس و ناظر بمشتری بنظر تثلیث یا تسدیس و مشتری و زهره بر درجه طالع یا رابع
یا سابع و قوی و مقبول و سابع از نظر نحوس محفوظ و خداوند طالع قوی حال و باید که
میان مریخ و عطارد هیچگونه نظری نباشد و باید که شمس در نهم یا یازدهم بود و اگر
مریخ در یازدهم نباشد زحل در ششم یا دوازدهم باید باشد لیکن در ششم بهتر و عطارد
در دویم و باید که درجه طالع منحوس نبود و کوکبی از کواکب ثابته بر مزاج نحوس در او
نباشد و باید قمر در سرطان یا ثور نباشد بلکه واهب بود و مقارنه با آفتاب چنانکه
میان او و میان آفتاب دوازده درجه بیش نباشد یا محصور بین النحسین یا میان دو
کمتر از دوازده درجه فی الجمله باید که از جمیع سعادات خالی بود و بد احوال او پس





هرگاه چنین وقتی دست دهد پیش از آن به روز روزه دارد و در جائیکه قمر تعلق
داشته باشد چون کشت زار و سر چشمه ساکن سازد و خلوت کند که دریچه داشته
باشد و از گچ چندانکه باید و در روی مندلی بکشد بچهار میل نقره و بهر طرف آن مندل میلی
از نقره یا نقره کوب فرو برد و بر ارکان او چهار کارد فولاد فرو برد و چوبی بیاورد
از درخت انار و این خاتم را بر کاغذی نوشته با ابریشم سفید از کنار مندل بآن
چوب انار آویزد و صورت مندل قمر این است

خاتم قمر است

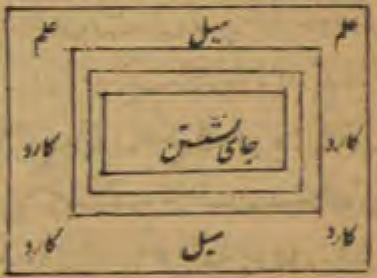


و باید جامه سفید پاکیزه بپوشد و هر وقت که داخل مندل شود این اجزا را بخور کند کندر سفید
پوست خشخاش کف دریا چوب از او لبان زعفران اجزا برابر کوفته و بیخته بشیر
دختر خمیر کرده حبها سازد و بخور کند و باید که این اجزا در مجمره نقره تا هیچ سوخته
شود چون در مندل نشیند این عزیمت را بخواند بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم
ایها الملائکة الکرام و منهل الرحمة و معطی المناهج العباد بحق یا غدتوش یا طرطیش
یا قرهوطیر مجهوطیش شمیدائش عزمت علیکم ایها السید الرحیم التمرائیل بالحرکة
السرمدیة بحق عیلوظهیث سلوعش طیفیائش هملیش طرطریائش خلیتوتجب
دعوتی یا مادیش و غانوش بعزة هذه الاسماء العظام و بحق ملائک الکرام
یکصد و شصت مرتبه بخواند و شبی که در مندل باشد همین که ماه برآمد عزیمت مذکوره
را ایستاده چندانکه تواند بخواند و هر وقت که از مندل بیرون آید این پنج اسم
را بخواند و بر خود دمد یا طیطرث یا عصهوث یا جهیوطیاس یا مرطوش یا حبشی
بمدت صد و سه روز بگذرد و عالم را نورانی بیند و حجاب زمین پیش نظر او برداشته

ShivaDoc.com



شود شب و روز قمر را بیند و عاشق و معشوق هم شوند بعد از آن قمر بیاید بر تختی نشسته
و دست او را گرفته از مندل بیرون آورد و بر تخت خود نشاند و خاتم خود را بوی
دهد بر دو و خواص این خاتم بسیار است از آن جمله آن است که هر که دست کند
اگر پیر بود جوان شود و جمیع خلق مطیع وی شوند و آنچه در ضمیر مردمان بود او را معلوم
شود هر صباح که از خواب برخیزد اطراف خود را پر از مروارید بیند و هر فکری
که کند صحیح باشد و هر حادثه که در شهرها واقع شود خبر آن در از روز باو برسد

فصل دوم تسخیر عطارد و چون از تسخیر قمر فارغ شد و خواهد تسخیر عطارد کند باید
شش روز روزه بدارد بعد از آن خانهٔ پاکیزه بهم رساند و از زاج و خاکستر
اندود کند و زمین او را مسطح کرده مندلی بکشد به سه میل از فولاد و بچهار گوشهٔ آن
مندل چهار کارد فرو برد و مدت تسخیر او هشتاد روز است باید که روزی یکبار
غسل کند و جامهای کبود پوشیده شده و هر وقت که داخل مندل شود باین اجزا بخور کند
لبان لادن و گل سرو و کندر سیاه و عود اجزا برابر کوفته و بیخته حبها سازد
چهار مثقال صبح و چهار مثقال شام بخور کند و صورت مندل عطارد این است

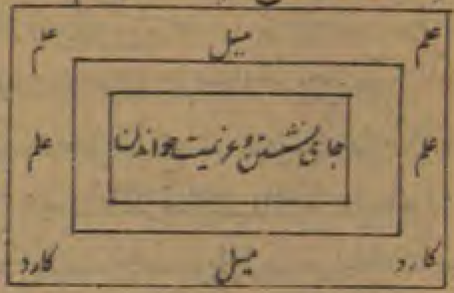


هر گاه که بمندل رود و یکهزار و صد
بار این عزیمت بخواند بسم الله
الرحمن الرحیم عزمت علیکم
ایها الفاضل الناطق المطلع
علی سرائر الحکم المعانقه بحق
تهوماش هطیش بحق عرعوش
هیطوش قرقوطیوش ماهیو عدش حلهدیث وتهوش هلمهوش طهباش
عطوداش منهدیوش جلمدهوث نیراش علیطاش اجب دعوتی بحق هذه
الاسماء یا زادیش لیشهرة الله تعالی و بعزة هذه العزیمة   در وقت بیرون
آمدن این اسما را بخواند و بگوید یا عیدقوش فرعوث سهلیش جوان مدت



بجده روز بگذرد تمام عالم در نظر او سبز و خرم نماید و چون شب هشتاد و یکم
شود تختی از آسمان فرود آید از زمرد و در آن تخت مردی نشسته و جامه سبز
بر سر نهاده کتابی در دست آن کتاب را باو نماید بمجرد دیدن علم اولین و
آخرین برو کشف گردد   پس گوید چه مدعا داری بگوید عطای من و مدد
شما است و یادگاری از شما فی الحال خاتم خود را بوی دهد و گوید زنهار
بجبی تمائی و باید او را تعظیم و اعزاز بسیار کنی تا او برود و خواص این خاتم هر
گاه این خاتم را در دست کند بهر صورتی که خواهد تواند شد و بعالم بالا
تواند رفت و تا آن خاتم در دست او باشد هر اراده که کند بفعل آید و
بیک ساعت از شرق بغرب تواند رفت و امداد و هر کتابی که توجه کند از علم
که بوده باشد حل آن بروی آسان شود   فصل سیم تسخیر زهره اول باید
چهل روز روزه دارد بعد از آن خانه برابر طلوع زهره بگچ اندوده زمین
او را بخاک سرخ و گچ محکم و مسطح کند و مندلی بکشد در آن مربع برین صورت

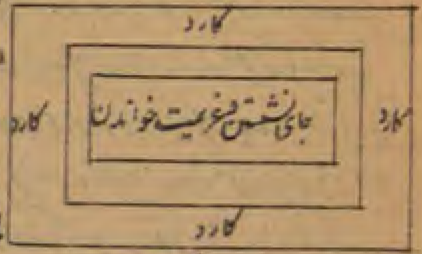


طولانی از میل نقره و چهار کارد از کار
او فرو برد بدین طریق و باید که در وقت
شروع باین عمل آفتاب در خانهٔ خود
بوده باید جمله اسباب و فراش سبز
باشد و مدت تسخیر زهره سی و یک روز است
و باید جامهای سبز پاکیزه بپوشد و هر وقت که داخل مندل شود و بیرون آید
و این اجزا را بخور کند عنبر اشهب و عود و صندل و گل نسرین و بهار نارنج
و گل سرو و نبات همه را برابر کوفته و بیخته حبها ساخته چهار مثقال صبح و چهار
مثقال شب در مجمره نقره بخور کند و تا در مندل باشد این عزیمت بخواند
بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم ایها السیدة السعیدة الممتحنة بحق
عبدطوش دحلیوش و قرهوطایوش هلیوشنبیش عفوطریش و غلبوطریش

دد عو هنداش دعیمولیاش دکیفوذ داش هلطیمیش طلطیوش اجب دعوتی یاذندوش غلیوطاش ووطارش بحق سخ القیوم الدائم العظیم بحقک یا ارحم الراحمین  مقصود یکبار بخواند چون از مندل بیرون اید بخو دده یاططیاش یاطلعیاش وهونوش دبشتزاوتات در باغها و بستانها برود و صورتهای خوب نگاه کند که در چشم خلق عزیز و مکرم باشد چون شب سی و یکم شود وقت صبح از جانب آسمان روشنائی بهم رسد و از ان میان زهره بیرون آید بر اسپی سفید سوار که زین از یک دانه مروارید بود و از پی آن هفتاد حوریه که هر یک طبقی از مروارید در دست گرفته بر سر او نثار کنند در نزد وی اید و اظهار محبت کند و خاتم خود را باو دهد و گوید تا این خاتم با تو باشد ترا هیچ چیز احتیاج نیفتد آن گاه برخاسته برود و باید تعظیم او کند و اظهار عشق و محبت او کند تا مقبول گردد و خواص این تسخیر بسیار است از انجمله آوازی بهم رساند که جمیع وحوش و طیور بوقت خواندن بر سر او جمع شوند و تمام عالم عاشق وی شوند و هر کرا بخواهد بمجرد اشاره حاضر گردد

**فصل چهاردهم** در تسخیر آفتاب چون این عمل کند باید در موضعی که با آفتاب منسوب بود و خانه بسازد و بران دو دریچه قرار دهد یکی بجانب مشرق و دیگری بجانب مغرب بوجهی که آفتاب در محل طلوع و غروب از ان دریچه ها در آن خانه افتد پس زمین آن خانه را سطح و هموار کند و چهار مندل از زر یا برنج بکشد و در چهار رکن مندل چهار علم که شقه های آن حریر زرد باشد بپا کند و هر جانب آن مندل کاردی فرو کنند برین صورت و باید پیش از ساختن مندل سه روز روزه بدارد بعد از ان هر روز دو بار یکی صبح و یکی شام غسل کند و جامهای

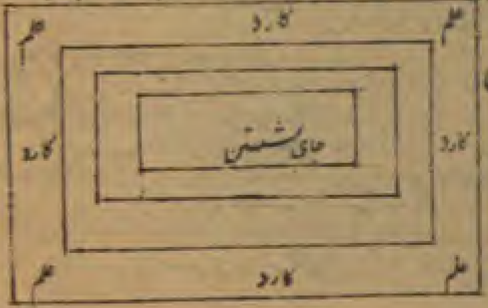




زرد یا سرخ بپوشد و تعظیم آفتاب کند بعد از آن شروع در تسخیر نماید و باید روزی دو بار یکی بوقت صبح و دیگری بوقت غروب داخل مندل شود و بااین اجزا بخور کند کندر سفید زعفران مشک گل سرخ و هلیله زرد و گل انار و عود قماری و کف دریا برابر کوفته و بیخته و قرصها ساخته هر روز شانزده مثقال هر بار که داخل مندل میشود در مجمرهٔ زرین بخور کند و چون در مندل بنشیند هزار و سیصد و شصت مرتبه این عزیمت را بخواند بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم ایها السلطان المتعلی السندروس القاهر خوطروش کوویش جهوداش طلعوش لجب یاسدلاش طمهیعا ویش بحق ادهیجریش وصلیموعش لجب دعوتی وانت مالک المتولی بحق هذه الاسماء العظیم بخواند و با آفتاب بعد هر روز صد بار این حرز را بخواند و بدمد بخود بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بنور قدسک وعظمة طهارتک و برکة جلالک من کل آفة و عاهة من طوارق اللیل والنهار والجن والانس الا طارقا یطرق بخیر یا رحیم اللهم انت غیاثی فبک اغوث وانت ملاذی فبک اعوذ یا من ذلت له رقاب الجبابرة وخضعت له اعناق الفراعنة اعوذ بجلال جلالک من خزیک ومن کشف سترک ومن نسیان ذکرک ومن تقصیر عن شکرک انا فی حرزک فی لیلی ونهاری ونومی وقراری وذکرک شعاری وثناءک دثاری لا اله الا انت تشریفا لاسمک وتکریما لسبحات وجهک اجرنی من خزیک ومن سوء عقابک ومن سیئات خذلانک وادخلنی فی حفظک وسترانک وعز علی بحرمتک یا ارحم الراحمین و بعد از این آنچه تواند از قرآن نیز بخواند و هر از ده روز بوقت غروب آفتاب حیوانی که برنگ زرد باشد بکشد و شبیکه خون بکند از مندل بیرون نیاید تا پنجاه روز بهمین دستور مداومت نماید و در این عرض ایام واقعات عظیم مهیب بظهور خواهد آمد میباید و اهمه نکند و بهمان کار خود مشغول باشد و در همین روز از مندل بیرون آید و غسل کند و باز بمندل رود و چون روز پنجاه و یکم

شود جمیع کنوز و دفاین ارض در نظر وی بجلوه در آید مطلق متوجه اینها نشود در طلوع
آفتاب بصورتهای خوب بیاید و با او سخن مشغول شود چون وقت غروب
آفتاب شود سه گاوسوار از جانب مغرب پیدا شوند که تاجهای ایشان از نور
بود در پیش او بایستند و سلام کنند و گویند که پادشاهی روی زمین بر تو
مبارک باد مقصود چیست بگوی مقصود من دیدار شماست و یادگاری از شما
مهره زردی که خطهای سرخ در آن کشیده باشد باو دهند و همچنین از جانب
مشرق نیز سه گاوسوار پیدا شوند و مهره سبزی که خطهای زرد در وی باشد
باو دهند باید که ایشانرا تعظیم کند و حرمت بدارد و چون ایشان بروند از مندل
بیرون آید و انگشتری بسازد و آن دو مهره را چنان کند که در درون
انگشتری پنهان باشد که چشم کسی بر آن نیفتد و هرگاه خواهد از آن جا بیرون آید
بخور مذکور را بر آتش نهاده عزیمت مذکور یکبار بخواند جمله حاضر شوند و آنچه
بفرماید چنان کنند و باید که روزه در آفتاب بکرد و مدت این تسخیر هفتاد و دو
روز است از جمله خواص اینست که جمیع علوم غریبه بر وی منکشف شود اگر
به مجلس پادشاه رود برای او تعظیم کنند و روی او چون آفتاب درخشنده باشد
چنانکه در شبها احتیاج بچراغ نباشد و صاحب قوت شود بمرتبه که فیلی را تواند
برداشت و جمیع ذخایر عالم از زر و یاقوت و آنچه متعلق بشمس است بر وی ظاهر
گردد و همه از او باشد **فصل پنجم** تسخیر مریخ اول باید که تسخیر آفتاب کرده باشد
بعد از آن متوجه این تسخیر شود و الا خطر عظیم دارد و چون ابتدا کند باید که مریخ در
جدی یا یکی از خانهای خود بود و از نحوست خالی و با زهره هیچ اتصالی نداشته
باشد و پیش از شروع در عمل هفتاد و چهار روز روزه دارد و جامه سرخ صوف و پیراهن
زرد و عمامه زرد در سر بندد و در اثنای عمل نیز همین لباس بپوشد و از روز
چهارشنبه روزه دارد و روز هفتم که سه شنبه باشد گوسفند سیاهی قربانی کند
و جگر او را بخورد و بعد از آن خانه ترتیب دهد که تمام دیوار و زمین او را بگل





سرخ اندود کند و مندلی بکشد از پنج میل آهن که مربع طولانی باشد و چهار علم در چهار
رکن آن با شقههای زرد و سرخ بر پا کند و در اطراف آن چهار میخ کارد فرو برد
بر این صورت و در چهار طرف خانه این چهار اسم را نقش کند

یا حیطلش یا طلعث یا طرفو
عدش یا شغوعطیش مدت
این تسخیر چهل و یکروز است چون
داخل مندل شود این اجزا را
بخور کند فلفل سیاه افیون
و صبر زرد و پوست پیاز و چوب
آبنوس کوفته بخته جمها ساخته
تیغ بجمقال در شب بجمقال بخور
کند و شمشیر خون آلود برهنه در دست راست گیرد و سر برهنه در دست چپ چون
بنشیند این عزیمت را چهارصد و چهل و یکبار بخواند عزیمت این است بسم الله
الرحمن الرحیم عزمت علیکم ایها السلطان القاهر والملک القادر الفاعل بحق
طرقوطیوش و زنومروش جلدوش حلمیوش شهوخ مقدوح علیوش
هقلوش عدلیش میلیش بحق سلیموث فرهر بوهر یوشا دوش یهیوش دت
العزة والسلطان طوباطوا طویا عدشیثا دهشیثا عدمشیا مهانیل الجب
دعوتی بحق خالق الکریم و بحق هذه الاسماء العظیم و هرگاه از مندل بیرون آید
پنج اسم را چهل و یکبار بخواند و بخود دمد یا فیفوترون یا جلجمیش یا دزنوتون
یا طهنواش یا جلدوش و تعویذ کرده در گردن خود بندد و در داخل شدن و بیرون
آمدن از مندل پای راست را پیش نهد در روز بیست و پنجم حرارتی در وی
بهم رسد و تمام عالم در چشم او سرخ نماید و چون شب چهل و پنجم شود مریخ بصورت
حبشی بیاید بر جانوری بجگل گوسفند سوار و تیغ برهنه در دست متوجه او شود باید

ShivaDoc.com



کرد ترسد و بقوت خوالد مشغول باشد و ساعت بساعت حجبی بهم رسد با طبقهای
لعل و یا قوت که نام آن کس بروی نقش شده مریخ بدست خود باو دهد و آن
طبقهای لعل و جواهر را برسر او نثار کنند و اورا در کنار گیرد و مهربانی کند و این کس را
زور و قوت بهم رسد که اگر خواهد درختی از بیخ تواند کند بعد از ان نگین انگشتر خود را
باو دهد و گوید که این خواص بسیار دارد و زنهار بکسی نمائی برخاسته برود و از جمله
خواص آن نگین آن است که اگر بر درخت خشک بمالد سبز گردد و میوه دهد و اگر بر
کوه بمالد زر شود و اگر بر بازو بندد از نظر مردم غایب شود و اگر بر سر بندد پیش کل
پادشاه شود و جمیع عالم مطیع او شوند بفرمان خدای تعالی **فصل ششم**
تسخیر مشتری ابتدای بدین عمل وقتی باید که مشتری در خانه خود باشد و از نحوست
خالی و در تسخیر استقامت بریج جوید چون خواهد شروع در تسخیر مشتری کند
اول باید سیصد و شصت و شش روز روزه بدارد و پیوسته جامهای سفید پاکیزه
پوشد و هر روز هفتاد نوبت این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم ایها
السید الطاهر التقی بحق عزطمیوش وطعطوش وهوعیوش ماطلعیش صلیوش
بحق عرطعناش قرمحیوش اجب بحق الملک الا بحق حقک وبحرمة ربک العظیم
برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از مدت مذکور خانه را تمام بگچ اندايد و در آن خانه
مندلی بکشد شش میل فولاد و در درون آن دایره بکشد برای نشستن خود در چهار
رکن مندل چهار علم سفید باشد از حریر سفید برپا کند و بر طرف آن مندل دو کارد
فرو برد باین صورت و ماکام شود کاردها را از ان جا بیرون نیاورد و روزی دو بار
داخل مندل شود و بیرون آید و در وقت داخل شدن این اجزا را بخور کند خون
سیاوشان و قصب الذریره و پوست خشخاش سیه عنبر زعفران همه را برابر
کوفته و بیخته حبها ساخته هر روز پنج مثقال صبح و پنج مثقال شام بخور کند و در شبها
شبانروزی و هزار و دویست مرتبه عزیمت مذکور را در میان نشسته بخواند
و هر گاه از مندل بیرون آید این چهار اسم را بخواند و بر خود دمد یا شمخلوجش



یا اجلیوعطش یا خلصموش یا طرطوش صورت این است

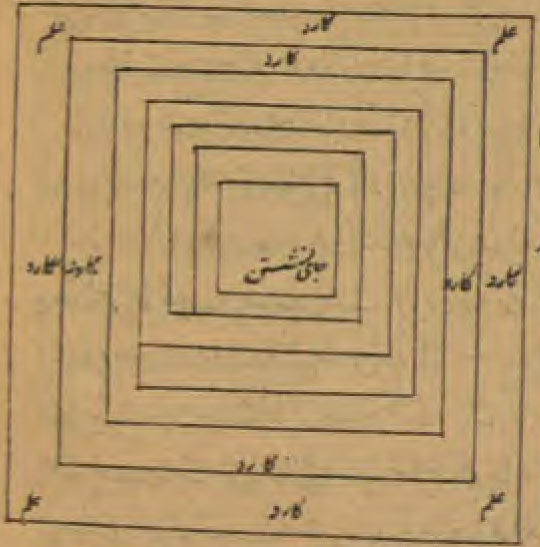


و زنهار تا تسخیر آفتاب
و مریخ نکرده باشد پیرامون
این تسخیر نگردد که خطر عظیم
دارد و صورت مندل
این است و مدت این تسخیر
سیصد و هفتاد روز است
و هر چه روزه بدست خود
حیوانی بکشد سفید و غیر از
گوشت آن حیوان دیگر
چیزی نخورد و چون روزه
تمام شود او را هیبتی عظیم دست دهد باید که واهمه نکند و بخواندن قران و عزیمت
مشغول باشد تا روز چهلم شود خود را عظیم الشان یابد و بهر طرف که نگاه کند
ذخایر و دفاین بیند باید که خود را متوجه نمایاند و بنظر نیاورد و استغنا نماید
تا آنکه شب سیصد و شصت و ششم شود غلغله در آسمان و شورشی در زمین پدید
آید غلغله واهمه نکند و بهمان کار خود مشغول باشد در آن اثنا بر کنار اشجار بهم رسد
و از میان آن دو صورت بیرون می آید بهیئت مرد ابلق تاج بر اسپان سوار
و بروی سلام کننده دو مهره باو دهند و برگردند روز دیگر جمیع علوم بروی
منکشف شود و حجاب از پیش نظر او بر دارند از زمین و سیاره و تحت و فوق
نگاه کند تمام ملائکه را مشاهده کند و مرتبه عمر خود و اهل عالم را داند و تمامی
خلق عالم او را دوست دارند و تعظیم وی کنند و مشهور آفاق گردد و از
ماضی و مستقبل خبر دهد و مشکلات دنیا پیش او آسان گردد و از هر جا هر که
را که خواهد تواند طلبید و باید از محرمات اجتناب کند و پیوسته قرآن خواند

تا استعدادی داشته باشد والا هلاک شود و الله اعلم **فصل هفتم تسخیر زحل**
اوّل باید تسخیر آفتاب کند و بعد از آن متوجه تسخیر زحل شود والا باتمام نرسد و باید
هفتاد و هفت روز روزه دارد و ترک حیوانی نماید و جامه از صوف و پیراهن الوان
باز هر جنسی که باشد بپوشد و بعد از آن خانه در کنار دریا یا نهری بسازد و در آن
مندلی بکشد و مربع از هشت میل فولاد یا سرب و چهار علم در چهار رکن او با دو شقه
از حریر سیاه و صوف سفید برپا کند و بهر طرف مندل یک کارد فرو برد و
مدت این تسخیر یکصد و هفتاد و هفت روز بود و باید در این ایام پیوسته روزه
دارد و روزی دو بار داخل مندل شود یکی صبح و یکی شام و این اجزا را بخور
کند رسیاه پوست خشخاش سیاه و عنزروت و پوست سیر مجموع برابر کوفته
و بیخته حب سازد شش مثقال صبح و شش مثقال شام بخور کند چون در مندل
می نشیند سیصد و شصت و شش بار این عزیمت بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
عزمت علیکم ایها الملک العظیم القاهر الجبار القادر النوافی الشامخ القطر
کثیر الخطر عظیم الغضب و الفضل الکامل طهعاش جهو عیش عطوناش
سند و هاش طهو طیوث حلو عیس بالمن طیوث شلعیوث حلیوطیش
طرد کوش قرقوش طوشی دردوش مطیش هیطیش اسالک ایها الشیخ المقدم
الساکن المتین بحق اتانک الطام و بحق خالق العظیم چون از مندل بیرون
آید این چهار اسم بخواند و بر خود دمد یا عیدلوش قرهو عیطاش هو شطها لی
سرهو یوش و تعوید کرده بر گردن خود ببندد و در گورستانهای کهنه و عمارتهای
کهنه قدیم سیر دیده باشد و بر همین طریق عمل کند تا مدت چهل روز که استخوانهای
او بمرتبه قوی شود که مردمان از او بترسند و چون شب هفتاد و یکم شود آوازها
اسیب ملکوش او رسد باید داهیه نکند و بخواندن عزیمت باشد و صورت مندل
در صفحه بعد میاید در آن شبها هفت هیبت مهیب عجیب از آسمان پیدا شود و
برا و حمل کنند باید که نترسد و دل قوی دارد که بعد از لحظه غایب شوند یک





صورت این است

شخص سیاه که اوشش دست
و سه سر و دو پای بود از دهان
او آتش مجسمه باشد بیاید و
خیره خیره در وی نگرد و گوید
ای خیره سر از من چه چیزی باید
متوجه او نشود و بعد از آن
گوید چه دعا داری بگوید من
عاشق لقای تو ام و خاتم ترا
میخواهم فی الحال خاتمی با او دهد
و گوید هر گاه مرا بخواهی ازین خاتم طلب تا من حاضر شوم و بر وفق خواهش انجام
سیاه است از آن جمله اگر کسی این خاتم را در دست کند جمیع کنوز روی زمین
در نظر او جلوه گر گردد و در نظر مردمان عزیز و مکرم گردد و در هر لشکری که او باشد
فتح از آن طرف باشد و تبدیل اشکال تواند کرد و هر سنگی که در دست گیرد
جواهر گردد و اگر پیر باشد جوان شود و بهر صورتی که خواهد برآید و طی الارض
میسر شود و زبان جمیع اهل عالم را داند والله اعلم **فصل هشتم در تسخیر**
جن اوّل باید چند روز روزه بدارد و ترک حیوانی نماید و لباسهای پاکیزه از
هر رنگ که خواهد بپوشد و بعد از آن خانه در نهایت صفا و پاکیزگی بسازد و
زمین او را مسطح کند و پنج مندل ز فولاد و در آن بکشد و چهار کارد در چهار کنج مندل
فرو برد اما باید این طلسم را بر کارد بنویسد و چهار میل از فولاد بر چهار طرف مندل
فرو برد و چوبی از درخت انار سیاه رود و بر یک رکن مندل برپا کند و بر او
این طلسم را در صفحه طلا یا هفت جوش

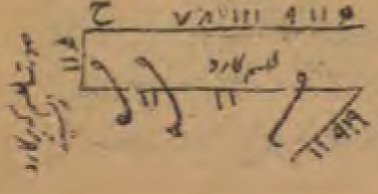


نقش کند و با ابریشم سفید بیاویزد و
روزی دو بار داخل مندل شود

ShivaDoc.com



صورت مندل این است

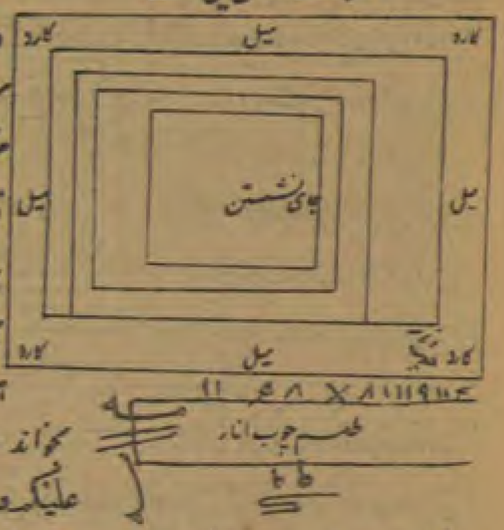


و در بیرون آمدن و داخلشدن
در مندل این بخور بسوزانند کندر
سیاه علک رومی سندروس
مقل ازرق زفت پوست بیرو
زعفران برگ سنجد اجزای
برابر کوفته و بیخته جدا ساخته بخورند
چون در مندل نشسته شد
هزار و شصت و یکبار این عزیمت
بخواند بسم الله الرحمن الرحیم عزمت
علیکم و علی اخوانکم و ابنائکم بحق طهر

و ناثت عهر طو دیثا علوثاث علنهد دثر طوطیاث هلطوت طولش عهو طغوثر ضغوث دعزمت علیکم یا عبد القاهر الجنی و یا عبد الرحمن الجنی بحق هذه الاسماء و بعزة و جبر الله العظیم و بحق طاعت رسول الله الکریم و بحرمة هذه العزیمة اجیبونی و اطیعونی یا ملک الارواح الزهاد و الجن یا اله العالمین و یا انت خیر الناصرین و شصت و یک مرتبه سورهٔ قل اوحی بخواند و هر روز دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی الحمد یکبار و قل اوحی یکبار چون شب جمعه شود بدست خود حیوانی قربانی کند و از گوشت او بخورد و مدت این تسخیر بیست و یک روز چون شب یازدهم شود صداهای عظیم بشود چنانکه سقف خانه بحرکت آید و مندل بگردد بعد از آن شیری چند بیایند و قصد وی کنند باید که نگاه بایشان نکند و از ایشان نترسد و بخواندن قران و عزایم مشغول باشد چون شب بیست و یکم شود غلغلهٔ عظیمی بهم رسد بعد از آن دو تخت پیدا شود در هر یکی جنی نشسته و چهار تخت دیگر از یاقوت و بر هر یک جنی نشسته و چهار تخت از پی ایشان فوج فوج جن با تیغهای برهنه بیایند و برا و حمله کنند و باید که

متو



متوجه ایشان نشود و بخواندن قرآن مشغول باشد هنگام صبح بدم همه ایشان از تختها فرود آیند و در پیش مندل بسجده روند و سر از سجده بردارند و گویند ای بنده خدا مطلب و مراد تو چیست بگوید مطلب و مراد من دیدار شماست و عهد و پیمان با شما و از شما یادگاری میخواهم ایشان هم نگاه کنند پس همه خاتمهای خود برآورده بوی دهند باید که حرمت ایشانرا بدارد و عذر خواهی نماید گویند ما همه بندگان توئیم هرگاه اشاره فرمائی حاضر شویم انکاه برود باید این خاتمها را در حقه کند و سر آنرا بموم بگیرد و بطلسم کارد مهر کند تا بوقت حاجت از آنجا برآرد و خواص خاتمها بسیار است هنگامیکه صاحب خاتمها شد تمام عالم از جن و انس مسخر وی شوند و هر اراده که در خاطر داشته باشد یکی از آن خواتیم رجوع کرده عزیمت بخواند و بخور کند فی الحال صاحب ان خاتم حاضر شود و هر خدمتی که بفرماید بجای آورد و از فرمان او تخلف نورزند این تسخیرات که مذکور شد از جمله مجربات سکاکی است و او در طریق تسخیر جن دو کواکب کرده و باید از آنچه مذکور شد تخلف نورزد این بود تمام تسخیرات والله اعلم بالصواب

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب حرره
جواد بن عبد الغنی جرمی در مطبع
فیضرسان در ... بطبع رسید
سنه ۱۳۲۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

ShivaDoc.com

١٤١١/٨٩ مجموعة

٢٠ ص ٨٦